ذخیره ذاکر نقوی

۲۱
۴۴
۴۳
مختلف مضمون

۱۴۶
ذخیره ذاکر نقوی

۲۱
مختلف مضامین

دوم
دفتر ادبی جلد دوم
ہر جہانتاب فارسی
حواشیہ و تاریخ

۱۲۶
۲۸۴۳۷

www.abulhasanalinadwi.org

فصل چهلم در ذکر مظفریان که هفت تن اند و مدت حکومت

ایشان هفتاد و دو سال حسب روایت صاحب مرآة جهانمای بوده از خاندان **امیر مبارز الدین**

محمد مظفر الوزیر بوده اجداد شان از دیار عرب بخراسان آمده پدر امیر مظفر الدین مدتها بوجه عمارت

بعضی از سلاطین وقت بوده بهرود او هم بامارت رسیده وقت ضعف دولت مغولان

در مملکت فارس متصرف شده در سنه ۷۵۳ هـ جلوس نموده و هفتاد و دو سال کذرانیده مرآة جهانمای جمال الدین

شاه شجاع بن محمد وی بهره از معقول و منقول داشت و تذکره آذر نوشته که او را نه جوهر سرکش کله در عراق و فارس و اطراف اوخته

بود و با برادر خود شاه محمود نیز مخاصمت داشته و با سلطان اویس جلایر و دیگر امرای عراق عرب مکاتبات داشته تا بوجهی او را با دکه بود جهان آشفته تر

از آن جوانبوشت بهتر نوخی و دلاوری با پدر در سنه ۷۵۳ هـ در عهد خود با برادر و قتی نزاع پیوسته از اعادی با امور سپرد و حکومتش در سنه

قطب الدین محمود برادر شاه شجاع بود برادر با پدر بسیار بهتر بود شاعر بوده حکمرانی در سنه ۷۹۵ هـ فوت شده گویند آن آیات بینات را نزیر الفیاض

بر شاه شجاع بود قطب الدین نوشته بود چون شجاع اورا وقت نزع سفارش بر امیر تیمور نوشته بود تیمور او را طلبیده اشته بود وی نرفت و

بجای رفتن ایلچی امیر را بقید در آورد امیر بغضب در آمده بروی حمله کرد و بعد فتح اصفهان شهریان را امان بخشیده و بسیاری

آهنگری از اشنه لقب یاطیر کوچکا بر وطنان دانستند که مغلان عزم تاراج کرده اند لیکن بر مغلان برخیزند

دسه هزار کس را از مغلان بکشتند امیر تیمور بر غضب شده حکم قتل عام داد تا هفتاد هزار اصفهانیان بقتل در آمدند

و زین العابدین مدبب منصور بسیر عم خود مکحول و مجبوس شده **منصور** مظفری در شیراز بر تخت نشسته بود عزم العابدین

در غیبت تیمور که بجانب شمال تا قریب طمغاج سفر کرده بود چون تیمور معاودت نمود منصور که همه تن تیمور بود و بادی بیاد کرد

و لشکر خود را درهم و برهم ساخت و در آن حمله ها دو بار بر سر تیمور تاخته هر بار از هم کوهی لب خود محفوظ ماند

و تیمور با اینهمه شوخیش و جرات خود داد جرات او داد و آخر شاه رخ بسر امیر منصور بریده بر قسم هزار اخت

حافظ شیراز بدین مقدمه مشعر فرماید که مطلع آن است ۰ بیا که رایت منصور پادشاه رسید ۰ لوند فتح و بشارت بمژده ماه رسید

صاحب مرآة حکومتش پنج سال و سنه قلیلی بعضی نوشته **عماد الدین** بن مبارز الدین در کرمان حاکم

بود و سال قتل منصور کشته **شاه یحیی** بن مظفر حاکم شیراز بود و آخر حکام این خاندان است

۲۸۳۷

صاحب وآت جهان بسعادت سلطنت ملوک این طبقه

هفتاد و دو سال نگاشته مگر آنچه از ایام حکومت پادشاه نوشته آید از هفتاد و نه سال

ملک از پادشاه اول که ۶۱۲ هـ تا آخر حکومت معصوم که ۶۹۵ هـ شمسی و قمری

فصل چهل و یکم در ذکر ملوک کرت که هفت تن اند و صد سال حکومت کردند

اول ایشان ملک **شمس الدین** محمد بن ابی بکر کرت در زمان هلاکو خان و الغاخان سلطنت

برات مستقل شده و پیش از ان کارت غور داشت و در تبریز وفات نمود در

سنه ششصد و هفتاد و شش کار او نیز سی و سه سال بود و در سنه ششصد و هفتاد و سه سال

کار او نیز **رکن الدین** پسر شمس الدین هم عهد ابقاخان بعد حکمش بست و هفت سال و

در سنه ششصد و نهم درگذشت **فخر الدین** برادر رکن الدین حکمرانی ده سال **غیاث الدین**

برادر فخر الدین در سنه هفتصد و هفت بادشاه شد چارده سال حکمران ماند و بحق رفته بود مرحوم شد سنه ۷۲۶

درگذشت **شمس الدین** برغیاث الدین ده ماه بماند (خلد ملکه تاریخ جلوس کفته بود که بر عکس واقعه ۷۲۹

ملک حافظ برغیاث الدین بعد شمس الدین بحکومت نشسته در سنه ۷۳۲ فوت شد **معز الدین** برغیاث الدین

در سنه هفتصد و هفتاد و یک درگذشت در سنه ۷۴۱ بادشاه شده مولانا سعد الدین تفتازانی

مقبول نهاد نوشته **غیاث الدین** پیر علی بن معز الدین بعد حکمرانی دوازده ساله

در سنه ۷۸۳ بلقب در آمد

فصل چهل و دوم در ذکر سربداران خراسان که دوازده تن اند

و حکومت سی سال بود و ایشان از خاندان **امیر عبد الرزاق** برخواسته فضل الله است که ملازم رکاب ابو سعید خان بود اول

بمنصبی فائز شد بدرازدستی خود اندکی نمود و حوزه ی نمود خراسان را از حاکمش بگرفت پسر داری برجنی آبادی

نصب کرد و دستار ها بران آویخت و سربدار تخلص گرفت و سنه هفتصد و سی و هفت خطبه بنام خود خواند بعد یکسال و

دو ماه کشته شد بعد **امیر وجه الدین** برادر عبد الرزاق که طغاتمر خان حاکم استراباد او را مخزم ساخت

و هفت سال حکمران ماند بعد **آقا محمد ایتمور** که ملازم وجه الدین بود و بمرتبه امارت رسیده بعد وجه الدین در

ملک دخل نمود و دو سال و دو ماه بحکومت گزرانید **کلو اسفندیار** او هم همچو آقا محمد دست و پا زده بمقر

اصلی شتافت بعد **شمس الدین** برادر وجه الدین یکسال و یکماه حکومت کرده کشته شد بعد **امیر شمس الدین**

فضل الله حکومت یافته هفتاد بسر کرد پسر خواجه **شمس الدین** علی صمتی چهار سال و نه ماه بمسند فرمانروای نشسته

نوبت خود آخر نمود **خواجه یحیی** برحیدر از مقربان وجه الدین بود و چهار سال و هشتاد ماه فرمانفرمای کرد و بمرد

خواجه ظهیر بر برادر خواجه یحیی چهل روز کامران بعد **پهلوان حیدر قصاب** که قاتل خواجه شمس الدین

سابق بود بر آن بامارت رسیده چند بے بحکومت پرداخت و کشته شد **خواجه لطف الله** برادر وجه الدین

یکسال و سه ماه کامران بوده در ملوک شهرت نیافت **خواجه علی مؤید** سبزوار او و لطف الله

پهلوان حسن و امغانیه نیز چهار سال و چهار ماه حکومت کرده بعد او بکشته

مستولی شده تا آنکه سنه هفتصد و هشتاد و یک بوباالیان صاحبقران سپرد و بعد چندی

مقتول شد تاریخ او گفته اند سر بر دار محمد چو نهی یک نفس تاریخ وفات پنج دیر خواجه علت

فصل چهل و سیوم در ذکر نبذه ٔ از مناقب قاجولی سبکروان شاهنشاه جهان امیر تیمور صاحب قران کورگان

غالب دلوی صاحب هنر بمرور زمانه توزک تیموری که خود امیر تیمور زبان بر خود امیر طراغای نوشته چنان مترجم بیان میسازد که در سنه دوازده صد و شصت هجری که بفرخی دولت و اجلال و فرمان فرخنده کی اقبال بر سریر سلطنت و کشور کشائی و کشور ستانی ممالک اسلامیان در آمده قراچار نویان سپه سالار جگرات مرسنو چون هزار دمچی بر لباس ترقاجولی بهادر بر سر سلطان تومنه خان شاه مغولستان و ماوراء النهر دلکش کرش بهادر لباس سپه و تابه انجا طرح نفاقت انداخته دکاشه دکاشه ساخته و عهدها گذاشته و خاطرها را خوش ساخته که آنرا ایجل نویان گفتندی فرمانهای بازمقول و اقبال مقبول داشت و بدخشان و کاشغر و اندجان و ترکستان و ماوراء النهر در قبول داشت لیکن شر امیر الینگیر بروز کار سه لاری خویش فراوان دژخا کشته و به سروری چیره دست آمده لیکن با آنهمه فراخی نعمت از ناسازگاری ترکانان دلتنگ بودندی دراز دلبستگی که بحال قوم داشت دلش از کشت نیشها کبودی و پهلوی شش تنش جای خویش نه بلکه خود امیر پر گل گزاشت دی تا نظر الکارش دی سیاه و ایل و الوس گماشت آسانش فرمان دیگر در آرامشگاه نگذارد کش بنگ فراخ سر بالین بهند لیس لبری ادراس قناعت گزیده آز شوخ چشم را گوشتاب داده گاه و گوسپند و اسپ بستر و سلاح و سلب و زین دستام و شاطر و شبان فراوانتر لیه دارا ترده و گیاه گل و میوه چشمه نخل و کشت و خیابان و آرامش بیابان بی پایان پیرش امیر طراغای را در یزدان پرستی و ترک پندارستی پایه دیگر دادند و درین ایران سرای و دور سر لهو دارای نداشت و جز با خدا دانان و سازی نداشت امیر تیمور صاحبقران فرزند فرزانه ٔ امیر طراغای است و همین نسل از نسل سلطان تومنه خان و اخلاف دولت و حشمت شهنشاه المعظم سال مقصد سه پشتی تری در شهر سبز فی ملک کش که حکومت گاه آبائیش لیه متوله شده ایز ایچکر بهر که فرمانروا شکر بوی شیر بیشه شم زدی خرده بر فریدون و گرز گاه دستار گرفتی و چشمک بر جمشید و جام زدی در صیدگاه و در رزمگاه شیر چالشگری داشت و در رستاخیز در سر روان پروری گاه یکبار نیزه سخن گفتی بوک سستان در سفتی و دیگر از جام دم زدی خم بندگون را بهم زدی سه روم گز از نیزه گفت از ناصیه حال بر دمکیف میکرد به بهوتر کتازی می جست به نیزه سرفرازی آوازه ٔ ننگ و نام می جست از زشت بد ملک کام می جست بر یافتن سریر شاهی سپهر اد دلش همی گواهی — روزی از روزها با آهنگ زیارت حضرت شیخ زین الدین تاجادی که منظور نظر التفات مولانا نظام الدین هروی و مقتبس انوار فیض شیخ اویس بوده بخانقاه آن خدا آگاه شتافت شیخ را شرف اندوز تلاوت مصحف مجید یافت قصارا دیگر سلطان جوان بخت در صحن خانه باگزاشت خواجه آیه (الم یعلم بان الله یری) در آیینه سیمای او تمی بنم که بر آئینه به نگاه سکندر تر نگرند داشت نخواهیگر ازدی همه هیری تراوید در نگریست و فرمود (ادخل) در آیینه سیمای او تمی بنم که بر آئینه به نگاه سکندر تر نگرند آری و تا زنیان روم ها از خود آرائی و خودنمائی باز آری لیکن از اندرو که هر نمائی فخواه او تند الارض ترف آخر اض همان فضاد است و عدد شر شقصه — شگفت نیست که چون در سنین هجریه صده هشتم بشمار آید نهال آرزو بار آورده شاهد مدعا کنار آید — هم آخر جهان شد که فرموده بود ابتدا او رشته ش اگه روزی امیر قزغن که یکی از پسران الوس چغتای بسی شکست داد و کشش فرمانروای ماوراء النهر ملک تورلن شد بود بالامیر طراغای دربار ٔه الوس دشمن نخستی کرد و فرزانه ٔ فیروزی فرا بر تیمور یاد بیمزبان بود پدر را از گفتار باز داشته خود بگفتگو پیش شد و بدینسان زمزمه چند بر تارگفتار زد که امیر قزغن گرفت نشنیدم نمیدانم چه گفت خواهر امیر حسین را بجانون شرع بوی سپرد تا خویشی بر خویشی افزاید و آمیزشی چون شیر و شکر بمیان آید امیر تیمور پس از آن بهوند پیوسته با امیر قزغن در بزم همنشین و همدم و در رزم پیش تاز و پیش آهنگ بعدی دمور د آفرین دلاوران چغتا

و بر لاس شدی همانا آن خیل و چشم که فرازمی آمد از دریای لشکر صاحبقرانی موجی بلوکه می خاست و آن کوه آنگون همو دی که روحی همو د از آثار بوند جهانخانه لقبش بلوکه می نشست کیز از امیر قزغن که واماندش تعلق تیمور ناکاه در کارگاه گیتی جهان پهلوان تهمتن توان به تنها و اس همت والا گرفت و در تیغزنه و خصم افگنی کارش بالا گرفت برادر زن صاحبقران همانا امیر حسین نیز بوی موست و عهدیست که هر چه از ملک و مال و برگ و ساز گرد آمده بر گمند بکشش کیمنم و با هم چون مهر و ماه قوم جز آزدم و با خلق جز بلوه نوزیم نخون گرگی ایزد دگرگ و لا ورد و شیر خرد یم گر همگامه گرگی پذیرفت و گزین استگاهای دستر گ سپاهی فراهم آمد صاحبقران دل باز بان یکی داشت و امیر حسین همواسه در کمین آن بودی که انباز را زمیان بردارد و به یکتائی علم دارائی افرازد امیر تیمور دانسته پاس عهد و فردائی از کچ اندیشیش در گزر کردی و بهر کردار ناپسند آن برای الیمن دیده بفرط رو دت انصاف نظر کردی آخر نخواهگر کریم و جزای سیئة سیئة مثلها ز فحه از دانش شعله فتنه سر کش شد لشکر مایلش که از عهدی دل آزارش ستوه آمده بودند او را با ر چهار پسرش گرفته آورده بدولت یار امیر تیمور سپردند اگرچه امیر لعبا جرگشی و انتقام گشی رغبت مجفه اما از امیال نیز خرد ش بر خاست خانه شاه محمد رزمان بدخشان و شیخ محمد جهان سلدوز و امیر کلیخر و کرازو بیشه یاران نوذ و ناموریای کهن داشتند زخمه تیز تر زدند و به نواهای خونچکان خونابه فشان فغان بر آوردند کرما قصاص خونهای ریخته میخواهیم نه انتقام فتنه ای انگیخته که آنرا اجل توان کرد و تا شرع حوالت رفت کار آگاهان بخون ریختن فرمودند دعا بگشتن فتوی دادند خون سرفته خیال گریز کرده چون سلاح و سلب نداشت سر آسیمه از خرگاه بدر آمده بجنگ سپاه دشت راه فرار پیش گرفت خونخواهان دردی او گیتند و خونش را که بدو دست گرم شده بود گرما گرم بر زمین ریختند غالب دولت قوا بهم کرده تا زنده دستگیر بسته که سر از طرف جویبار کشد فریب مهر زگردون مخور که ابر زمهر دهد فشار کی سه که در کنار کشد هوای تاج نشینی بر کرا فتد سر سر بمهر فرشاهان تاجدار کشد — باجمله از بر جهار پسرش دو تن که سید سلطان و نوه سلطان نام داشتند بهران نوغاجامه گزاشتند و جهان ملک و خلیل سلطان که بر کمین جان بردند جهان رفتند که از بگزر گردی بر نخاست و از نام آشنا گمان در گیتی نشان نماند و پس از انکه خس و خار از ساحت ملک رفته شد و سنگریزه ها از شاهراه مملکت بر چیده آمد خانمان دزدان و دله دزدان و لشکر آرایان بمشاورت یکدیگر خواستند که فریدون را بر سنه جم نشانند و چترشاهی گردسرش گردانند تا روز چارشنبه دوازدهم ماه صیام سال هفتصد و هفتاد و یک بهزگرد کرد رائی فرمان صاحبقران در قلمرو پیشین بر بهر حله سیم و نخم فرمی رسیده بجای بر تخت آسمان پایه نهاده تاج آفتاب رنگ را زیب سر فرمود و زالغالب دهلوی که هم از بن خاندان و از مداحان امیر دودمان لقب پیشین داشت می سرآمد سطرب در بزم عیشش پرده حور ان را بر قاصی سرم بر خوان فیضش خورند رضوان لوا بهمانی فروز شر طاهر دلیر سازش بیان بگرگی نوازش را بگویش نازش پیوندد و خاطر با قلمش گوا نتوان برده دون زبانیا بد بهیمش گمو نوان شمردن ار فرادانه نهان در خاطرش سر ر اسراق فلاطونه عیان بر خاطرش آثار نوقلم سقراط سر راهش سپهر آورد قیصر را بدر و لیه بدر کاهش قضا بنشت نده دار ارا بدر دانه دلیران سپاهش را هزها جمله بهرامی فراز ستان جاهش را بناها جمله کیوانی همشر باخلق گوناگون نوازش در حق اندلیتی همشر با خویشر رنگارنگ نازش در خداوانه — با جمله شاه در ما دل بگنجیه فت بذ دنا سنجیه گهر پاشی بدانسان کف گشاد که گنج شایگان را ایگان رفت دباد آورد باد آورد و باد خواهان بر دند تا باز یافت سادات و مشایخ و اجرا چها خواهد بود روز آدینه در مسجد جامع بلخ خطبه بنامش خواندند و گلهای جاویدبهار دعا بر فرق فرقدان سایش افشاندند بلخ داران هر مرز بوم خراسان و از شر آئین فرستاده آمد و خراد بهاله را به تنظیم و تنسیق مهمات بلخ بر گماشته

www.abulhasanalinadwi.org

لوا بفرت هوا رزم لبسوی سمرقند افراشت در آن شهر خرمی بهر بزخطبهٔ نامش مسرت فزای منبر و سکهٔ نقش نگینش آوازهٔ شیرگیر زد
کردند و مسجد جامعی که در همچنش جهانگیر و دلپذیر شرح آسمانها تواند گنجنید اساس نهاد رفت همچنین خانقاهی و دیگر مکارز رباطی
در هر منزل کاروانسرای جانپناه و سمرقند را با فراختن بارهٔ و بارگاه و ساختن کاخ و منکوی و پرداختن
طاق و رواق عزت چرخ هشتم کردند و بتکلفها نام نهاده مستقر سلطنت ساختند (غالب) از شهر شه لشکر چو
سر ایم که جوش گل رنگ شفق بگذرد آن شاه سپهان دهد معمورهٔ کم آب و هوا لشکر زخرج دهد
گل بشر بکلف باغبان دهد (مجمل فصیحی از حبیب السیر خواندمیر و روضات الجنات معین الدین یزدی و در تاریخ ایران مولفهٔ سرجان ملکم - نوشته که تیمور
در اوسط شهر اپریل ۱۳۸۰ لشکر برای حمله آنه بر پیش تر اغای سردار قوم برلاس از گرفتاریان بلخ و اینقوم لسبار جری بلخ و خیمه گاه اینان در
میدان کشر بلخ و در مقام سبزه بیاسا کرد و در حوالی شهر کشر واقع است و کشر دار اسلاف بلخ تیمور لنگ لشکر نامش مشهور بلاق تهاد
یعنی محل تابستانی و آنرا شهر سبز و در انگریزی سینیزم نیز گویند بفاصله سه میل بجانب مشرق از بخارات و از سمرقند بسمت
جنوب مشرق سی میل - نزاعی مردی خدا پرست معتقد مولانا شمس الدین بود چون تیمور همراه بود ازش نهرت مولانا
برد مولانا در اثنای قرآن بسکرد و این آیه میخواند أَفَأَمِنتُم مَّن فِي السَّمَاءِ أَن يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ
یعنی آیا شما بخوف شده اید از کسیکه بر آسمانست که شمارا در زمین کند که آن لرزانست - برین تفاءل مولانا بچه را تیمور خواند
و ترسو و امیر بچه را بلرزانه - تیمور در خیمه پرورش یافت - اینقوم گلهبان بر کجا سبزه زار میبافت تا باقی لشکر
همدانی میبود و غلاوهٔ گله با بنیاد شکار و جنگ نیز می دانست و گاهی آهنها در مرغزارهای دور دست بر لشت اسپان
گله کار انده همی بردند و بدباز گان های تاتار گیری آهوان و خوکان و شیران میکردند و گاهی بر رسم یغما بر حدود دشمنان خویش می تاختند تیمور
چونکه سردار قبیله بلخ نوشت و خواندن آموخت در نه سالگی آخر پارهٔ قرآن (مجید) یاد کرد و در دوازده سالگیش طاهر شد که او
شدنیاست و همین غیر بر اطفال قوم حکومت شاهانه آغاز کرد و بلهو و بازی نیز بازی جنگ و پیکار می نمود و در هفده سالگی در سنهٔ ۱۳۵۳ م سیصد لشکر
کاملتر بر قوم خود برده گاه گاهی در عالم وحد الکلک از دنیا بگیر میکشت و خوابها غریب میدید و در عالم وجد او را چنان نمود شی
طاری میشد که تا بر دیکش انگار پاره نمیگذاشتند همه شب غوغا آمد و خوابها میراز اد او لوزی ها مرو دید شبی او آنرا دید که از زیارت تیمور
خدا صنم مشرف شده و انتخاب نرموده که از نسل تو سی کس بشاهی رسند و همچنان شد شبی بنام دید که او در بحر قلزم دام افکنده
فرنگان بزرگ در دام افتاده و آنها خوارنده گرفتار کرده و تیمور خواب خوش اند لشیده (بحر قلزم دنیاست و فرنگان بادشاهان
و اوبنج دیدم دری بر گوهر دیوان بر خارزار لشسته و درندگان و شیاطین گرد شکر گرفته اند و تیمور شکر جهان گرد که درندگان شیاطین را بهم
لقمه دهند از بین خواب بوحشه و رهانیت گردید و آخر در خدمت شیخ زین الدین حافر شه سبح کمال التفات در بکر شکر کرده بی لشت
و گشتری از گنج بیقیم در انگشتر در آورد که نقش نگینش (بر حیثه تاثیر انخواب چند روزه در روان ماند تکر تا تام بدانجام
خوابها میدید و بر همی اهم کار او در انشر می آمد در انوقت شمر نجوم و کهانت و شگون اخوذ و رواج داشت بلوه و بر کاری قبل از آغاز انجم
فالش در قرآن) مجید (بی دیدم که گاه لب بگشاید پدرش او را الطور بسفارت بدربار شاه سمرقند فرستاد و در آنزمان بادشاه
آنجا امیر کزغان بلوه که سردار قوم ضغطی نام مزد بخه داشته در چندی سن رسید بلوه تکر بقلاوزی بخت بیدار خود بخواطر
پیشرو از نخت برداشته خط حکمران شب بلوه چون تیمور حاضر شد بملاحظه لطف و صورت و منصب و شجاعت وی خواست
که اکراد سلطنت سمرقند اختیار کند دختر فرزند خط الجی آغار را بادی عقد بندد و ابن شاهزادی با جنس دلفروز شجاعت حکمفرما

نمیزداخت تیمور چون او را بدو شیفته حاضر گشت باجمله باهم منعقد شده نه تیمور در انجا سال اقامت گزید و در رجعت
کارش با سپه و تنگها بلد یار قت ضرورت با دشمنان پیکار و نیز همه قیام چیزانجا مشرف همه کس شده جان بسلامت برد
توسی در صید افکنی در پلنگچری اسپ تازان همرفت ناگاه اسپ و جایگی افتاد در دون راکب باقی نمانده بلوه گرموجود بر است رو بسی
لشکر رفته بلوه گرشام شد و در اثنای راه برف بارید گرفت و راه گم کرد و نزدیک بان رسید که از فرط گرسنگی و شدت سرما
برف جانش بمحوض تلف آید آنگاه از دور چیزی بنظرش در آمد چون بر انسو رفت در دوره غاری رسید و بیگانه انان آتش افروخته
شتر بانی نزدیک بردی ترحم کرده جاداد و نهنه نمد نه و جا حضر فتش کرد و در لباس کر ترشت بلوه خفت تا شب چل اسپ بر
تنشر انداخته از سرما انالش داد نه توسی با امیر قزغن لشکر رفت قتلغ نام دیگر و اما و امیر نه گور با هفت کس از رفقا و
خویشر در کمین لشسته بلوه بر امیر تاخت و خواست که امیر را بگیرد تیمور سینه سپر شده آن هر هفت کس از رفقا و قتلغ را گشت
و امیر جان بسلامت بلوه قتلغ مکر کرد و بلوه هفته چند چون معلوم کرد که تیمور با فوج لبسو خراسان رفته باز گشت و بر چوکی نوانشت
امیر قزغن را بلقبات در آورد و بحکومت سمرقند پرداخت تیمور چون لشنید علالت اندوخته با فوج همراهی در رفاقت تحمه حاجی
بر لاس و جهان بسلدوز سردار قوم او لوس سمرقند شتافت و بر خنک قتلغ را بر زمین زده و سمرقند را بسه تحمه حاجی
باهم تقسیم کرده گرفت هوز ممالک متفرقه انتظام نیافته بلوه نه که تغلق خان حاکم کاشغر بر ایلیان خود آورده و جوش لسلطنت بر لیه
بر ساحل دریای سیحون بر سید تیمور بمقابله ایمین فوج قهار دلشکر آراسته خواست بلوه تکر اطراف کردن مناسب نوانسته بعرض صلح خود
بحضور تغلق جان حافر شد تغلق خان او را بجگر اقرار داده خواسته بلوه تکر صلح کند لکین لسیر شر الیاسخان خواه
با تیمور کلمات خشونت بمیان آورده و او بر خاسته در لسر آمد و تغلق لبسو سمرقند سوار شده و آنرا فتح کرده الیاسخان را بگرفت
آنگاه لشت نمد و مشهر کرد که هر که سر تیمور و شکر کالیش جانفرا آنه انعام یابد بر پیکر حاجی بر لاس بر خواست
و در انجا فراقی اورا بگشت و بیان سلدوز بگرفت میخواست بسر دو تیمور بخوارزم گرفت و خاتونش ایلچی آغا
و سر اورا شر حسین لوزبه خویش و شصت سر از رفقایش با دو نصیب شدند و خواستند که جنان او در دست برونده رگی از
مخالفان لقاعت کردن نتواند تکر از مقدرات بگذر سفر کامل شد بر تابر آمدند و باز اراده دم راست کردن بلشتند
که فوج مخالف در رسیده بمجاهره برگرفت و آن سپاه لا فوج تغلق بلوه که بجهت کمیز بر او ریاشه کوب می آمد تمور انه لشد و اکثر
گرگتر از مما لاست و بر هیم زنان را تهانکر اسه راه فرار سپر کرفتن کهال بلا خیمتی لسپر بخر خکند و جان دلوان
چاره نیست که جان داد ون نکو نامی به از زیستن مذمتی لسپر صف لسته با لسپاه و مخالف اورا جماعه قلیل دید
یکبار حمله آورده و تغلق بمقابله آغاز کشته تیمور چند کس کو شیده و جمعیت وی چنان جمکه کرد از رفقایش بشصت کس نرفت کسر
بماند نه ز فوج دشمن مجموعه هزار حرف یکصد لست و تمکس کمر آن تفنگ سپر بقا بلوه جاعه گیره مخالفان جان بافشرد نه
که دشمنان بوکیدم هیچ زنون ممکن نشد اتفاقا تیری با سب حسین تراز دشه و اسپ از پای خوابه از یاد افتاد زده حسین
که در سپوی حمیر سوار لشتاده لکه اسپ خویش لو هر سپرد و تیمور سرعت بر اسپ زین تیمور برآمده روانه آنجا شد آفتاب
فرو میخوب بود که جنگ آغاز شده لکه دشمن تاریکی مذبرفت و لشکر بر یکدیگر جری سر کرده تیر افکنی مانده رخ بمخالف
لسپاشته و تاریکی شب پرده بمیان او خت تا لشان جانگذار شته و شباشب صوا نوزدی لکه تیمور سکه ۷۸۱ خود
در هوای لیوزدق یافته دلبندت کرسنگ دلشاد کسل کوفت جنگ نیجان بودند گر نجوش لفیب الشان در اکثر جا
بلوه و مرغزاری دانند اشکوه از کوسپندان می چرید گر سنگان گوسپندی بگیرند و کباب کرده بخورند و آب چاه بوشیده غافل

www.abulhasanalinadwi.org

دماش مي‌جاسودند و بخوف مخالفان باز بيراه افتادند روز ديگر باقوي آخانه بدوشان در خورونده و تيمور بوضع تونمدي از ياقوتي
كه برباز و پيش نسبت بله دور اسراسيان از آنقوم بگذرد و دو روز بله آب دجانه در آن جايان مي گرديدند و رنيدت جاري
وديدند نه صيه‌ي ريت ايشان رسيد روز سيوم در وهي ديرآن رسيدند و برخيمهٔ فرود آمدند برجانور كه در آب آنجا
آبخور دارد آمدي شكار ايشان بله و ديرمصيبت تيمور را صرف بر فاقت دهمت زدم خوه لشكيته بله مگر هوز و رقيمت گوشت گوسفند
چنانكه بزرگي خود آدقه تيمور روزش را زگذار كرده باخود ببردند تا دو ماه آن برد و در قيد آسان نماندند نه ترس لباس داشتند
نه شكم سير غذا دفعه برآن لشكيان بقيه خون تنها ايشان دلكم قرجانه تمك دنا مگر مكيدند روزي تيمور دستاز جان نشسته برپايان تاخت
چون جمله جانفروس بله كارو پاياني تاب نيا ورده بگريخت و رايت برخيمه پاي غرباني كه فهرانها بله دور آن خيمه لشسته فود م آنب
كرد تيمور كه خود را هم نميتوانست بله با خوض ده ازان لشكر غرض حال خود را گاه بخوف عقب سپاهان برفت سپاه ازيتو اوكرفوي جعاوت
دانقصد بله بمكث برنزال شده و اسپان داده گفت خدا حافظ بهرسوئي كه خواهيد برويد تيمور باز صحراي نور دي اختيار كرد
دنا چون رفت در انجا رفقا قدميش نبرد و پوستند و مايدك زماني صد كس بروي كرد آمدند با خصومت فتنه صد كس ديگر اعلان
كرد كه او پادشاه ما و را با الهر است در تخت در تيمور و كاشتر بوده و از آن بگاه شان علمش غلال و سنج دم اسپ
فرار ماند و زبر سايه آن از ممالك دور دست مردم كرد آمدند تا انكه روي با مايكده نشته از لشكر برفتوله سرجان سيستان
تاخت و در آن حمله نفر بله بر فصيل قوبر آمده در خانه آخوري دا شت كه دو پسر شماني دست راستش قلم شده بله در ما چشير
جهان زخمي كاري آمد كه تا اخر عمر لنگ ماند سرجان نا لكم و نا كه ايران مي نويسد كه اول تعلق جان والي كاشغر با طاعت
تيمور خوش كرديده خواسته كه صلح كرده دلكش و اپس كرده و دختر بخانه بفرستد و بگويد كه از ان زماني باز اس ملك مرا كه
و پس چغه الياس را و ملك اعمال كهه تيمور را فوز سر مقرر كرده بفرستد كه الياس را بگيرد و باز بفرستد تا بعد از اقامت مزله
و تيمور را بكند و او تيمور بگرفت و بسيار مصاف سخت انداخت آخر ملك موزبله يافته الياس را تا بد اقامت مزله
سرجان نا لكم فرستاده كه تيمور لنگ فترك عوام گويند كه از قوم شمانان بله و در ولي عمالت خوانش و در پاي او كتماء
زد و كفت بنام تو سلطنت نوشته اند تو بجواني برتخت پادشاهي برنشين لنگ شد و مشهور به تيمور لنگ گشت و در اكثري برتيمور لنگ
موصوف عرض ميكند كه زخمشير چيت الا نوال بله جوق جوق مردم در زير علمش گرد مي آمد و ديكه زخمهاي شير بكل چاق در منزل
شدند شش هزار كس جمع شد و خبر او جمع آمده بله تيمور بران جماعت فتنه عزم كرد كه برخود كه از حمله آور خواجه الياس تا نابه
تعداد دشمن سه هزار بله و او بهفت هشت حرف بيزار اينها چه هستند داشتند كه بهمت مردان مدد خدا اكثر هزيمت فتنه قليله
غليت فئة كثيرة باذن الله برخيزد كمتر بله بودند در برخي سنه ٧٧١ در مقابله سخت جميت فتنه تيمور لسكر كثير الياس كه چنان زرك دله كه
از اكثر كثرت هم بنيام تفصيل احوالش انكه از ممالك تركستان نزديك قندز دانكه هزار كه مرو زباشام مقابل هرد و جماعت شد از سرد و
كه شخصان نشده و چه شب جان هرد و حاكم كشت دهم اشده خبر تيمور بخيمه خود خواب بله كه فرشته صورتي در آمد و كفت
قم فاقتح ميجويد و تو در خواب احتي تيمور نفي الفور برخاست و فتح خود آراسته بر لشكر مخالف شبخون اورد تمام لشكر آنها نشناخته
الياس را بوده خيالت دخشم بر لشكر خود ميكنند تيمور تفتيش كرد الياس بسيار مشقت آخر در ملك كاشغر رسيد عائشه از برفتح
تيمور بسيار بشهرت نيابت دبا ترمخالق او را بادشاه نفوذ بدين شهرت بسيار مردم بر قاب و لشكر
برخاستند بيشتر از همه چيز بله مگر تيمور با اقبال روز افزون همه اعدا را اقاصي و پامال كه آخر در ١٣٩٣ در بلخ بر تخت
فرمانروايان با جلال برخاسته زر و جواهر نثار كردند و وجه تراه چيز اين بله كه خبر جراحي بله جهة امراء ممالك

نشسته كرده بله و تيمور فرمان لشكر ممالك بله بالاي كشته و زنده اسير خواهر چين بله نوشته بشير بله عطيه مبذول
چين آزاد و اپس برفت و در اثنا آن زن فتنه تيمور را لحاظ نكرد و بهانه آنكه بركس ديكر حمله خواهد كرد خواهد
باچين بيكار در آمد اول چين فتح ثمت اپس تيمور فتحيات شد گوينده قوچي بقبضه چين بله تيمور بهانه لبوي خراسان
كرد و راشتار راه باقافله از بخارا در خوه از ايشان برطاهر كرد كه بخراسان مي‌ارند تجار چون بخبر در خود بگفتند
كه فوج تيمور بخراسان فرود لشكر چين بله بگذرد غم مشغول نميشد جاسوسان تيمور از وخبر دادند كه فوج چين غافل است
وي باد وصد جهاد سوار ان رنج بسير كه شبند بخت با دو خانه تلاطلاني خوه خبايب بقبوه قرلش رفته موقع آن بدر
روز ديگر وزيو نمزد باتان بر قلعه برآمده آنرا بگرفت و بمجرد داخل شدن قلعه قرنا به بايند اهل قلعه دانستند كه فوج بزرگ
داخل قلعه شده بدين خوف همه بگريختند تيمور بگاه راز فاش شده حسين قلعه را بمحاصره در گرفت بيمان جميت فتنه
بيرون قلعه برآمده بمقابل برد اخت در فوج حسين نا اتفاقي بيه اشت حسين بتيمور صلح كرد و دو بگر آفت آسماني بروي
تاخت آورد كه در ان مسافت شخصي بگمشر كشته شده بله رشته دار آن انقتول كرا زاعراي تيمور ي بله موقع غمت سي ده خوف خون
عوض خود گرفت و حسين را بكشت بعضي گويند قتل او باشاره تيمور بله و بگاهيكه او را سم تمت تشنه تيمور اداشت او در قرآن ميجيد
فال ويده و ايز آيه برانه قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء (سرجان نا لكم نوشته كه بعرض طول ملك سرقند تخت تا تخت
ميل مخواهد بله بر تخت سلطنت كوچك چون تيمور او الوعزمي بله بمقيد ميتوان نشد انچه احوالش ايز با نشان كه چنانچه در آسمانها خدا يكي است
در زمين بسم بادشاه يكي ميبايد بگمان تخت نظر شش بر ممالك قرب و جوار افتاد و عزم مهم كه كرانجمله سايه زير تكيس سايه و چانكه او بادشاهي
اول العزم بله بمعان آقوم كار نفه او بادشاهان جهانداري منه عطا كه بله دقه و قات و شكل و صورت شانا مه نكشيده كرده بي و او را ز اخبار
و جوانان خوشرو بود و بازوش قوت شيري بود و از صورتش شجاعت نمايان دفت خشم او شعلها مي آمد و دم بگار
چون شير حمله ميكرد و از نهيبش شير آن بيشه در كمان داون فوج صد كس صد كس بصورت هزار از دور بله بگريختند
و او لشكر بيشه مرآمد بلكه در لحظه فرار بر قه نوچ لشكر مي مرآورد فوت در دشمن مي افتاد از چهره آتش رعب شير و ار صورتش جلال و صولت
فرمانروائي نمود و از خدا ايز ستيز شر اگوشت نه دكر پرهيزد و خواهان راد دفال قرا نميشد در كار با لشكر يكي دكر پرهيزد
قبل از جنك در خيمه خويش بحضور شيشه كون و مكان چين نياز مرزمين عجز فالمسا ربيمالد و از دو استمداد ميكرد و بدين
بردها و سپاهش منتشر شده لله كه فتح نمايش الهاي ايزدي و حكم الهي نميباشد و نيز خوشتر اعتقادي مشهور كه ميه بله و زرمش ساخت
دست خاص داود و داشت و در گنجينه اگنشتر شرخيان تا ثير له كه برهاه كه در دفع كفي ركنش متغير شدي و چون بر كس حمله آوردي آن نام
چهره اشرر و شن ساختي و در آنجا او عزم جشن در معسكر او بخيمه جات چند سياه رنگ فرمود تا بران خيام عاكيان موجه شد و سال سوسفند
دار ا زملا فتش نماند در آي آهاي سوخت خونش سرا پرده لبسيار بزرگ از اطلس سرخ ساخته بله كه كاز زر دوزد اشته و مرصع بله بجواهر آبدار
و خيمه دكر مرصع بجواهر بهت بسيار مشهور است كه منبر و رخ تا پيش بسيار پهنا بله و شصت كز ارتفاع بر سر و خيام زمين اندازه تا بركه
كه ارايه بار بر دوي هر خيمه برابر مستول جهازي بله و بر گردون ازگردون دكر بفاصله بست فت دوري داشته
و يازده جفت نر گاو اش قوي تر مثل پيكر مرارابه مي كشيدند و هم اه لشكر شتري بله سرجان نا لكم بدارا بتر مرفوله
كه شرف الدين علي يزدي در پيش چنگيز نامه تيمور نوشته و علما عوان تمام محاوره با بخ و حمات سه ما الخ كه نكاري بر
فارسي جاي دعلاء عظيم چون اصفهان و شيراز و قزوين كاخذ اوداد او ذوالي مقتح شده ند و جمله ممالك مسبوقه ساحد و خيلو فرات از بخ تا حلب
منخراد كوشند و كاهي فوجي بله فوجي دكر از پيش بله گريزان مرف حاكم رئيس سپاه او كاهي سپاه او كاهي بادشاهان بزرگ مثل منصور

www.abulhasanalinadwi.org

www.abulhasanalinadwi.org

جلال الدین میرانشاه فرزند سیوم صاحبقران امیر تیمور است که در زمان پدر عراق عرب و عجم و آذربیجان
و دیاربکر و شام داشت و پس از فوت صاحبقران ابابکر میرزا پسر کلان میرانشاه خطبه و سکه بنام خود
خوانده کار سلطنت خود ساخت و میرانشاه در تبریز میگذرانید تا سنه ٨٠٧ که بیلاق قراباغ رفته
یورقتر کمان در تبریز دیده او بقبله درآمده مسدود گردید و سال عمرش سی و سه سال بود

مرزا اسپرغ پسر چهارم امیر تیمور در سنه ٧٩٩ متولد شد و سنه ٨١٠ به پدر ملحق گشت و با برادران و برادرزادگان که بممالک متفرق
بودند مکاتبات بوقوع آمده کسی را اجابت نکرد و به سلطنت چهل و سه سال خواند گفته اند سلطان جهانشاه خم
آن مظفر در حصه دقاق و نواحی بلخ بود در سنه ٨٤٢ مشهور در سنه ٨٤٣ در شهد و بخاراه شد از دار غزو و ر

مرزا خلیل پسر میرانشاه در شاهرخ و ماوراءالنهر حکمران بود در قید الغ بیگ درآمده **مرزا الغ بیگ** پسر مرزا شاهرخ حکمران ماوراءالنهر
بیست و چهل و یکسال و به پدر شصت سال بود **مرزا علاءالدوله** پسر مرزا بایسنغر پسر شاهرخ بود مرزا الغ بیگ
بدشاهی رسیده سیزده سال حکمرانی کرده بمرد **مرزا سلطان محمد** پسر مرزا بایسنغر شش سال حکومت کرده در سنه ٨٣٧ فوت شد

مرزا بابر پسر مرزا بایسنغر هفت سال حکومت کرد در سنه ٨٣٧ بمرد **مرزا عبد اللطیف** پسر مرزا ابراهیم پسر مرزا شاهرخ بود مرزا بابر بر سمرقند در سنه ٨٥٥ بمرد

مرزا محمود پسر مرزا شاهرخ حکیدم بر تخت یافته در سنه ٨٥٤ وفات یافت و پسرش ابوالقاسم بابر
مرزا ابراهیم پسر علاءالدوله در بدو بر تخت مرزا محمود حکومت خواسته بود که آخر در گرفت فوت شد سنه ٨٥٥

سلطان محمد پسر میرانشاه ١٣ رجب ٨٣٣ بدنیا آمد در غزنین در سن دهسالگی داخوه ١٢ ذیقعده ٨٥٥ بر تخت نشست و در
مزاج سقم قبض در سنه ٨٦٠ بمرد عمر سی و هفت سال و حکومت بیست سال **سلطان ابوسعید** پسر سلطان محمد پسر میرانشاه پسر ارقتمر مرزا عبد الله
نبیره مرزا شاهرخ و ماوراءالنهر در سنه ٨٥٥ بر تخت حکمران سمرقند نشست سال اول و ماوراءالنهر بیاراد و در کرمانه همدان سال دوم ٨٥٦ و پسر ٨٥٣

مرزا عمر شیخ پسر سلطان ابوسعید سیوم ذیقعده ٨٩٩ متولد شد در شهر اخسی حکمران فرغانه دوازده سال داشت دوازدهم رجب ٩١٢ بر تخت
فرغانه و اندیجان و سکندریه و شهر و برازیر بکنیز و اش و دو شهر اخسی کمر از بلاد شبه تورانست در ١٢ جبری عظیم ان پسر و پسر
ساخته بود و بر روی آن کاخهای بلند و نشیمن های دلپسند از خشت پخته همدان بهارستان گیتی فروز و بر فراز آن فراز ستان سر خوش نشسته گیتی
رنگین زال دلکش رای بکر لیست ناگاه قوائم آن جسته گسیخته و آمده جبرا زیخ برافتاد و تن نازنین شاه بخاک خفت و تنی چند نیکفتی

بهیاز دو گل گل سرخ چاشنی فتنه ی ملک بود پروین چه او فتاد که از خاک گرد و بشر بستر چه روی داد که از خشت بالش ساز
گوئی جبرئیل انتظار داشت که بود بر امر رسد از اینجا تا روز دوشنبه چهار ماه صباح سنه ٩٩٩ بوقوع انجامید عمر شش
سی و هفت سال چهار ماه و ایام حکمرانیش هفت سال

مرزا سلطان محمد پسر دیگر مکن گشت که برادر او بود و یکدو ماه حکمرانی کرده وفات یافت

پسران مرزا بایسنغر و مرزا سلطان علی چهارسال در اوسلطنت منازعت کردند در بدو یکی بود دیگری گشته شدند

فصل چهل و چهارم در سلطنت فرمانروایان گورکانیه در ایران و خراسان که مختصر یاد خواهد کرد

مرزا یادگار محمد پسر سلطان محمد پسر مرزا بایسنغر پسر میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور گورکان در سنه ٨٥٥ بدست مرزا سلطان حسین گرفتار
بوده بود کشته سنه عدد الواسع چیا گفته سنه شهر صفر شهید دهم شهر صفر از سال شهادت پیغمبر

میرزا سلطان حسین پسر منصور پسر مرزا بایسنغر پسر مرزا علاءالدوله پسر شاهرخ پسر امیر تیمور حاکم خراسان بوده علاجار
یوسف زلیخا دوز بر شرف نظام الدین علیشیر الوزیر سپهسالار خاطر نوشته اند مرزا یادگار محمد کشته شد و او

در

در هفت و سالگی سنه ٩١١ رحلت کرد و در سنه ٩٠٥ عمر پسر سه ساله حکمرانیش سی و هفت سال بود و در سنه ٩٠٦ فوت شده و بعد از فوتش همه پسران **مرزا بدیع الزمان و مظفر حسین** بشرکت سلطنت مکرده
و به در جنگ بهم بسته هر دو پسر براه عدم گرفتند کودکی در رخ مرده بجای نگذارده نود پسر کرد و هر که از ایشان حاکمان
گرشت **مرزا اعمر** میرانشاه پسر امیر تیمور دی بوفوت صاحبقران بجز اسان گرازاب بلخ متوفر بادشاه و سنه ٨٠٩ در گرشت حکمران بهمه **مرزا ابابکر** میرانشاه بدو اولاد پسر سنه ٨١١ فوت حکمران سرد و سال بود

فصل چهل و پنجم در حکومت ملوک قراقوینلو در عراق عرب چهارده سال حکومت کردند **قرا یوسف**

پسر قرا محمد پدرش از امراء سلطان محمد ایلکانا بود و همیشه با سلطان سرکش گه تا آنکه خون صاحبقران
امیر تیمور بر دوم رفت دی بر عراق عرب مستولی شده و سلطان محمد سه پسر بجا گذاشته و سنه ٨١٠ حکمرانی چهارده
دگرسه قرا اسکندر پسر قرا یوسف همعصر دهم رزم شاهرخ و نوه حکمرانی شانزده سال از دو پسر سنه ٨٤١ **مرزا**
جهانشاه پسر قرا یوسف که با پدر مرزا شاهرخ در آذربیجان سلطنت کرد روز سه روز پسر قرا یوسف بود و سنه ٨٤٢ فوت حکمرانی
حسن علی پسر جهانشاه که بسن دهسالگی در سنه ٨٦٢ بر تخت نشست و در سنه ٨٦٣ مقتول حکمرانی یکسال

فصل چهل و ششم در سلطنت ملوک آق قوینلو که آنها را بهندریه نیز گویند نشستن تن بر تخت حکمرانی

کردند **امیر کبیر ابوالنصر حسن بیک** بن علی بیک که آبا و اجداد اوش در دیاربکر حکام بودند و دو
فتح بزرگ او را دست داده بودند اول فتح بمقابله مرزا جهانشاه دوم بمقابله سلطان
ابوسعید حکمرانیازده سال دو نوشش سنه ٨٨٢ سال جلوسش سنه ٨٧٦ بوده بوده پسرش

خلیل بن حسن بجای پدر نشسته صرف شش و نیم ماه حکومت کرد پسر ارزو بر او در شش **یعقوب بیک**
سنه ٨٩٥ گشته یازده سال حکمرانی کرد و بوده پسرش **بایسنغر** بر یعقوب بیک

فصل چهل و هفتم در طبقهٔ صفویه

کیفیت این خاندان خبرت آن که شیخ صفی الدین اردبیلی ابن سید جبرئیل از احفاد ملوک صفویه است سلسله نسب او با هفتم
موسی کاظم علیه السلام بدین نسق است شیخ صفی ابن سید صدرالدین ابن سید امین الدین ابن سید جبرئیل ابن سید علی ابن سید محمد ابن سید حسن ابن سید جعفر ابن سید حسین ابن سید احمد ابن سید علی ابن سید محمد ابن سید موسی کاظم علیه السلام و در بعضی از تواریخ معتبره چنین مسطور است که شیخ صفی الدین از اولاد امجاد ملوک صفویه است سلسله نسب او با هفتم
برسیاده این دانسته بتحقیق رسانیده طول عمر او را تا سنه ۷۳۵ بیان نموده و در سنه ۷۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صدرالدین پسر شیخ صفی الدین بود و در سنه ۷۳۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۷۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ زاهد پسر شیخ صدرالدین بود و در سنه ۷۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۷۹۳ بعالم جاودانی شتافته و شیخ ابراهیم پسر شیخ زاهد بود و در سنه ۷۹۳ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۸۳۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ جنید پسر شیخ ابراهیم بود و در سنه ۸۳۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۸۶۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حیدر پسر شیخ جنید بود و در سنه ۸۶۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۸۹۳ بعالم جاودانی شتافته و شیخ علی پسر شیخ حیدر بود و در سنه ۸۹۳ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۹۰۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ اسمعیل پسر شیخ حیدر بود و در سنه ۹۰۷ بجای برادر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۹۳۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ اسمعیل بود و در سنه ۹۳۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۹۸۴ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حیدر پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۹۸۴ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۹۹۶ بعالم جاودانی شتافته و شیخ اسمعیل پسر شیخ حیدر بود و در سنه ۹۹۶ بجای برادر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۰۳۸ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ اسمعیل بود و در سنه ۱۰۳۸ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۰۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۱۰۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۰۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۱۰۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۱۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۱۱۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۱۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۱۱۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۱۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۱۱۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۱۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۱۱۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۱۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۱۱۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۲۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۱۲۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۲۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۱۲۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۲۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۱۲۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۲۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۱۲۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۲۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۱۲۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۳۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۱۳۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۳۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۱۳۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۳۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۱۳۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۳۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۱۳۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۳۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۱۳۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۴۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۱۴۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۴۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۱۴۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۴۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۱۴۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۴۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۱۴۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۴۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۱۴۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۵۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۱۵۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۵۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۱۵۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۵۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۱۵۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۵۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۱۵۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۵۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۱۵۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۶۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۱۶۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۶۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۱۶۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۶۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۱۶۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۶۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۱۶۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۶۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۱۶۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۷۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۱۷۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۷۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۱۷۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۷۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۱۷۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۷۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۱۷۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۷۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۱۷۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۸۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۱۸۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۸۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۱۸۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۸۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۱۸۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۸۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۱۸۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۸۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۱۸۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۹۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۱۹۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۹۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۱۹۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۹۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۱۹۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۹۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۱۹۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۱۹۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۱۹۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۰۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۲۰۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۰۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۲۰۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۰۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۲۰۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۰۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۲۰۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۰۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۲۰۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۱۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۲۱۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۱۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۲۱۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۱۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۲۱۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۱۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۲۱۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۱۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۲۱۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۲۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۲۲۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۲۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۲۲۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۲۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۲۲۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۲۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۲۲۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۲۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۲۲۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۳۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۲۳۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۳۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۲۳۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۳۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۲۳۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۳۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۲۳۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۳۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۲۳۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۴۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۲۴۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۴۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۲۴۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۴۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۲۴۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۴۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۲۴۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۴۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۲۴۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۵۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۲۵۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۵۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۲۵۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۵۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۲۵۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۵۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۲۵۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۵۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۲۵۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۶۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۲۶۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۶۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۲۶۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۶۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۲۶۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۶۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۲۶۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۶۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۲۶۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۷۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۲۷۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۷۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۲۷۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۷۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۲۷۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۷۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۲۷۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۷۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۲۷۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۸۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۲۸۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۸۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۲۸۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۸۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۲۸۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۸۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۲۸۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۸۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۲۸۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۹۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۲۹۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۹۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۲۹۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۹۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۲۹۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۹۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۲۹۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۲۹۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۲۹۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۰۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۳۰۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۰۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۳۰۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۰۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۳۰۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۰۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۳۰۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۰۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۳۰۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۱۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۳۱۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۱۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۳۱۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۱۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۳۱۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۱۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۳۱۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۱۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۳۱۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۲۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۳۲۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۲۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۳۲۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۲۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۳۲۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۲۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۳۲۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۲۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۳۲۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۳۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۳۳۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۳۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۳۳۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۳۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۳۳۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۳۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۳۳۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۳۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۳۳۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۴۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۳۴۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۴۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۳۴۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۴۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۳۴۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۴۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۳۴۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۴۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۳۴۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۵۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۳۵۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۵۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۳۵۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۵۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۳۵۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۵۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۳۵۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۵۷۷ بعالم جاودانی شتافته و شیخ حسین پسر شیخ سلیمان بود و در سنه ۳۵۷۷ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۶۰۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ طهماسپ پسر شیخ حسین بود و در سنه ۳۶۰۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۶۴۵ بعالم جاودانی شتافته و شیخ عباس پسر شیخ طهماسپ بود و در سنه ۳۶۴۵ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۶۵۰ بعالم جاودانی شتافته و شیخ صفی پسر شیخ عباس بود و در سنه ۳۶۵۰ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۶۵۲ بعالم جاودانی شتافته و شیخ سلیمان پسر شیخ صفی بود و در سنه ۳۶۵۲ بجای پدر بزرگوار بمسند ارشاد نشسته بخلیفه و سجاده نشینی پرداخت و در سنه ۳۶۷۷ بعالم جاودان

تاریخ کرده اند شده بآنجا اوضاع — پسر ارشد این متکبر جبار یعنی در سنه ۹۴۴ فتح شروان نموده و در سنه ۹۶۶ با سلطان سلیمان شاه روم صلح محمد و در آن ایام پیش
چالدران بادشاه هند از شنیدن این خبر شاه ایران را بسیار شرف شد و شاه ایران نیز از ورود شهزاده السلطنت بسیار خوشحال شد و مهمانداران در رکاب استقبال او فرستاده و سایر تجمل
و خرگاه و دوازده زنجیر فیل با دیگر پیشکشهای شایسته همراه کرده فرستاده و سال بکمال احترام شهزاده را در حصص خویش راه کوه بکلکی تا
شاه بارقه نظیر که مرجع کوه و دشت سلطنت عظمی تحویل اسکندر شاه الهی باب بود سلطنت پنجاه و سه سال چهار سال و روز سنه پانزدهم صفر سنه ۹۸۴ وفات نموده و جسد
وصیت بمشهد منور شتافته اخیرا از نگارنده این سطور شنیده شد و در آنجا مدفون گشت و مدت سلطنت او دو سال و چهار ماه بود

شاه اسمعیل صفوی ثانی ابن طهماسب

شاه طهماسب صفویست چون پرویش نوشه شاهزاده حیدر جز آنکه حافظ بود بقیه اوای مخصوصا با خود ساخته در مقام جمعیت لشکر خوانها مهمان او
پری خانم او را بجا انور حرم طلبیده سنه ۹۸۳ اسمعیل میرزا که بچه سال و دو ماه بود بقلعه قهقهه محبوس نمود بعد از خواهر خود از قید مختصر
شده در سنه ۹۸۴ بر تخت سلطنت نشسته و لشکری از امراء و برادران و اعمام خود را تعاقب نموده بدار ایر شاه مجتب ایز رباطی
و زاغ چوبش ان بود که شاه زده با زاغ بر می آید یعنی اگر اعداء مجموعه بر جدا جدا گیرند چهار یاغی برآید و اگر امور مرجوعه منقوط یا مقوط
بیت بر علی گمر یزد همان سال ار بکه و اگر عدد مجموعه منقوط یک معوام با هیچ یکی از بقیه یا دیگر بر هم کامل همتر عدد مرجوعه منقوط است و همین — الحمد یا طیع وفا گشتر یا
کامه مهر لوح منش آن دلبر یا شاه اسمعیل نام و انصاف و بعلم طهماسب شهر یار همایون فریا در صنعت این رباعی از لطف گر کشتر مهراج گشت چهار شش
با نقطه بر دو حرفه دیگر نقطه گرد و دو دو و چهار یاغی جمل — چون فراخ یاد شاه طرف مذهب اهل السنن مایل بود بنقش سکه را که پیش از این
در ایام پدرش لا اله الا الله محمد رسول الله دیباچه و علی ولی الله بود آنرا موقوف ساخته فرمود که این بیت بر سکه نقش نمایند سه زمشق نا بمعرب
گرا امامت عیاد و آل او مارا تمام است — کذا فی مفتاح التواریخ فقیر گوید که میلان شاه بمذهب اهل السنن و در بدو سکه چیز که بر او نقش نوشته بلکه مضامین
همدو دال بر مذهب تشیع است — باز گوید که ده ماه پیش از وفات شاه ستاره دنباله دار در برج قوس طالع شده که پیش منجمان و بصیر کتابهای نجوم گواه
از ستاره مذکور طالع کرده بر مرگ شاه اسمعیل و طالع جوزا بپادشاه و بر حاکم همدان آن ایام که سلطنت یکسال هفتاده و نوزده شد سیزدهم رمضان سنه ۹۸۵
و روز مرگ شد — فقیر گوید اینهم منجم نمایه زیرا که ستاره دریم قوس طالع شده نبود و شاه در طالع جوزا یا در کوکب غلط افتاده بلکه هر چیز در نقطه معلوم
نامهم داشت که در وقت آنکه طالع جلوس او شد دقات در خراب — شهنشاه ۹۸۴ روی زمین گشت ثبت ۹۸۵ شهنشاه زیر زمین شد رقم

شاه محمد صفوی

و در طالع دیگر نوشته که دولت و سلطنت عظمی تحویل اکبر شاه و طالع نقطه مقدمه داشتند و بدین سبب حاکم هرات که نوشته سلاطین اطراف از بیم
نتح خود نرود از صفحه بیرون نفرستاده تا بایل ایلچی که سه و نرک و تاجیک و دو روز بیک سبب و در روز از عرب آرام و خواب مدانشتند
و لشکر شد بهر جهر و سفارت که دوگانه و بجانب او میفرستاد از آنجا گریخته بمکینه از پادر آمده تا بدیگر آنچه رسته تا بتراه مطوعان بدید و احاله
رسیده زفوت شد

شاه محمد صفوی

لقب سلطان خدابنده پسر شاه طهماسب است و سنه ۹۳۵ ولادت یافته و بمعراج در طالع ولادت او ست
فرزند شاه طهماسب اول محمد آمد — او را سلطان محمد نیز میگفتند چون مادر سلطان اسمعیل بر سنه اکثر او را در بر داشت و بر او نقطه کار ملک
رسیده او نیز بهمه سلوک و کرم خاندان چون در و در شیراز لو و شتر لو بن رسید و آخر کار کشتن نزد در شیراز از سلطنت او شیراز آرزو
جلادت کرده پس از سلطنت اسمعیل فتنه امرا نموده که اگر شتر شاه تو فرمان سلطنت را دارد ما دگر امرا ایل شده ند و شاه محمد را از شیراز آورده
و ۹۸۵ ماه و کذا نه خواهر شیر بیگ خانم خواست و انتظام ملک بدست خواهر داشت و خطبه کم ملک کرد و بعد حرمتر خراب الیه بهگم
بوجه ضعف بعبارت پادشاه و کم بینی لیرات چنانچه کف اشارت میمار کرد امرا را و نیز خلاصه بهم پادشاه و همیشه اذیه میان رود اشته و سلطان
همیره مرزا لاد سلطنه داد سالی چند کار ندها بود سلطنت بر حبت تا در سنه ۹۹۶ او سیم در صدد گفته بجهت امرا که سه لیر الو طالب
مرزا لو بسیدی فرود ساخته لا بجار فرزا را در شتر ۹ در سنه ۹۹۶ با نشت رسته طیمان فوج عظیم جمع نموده بر ایشان بتاخت و پدر و برادر

بر دو بیا موزل ساخته و قزوین کرد با تخت لوه بر تخت سلطنت شاه محمد که در ایام ولیعهدی بازده سال

شاه عباس اول

بر شاه محمد صفوی صاحب مفتاح گوید که وی بتاریخ غره رمضان در روز شنبه سنه ۹۷۸ متولد سنه تاریخ دلادتش — بادشه هفت اقلیم
یافته اند و در سنه ۹۹۶ بر خود که ضعیف البصر بود منزل ساخته و در اصفهان قزوین بر تخت نشست و اصفهان را دار الملک
ساخت تاریخ جلوسش ظل الله یافته اند — و اسکندر بیگ منشی تاریخ است چنانکه گفته اند سنه خاقانیه زد تکیه شاه ایران
تاریخ جلوسش شه عباس سریر جاودان خان) و چون در سنه ۱۰۱۱ هجریه از مشهد رضویه مشهد در آمده حاتم بیگ اعتماد الدوله امیر معراج در ایام کش
گفت سه آب آمد مرو مند و اصل شد (از تواریخ ثابت است که در سنه صفویه شاه دی با پنجاه و یکم بیگ دگیست و نزدیک شاهت
برخی سنه و تذکره آذر نوشته که وی مملکت ایران را بالجاز الکه متصال از ضعف رعایا ملک و قوة اجرا سر کشتر از دست رفته بود و امور
در دیار رایت شوکت افراخته در بقعه بیمشتر از دیگر بست آورد و هم بسیر سر کشان را زیاد آورده هم به مرملکت را بانه
تعرف آورده تا حیات از سلطان موید ات سلطنت در تمامی ایران بر افراخت و بناء عمارات خیر و ثواب تبین داشتن در اکثر بقاع
اشتهار دارد سیما اصفهان و مازندران طرح انداخته که عقل آنرا قبول نمیکند که چگونه ساخته اند و مدت قلیل با وجود کثرت مال
ملک بجه تذکار اثار عظیمه از و سزده و بناو قاعده و قانون جنده در جهام سیاسی و رعیت نهاده که اگر سخاف رای امناء دولت
سلاطین بعد از و پی کرفتن تخت سلطنت از تعرف سدهٔ علیهٔ صفویه منصوره بقعه و از عزاب و قایکه در زمان دولتش جلوس بوجه سلطنت بدو تشتر
یا بعضی محمد و قفت او بوجه و بنای آن ساکنه بطرق اجمال انکه مولانا جلال الدین منجم یزدی در سنه اثبات طاهر کرد که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی
دلالت بر افتاد و اعدام بادشاهی ایران میکنند مناسب جنان می نماید که وزیر جهار یزد خود از سلطنت معاف نموده کسی دیگر فشرد و اهل بادشاهی
بر دارند و لهذا در سنه روز کار بکش اکبر قران و جلا و حادثه دولت بر طرف شود و کار شر برادر نه تمام کار استاد و ایمن تر کشتر و در سنه ۹۷۸ بر آمد
اختیار کرده و تاج بر سر نهاده و اسباب سلطنت مهیا کرده و بود در سه روز آن سنه ۹۷۸ کشتند از انقضاء دولت خلق
از اصفهان نصف کرده و دره ربیع الاول در لوله در سیده و حوالی از خانقاه الانوار امام اعظم ابو حنیفه کوفی نزول نمود و بعد از خطبه آنجا همراه شهر و علی ابو
گشته بلوازم سپاهیگری مشغول شده تا بر دیگشته لست و سیم ربیع الاول قلعه کردون اساس نهاد که چند سال نقطه که از توقف سنوات ایران دون
بسردن نقطه لوه بر دی اقبال سنوات اولیاء دولت کوه بدو شاه عباس معاصر جلال الدین اکبر شاه و حاکم شاه بعد دستگاه کرد او و مراکان مرطه داد و چهل و دو
در ایران سلطنت بمحمد واقع لست و چهارم جمادی الاول سنه بیست و شصت ۱۰۳۸ انوشه عمر شریف لست لوه و در تاریخ نوشته که در عهد شریف با تمام رسید شاه آبادی صفه
هفتم عمر بر اکبر شاه کار تجارت در ملک فارس جاری کردند کسی از قوم انکریز (نی) سر انتهی شیر یلی (مورد اد خوف و حیرت زقه بندر
فارس رفته مردم انجا با اخلاق شیر آمدند لوازمات (سر اپنتی) از بارگاه شاه عباس کبیر با بر توجیه عهد و پیمان میان بادشاه و ساکنان
یورپ در استقبال قوم برک و استجازت تجارت بنادر اهل فارس بطور اتم احبت محمد چنانچه متوجه شاهی کما فی حاجات اقوام انکریز در فرانسیس
و ولندیز کمک بمقام بندر عباس مقرر شده و اجناب بادشاه بنسبت قوم مزبور کرد در سنه ۱۰۲۲ انچه بر یه بر هزد اتحاد نامه خلیج فارس و خلل کرده نقطه
کمتر لوه بلکه عزم اخراج شر میداشت و در بر اراده انکه بر ایشان هم بسلکار شر لوه بدو در سنه ۱۰۲۲ بادشاه اقرار نامه منعقد داد و نصف تاراج
جزیره مذکور و نصف محاصل آهن بندر عباس و خرید بر هزد با کمران نوشته داد چنانچه قوم مزبور خالص کرده شد لا وعده بادشاه مالیفا نامه
دکار خانه بندر عباس تا سنه ۱۰۲۷ آبرده و نقصان جاری لهم آخر بوجه جرو تونی لور نژ لار مند کوه

شاه صفی

بر صفی فرزند شاه عباس بعد از فوت پدر بیست و یکم جمادی الاول سنه ۱۰۳۸ بادشاه سنه نامزد سام مرزا لهم اکبر شاه جلوس حق (اختر زد خرج قزوین کفته شد بابر اکبر شاه در سنه ۱۰۵۲ در

فصل چهل و هشتم در سلطنت نادرشاهی

فصل چهل و نهم طبقه زندیه بادشاه کریم خان

نامه‌های نادرشاه بملوک عصر و حوالی

فصل پنجاهم از باب اول از تذکرهٔ دوم دفتر اول از طبقهٔ گجوبانیه خاندان ملوک جام

سلطنت نورث خانه‌ان آغا محمد خان

که نبی از قوم گجوبانی است و در ۱۲۱۰ وقت اختتام یافته که در آخر عهد پادشاه کریم‌خان جانشین

لام حکمرانی ناصرالدین شاه مظفرالدین بر

www.abulhasanalinadwi.org

شروانیان

فصل پنجاه و یکم در ذکر سلاطین شروانی

صاحب مفتاح التواریخ می نویسد که خاقان کبیر ملک منوچهر که خاقانید شاعر مداح او بود بکثرت فضیلت و هنرپروری از جمیع بادشاهان شروان امتیاز و فزونی داشته و شروانشاه از نسل بهرام چوبین است و بهرام بکیذخت به آرد شیر بابکان پسر بلد از منوچهر دوازده نفر از اولاد وی در شروان حکومت نموده اند بدین نسق بعد از منوچهر ولدش فرخ زاد برسند حکومت تکیه زد چون او نماند گشتاسپ مالک زمام امور مملکت گردید بعد از وی فرامرز بر گشتاسپ پای برتخت نهاد پس از وی فرخ زاد بر فرامرز برسند بادشاهی نشست عقب او کیقباد کار فرما شده بعدل و داد کوشید پس از وی دولتش کاوس مدتها حکومت کرد و در هفتصد و هفتاد و چهار رفت کرد پس از وی پسرش هوشنگ بادشاه شد و در ۸۰۴ فوت شد پس از وی شیخ ابراهیم بر سلطان محمد بادشاه شد و با امیر تیمور معاصر بود و در اکثر معارک همراهی کرده و در ۸۲۰ وفات نمود پس از وی سلطان خلیل الله بر سریر سلطنت جلوس نمود و در اثنای حکمرانی سلطان خلیل [illegible] جلوس شیر آباد و دربند چنانچه مذکور شد با دولت عثمانیه محاربه و مقاتله نموده و در نهایت ایشان مغلوب شدند لهذا فرامرز کاکای خود را با پیشکش بسیار بخدمت سلطان مراد ثانی فرستاد و در ۸۳۱ دختر سلطان مراد را بعقد نکاح خود درآورد و در ۸۳۳ بر اثر سلطان کیقباد و در ۸۳۷ فرخ یسار بن سلطان خلیل بر اثر پدر بر تخت سلطنت نشست و در ۸۶۲ وفات نمود پس از وی شروانشاه ملقب به فرخ یسار بن سلطان خلیل بر اثر پدر وارث ملک گشت و شروانشاه تاج جلوس بر آورد و در عهد شش سلطان ابوسعید خراسان بقصد تسخیر آذربایجان آمده و در قراباغ قشلاق نمود و دایم گرد ولایت شروان طرح مصادره می ریخت چنانچه در حوادث سنه ۸۷۳ مذکور شد و در ۸۷۵ خسرو بیک را بخلافت برداشت آن لشکر برسر شروان رفته و سلطان ابوسعید بقتل رسید و چون فرخ یسار لشکر کشان شروان شد غازی بیک که ذکر او در حوادث سنه ۸۷۳ مذکور شد با لشکر بسیار از دربند بر او تاخت و در ۸۷۵ فوت شد پس از وی پسرش شیخ شاه بر سریر سلطنت جلوس نمود و در ۹۰۲ وفات نمود پس از وی پسرش شاهرخ بر سلطان فرخ یسار بن شیخ شاه بادشاه شد و در ۹۳۰ فوت شد

باب دوم از تذکره دوم در ذکر اولاد

در ذکر شاهان شیعی مذهب

قوم یهود در ایران شاه یهودیه و شمعون در روم طبقه اول در سلطنت اولاد سلیمان طبقه ثانی در سلطنت بابلی طوائف

از یهود **طبقه اولی** از رجعام تا صدقیاه بباید دانست که بخت در طبقه **طالوت** بادشاه شد بگم خداوند ذوالجلال از حضرت

باری عز اسمه تمنای عهد او نمود که بایشان بگوی که حضرت الهی طالوت را بر شما بادشاه برگزیدند ایشان گفتند وی چگونه بر ما بادشاه

خواهد شد که نه مال دارد نه حرمت فرمان رسید که وی در میان شما بعلم و جسم مختار است و علامت بادشاهی او آنکه تابوت سکینه

پیش شما بیارد و تابوت سکینه صندوقی بود که الواح توریت و عصای موسی و مرقعان من و غیره در آنجا نهاده بودند بعضی وقت جبرائیل آنرا پیش می نهاد و بدیرت آن ظفر می یافتند تا وقتی که ایشان گناه عظیم

آنرا بر خود بگرفتند و چون از آن درخت خرمای سعدی ندیدند بگذاشتند بالجمله پرگاه بنی اسرائیل نافرمانیها کردند و داود جالوت

که کافری بود بر ایشان غلبه کرد و خدمه بنی خواستند که ما را بادشاهی باید که با وی بکفار غزا کنیم و بنی زمان چوبی از حضرت حق

یافتند قد طالوت به بیمود و برابر شریافته از اتباع آن فرمود و وقت مقابله با جالوت طالوت بحضرت **داود** آمده گفت اگر او

جالوت را بکشد نیمی از سلطنت بدهد و دختر خود را بحباله نکاح درآورد و نیمقصد در دل گرفت داود در حضرت آنمحمول

علیهما السلام در جلد اول این کتاب حواله قلم شده الغرض بعد طالوت بادشاه شد و بعد وی حضرت داود بادشاه

شد و بعد حضرت سلیمان بادشاه شد و حضرت سلیمان چهل سال بادشاهی کردند و تمام بنی اسرائیل و جن و انس و دیو و پری و هوا و ابر و جانوران مطیع او بودند

بعد سلیمان فرزند وی شاه **رجعام** تخت نشین شد ابن عم او یربعام بشورید و دست ایشان بعد بحصول اقتدار سلطنت بدین شد

و بجنگ با فرمانی حق و مخالفت سلف صالحین از آباء خود آمد که از فرق دوازده گانه بنی اسرائیل صرف دو فرقه بحکومت وی باقی ماند و باقی

فرق بر لعام نامی شخصی از بندگان خضرت سلیمان سلطنت نمایا بود چندی بساق شاه معراد و صد ارابه و شصت هزار سوار و
چهار لک پیاده هر پنج سلم (بیت المقدس) حمله آورده چند شهر تا بکمر از انهدام و سوخت محفوظ ماند مگر مرتد متابع و سنان از زرد نقره
و عاجله همه تاراج بود و بکای آن رحبعام همه سامان از پنج نیار کنانید و چون بر لعام شاه ده فرق بنی اسرائیل بر حکومت
مستقل گشت با اینهمه که بغیر مواد ملک که بی محض بتابعه ابزوی سلطنته نانیته لهذا در زمانی خود بدعوی کشته و انعام الهی فراموش کرده
بکنال دور و دلاز افتاد و انه لشدید که چون کرز ابندن فرمانها و را و سلیم مرد و رست چنان لشکر که مردم ما بایکفار و زنکار بردند و
باشاه بیودیه بازند بازملک از دست رحبعام بیرون رفت و بر حوش ما اعراست سر ملکان کشر اکه بیرون رفته شاه بر حبعام حکم باشت بر اکه و حد و قه بیرون رفته
رابیاه بر رحبعام - چون پدر بر خوانش دی سر سرشته بغزیمت حاجزم کشت و چهار لک از سپاه گرد آورده بر سر بر لعام حمله آورد شد
زیرا که دی اشاه بیودیه تا بکاه صد هم از حضرت سر عیب و حکم الهی بانقام آنا نخته بود بر لعام شاه ملک سپاه بمقابله دی شتافت شاه بیودیه
بر حبعام شاه بیودیه بر حبعام شاه بیودیه بر حبعام شاه بیودیه

بماند دماد شاه دوسالله معاکر نفار نفهم تو شد و کسی بر دو غم گزشد و این واقعه هشتصد و شصت و چهار سال پیش از مسیح دانم

ایام سلطنت شش سال بود **شاه اخزیاه** پسر یهورام چون اخزیاه بجای پدر بنشست به تعزیت دائی خود اطلیه

دختر احیاب شاه بنی اسرائیل بدیدی نیز مروش پدری مائل گردید و برای ملاقات خال خود شاه یهورام در مقام

یزرعیل رفت و به ثمره صحبت اشرار شریک بلا آمد آنقوم بدست یهو بهمان سال با آنها هم انجا کشته شد بتفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه

چون شاه یهورام پادشاه بنی اسرائیل و دایادش همه مرتکب جرائم قبیحه و بت پرستی بودند هلاکت آنشاه و قومش منظور

الهی شده الیسع نبی را از بنی زادگان فرمود که یاهو سپهسالار شاه یهورام را مسح کرده بگوید که خداوند عالم ترا پادشاه بنی اسرائیل

کرده و لشکر طیکه خاندان آقا دختر یعنی شاه احیاب را بیاد دارند تا انتقام خون انبیاء خود بگیرم آن نبی بلافاصله

بتعمیل حکم الیسع علیه السلام بمود و یاهو حسب حکم الهی از آقا دختر شاه یهورام رو بر تافته جمعیتی با خود گرفت و بسوی یزرعیل

رفت یهورام و اخزیاه معاودگرگون دین و بعزم جنگ دست بتاب و فتنه سوار شده باستقبال وی شتافتند و متصل کشت نور

نا طلب تیر بعام یاهو علاقی شدند یاهو کمان بکشاده حق بطرف تیری بمقتل یهورام زد و کارش تمام ساخت شاه یهودیه گریخت

لاکن از قضا چه سود دیدی نگشته شد یاهو لاشه یهورام را بملک نابوت یزرعیلی شاه بنی اسرائیل مدفون گردانید و اینواقعه

هشتصد و شصت و چهار سال پیش از مسیح سال شصت و شش بظهور پیوست **ملکه اطلیه** مادر شاه اخزیاه متوفی چون وی خبر قتل پسر شنید

بروش مادر خود از بیل گرفته بزیدی بسته تمامی اولاد شاه متوفی یعنی نیرگان خود را بکشت جز یوآش پسر کوچک

اخزیاه را که یهوسیع یهودیه کاهن زوجه آش بود سایر شاهزادگان را تیغ آبدار خود مشکل امور سلطنت شد

و تا شش سال حکمرانی نمود آخر بهمان کاهن یوآش سوار تخت نشانده ملکه را بسزای کردار شریر رسانید و اینواقعه هشتصد و

و شش سال پیش از مسیح گرفت **شاه یوآش** پسر اخزیاه - چون یوآش بحبس سعی یهویده کاهن مستقر گردید نوزده سال تمام

آن نیکو صفات کاهن میان خداوند عالم و پادشاه در عهدی برست که همه باتفاق بعبادت الهی مشغول شوند و بر وصایا

و تکالیف ایمان آورده فرائض او بخوف و صدق و اخلاص بجا آرند چنانچه همگی مرام مطابق آرزو شد و اتفاقی که همه جا نادر الوقوع شمرند

و بر اتفاق بگذرانیدند و با هنا کردند و بعد از بت صداقه یهویده و اسلام مردم ملک طمانیت کلی در آن ممالک پدید آمد

دماد

و مادامیکه آن بزرگ کاهن در قید حیات بود شاه را نیز و از اتباع احکام خداوندی سر نتافت لاکن در قلوب مردم بسته ماند و بسهل خداوندی

که آیا بوید بدر آن آزاد و بران که بود بنا باز آباد دان که هنوز دار سر نو تعمیر و ترمیم نمودند و بسوی شصت و چهار سال پیش از مسیح

رنگهای عالم انقلاب شد و یکصد و سی سال عزلت و با وجود مدیدی از حمایت دین مسیحا نمان یهودیه لغزش نیافت تمام مردم

و چون آن مسعود بزرگ نقاب خاک بر رو کشید خداوند عالم را ترسان و خوشدل گردان بر پادشاه با تجربه کارگر آمد و دانست که سر انجام آدمی

و از اجتناب حق بر گردد و بجانب باطل بر بود تا آنکه دیدی رخ از توحید و احد حقیقی بر تافته مورد عتاب الهی خود پرست گردید

و مورد عذاب الهی و مصدر عقاب پادشاهی شد هر چند بنا بر هدایت دینی ارحام حق انبیاء مسیحا سند و فعال لما یشاء گردند لکن

مورد مذمت بیان آورد و لاکن دیدی نگردید پس بنا بر اندار شرع و قطع حجت و گرنه بر یهویده مبعوث آمد تا شاه را در عبادت دینی

فرمود که فرمان الهی است کجرا از حکم ما بگردید میرید و بدرستی ما هر گز خوشحال نشوید زیرا که شما خداوند را میگذارید او نیز شما را

خواهد فرمود پادشاه باستماع نصیحت آن ناصح مشفق بهم برآمد و بسوگ مستحسنه پدر بزرگوار و آن انتخاب هنرآرا دل گرفته بنیه الصدر و سنگ

و ثمره آن چنان ظاهر شد که در همان سال فوجی قلیل از اهل ارم تاخت در بیهود به غالب آمد و شلیم را در قبض خود در آورده و اموال و

در تیغ کشته و اموال آنها در دمشق بردند و آش بخت با اینهمه سزای عام بلیه اب خاص هم مبتلا شد ما بر اثر و مصائب هر دو بیان

طرز اصل عمری میکرد تا شبی بخت او گران بخواب رفت خواب کشته شد و اینواقعه هشتصد و سه سال پیش از مسیح بوقوع انجامید

کل ایام سلطنت بیست و شش سال **شاه امزیاه** پسر یوآش بیهویده بخت بیهودیه نشست و سائر قائمیه را بکشت

و بدوباره لشکر ملک ادوم گرفت بست و یکصد قنطار نقره داده از بنی اسرائیل یک لک مرد جنگ آزما بگرایه گرفت

و بین اثنا یکی از بزرگان دین نزدش رسیده فرمود که مردم بنی اسرائیل را با خود مبر که مورد غضب الهی شوی

پادشاه گفت یکصد قنطار نقره بایشان داده ام آنرا چه کنم و از که گیرم دینی گفت که خدای برحق قادر است که ترا از آن

تر اید بخت شاه را این کلمه پسند افتاد و از آن اندیشه در گذشت و امر کرد که بنی اسرائیل بوطن خود همه مراجعت کنند چون آنها

نظر برتباهت وتاراج ملک داشتند کرر شب بجای تاراج ادوم بیهودیه تاراج کنان برفتند وشاه بافوج خود بمقابله او ومیان اسرائیل
وبلست هزار کس ازاد ومیان کشت واموال شان بغارت برد اما باد صف ودین این طایفه قادر مطلق معبود ان
باطلهٔ او دم را پرپشت گرفت وپیش آنها سجده کرد چنانکه آوازه آن ازادیکی از انبیا بسوت شده فرمود که معبود نیکو خدمه عبده
خود را نگاه داشتند چرا برپشت نمودی بادشاه مدبر گفت تو در کار بادشاهان دخل میکنی واعتراض می نمائی
برو کرگشته نشوی دیگر ودچنان مجازات برگرد که لغت بانگیشتوی المرجز بادشاه فهمید ادوم حاضر شده
باده نخوت اورا مدهوش کرده بلغز نوغز در پیش او گرد آمد ودر پیش شاه بنی اسرائیل همه آدرشیر وار آشکار دست غالب آمد دیوار
اورشلیم بشکست وشاه یهودیه بزلت وخواری کار سلطنت بیکره آخر شریعت رعایاء خود کشته شد واین واقعه هشتصد
ودوازده سال پیش از مسیح بوقوع آمد ایام کامرانیش بسی سال بود **شاه عوزیاه** بزاریاه چون اریاه برد پسر شر عوزیاه
بعرش نزدیک بسالگی بجای پدر بنشست وادشاهی نیکو کار بود وتابع احکام الهی اما زمانیکه گردن ازحکم داور نه پیچید او تعالی
نیز نظر الطاف بروی نگماشته در سائر مشکلاتش کامیاب وتمامی معارک ومهمات ظفر یاب داشت چنانچه بمقابله اهل فلسطین
برآمد وغالب گردید وحصار جیت وجهن اشدود برگند واهل عمون بارگاه او هدیه گزارنیدند پس اورشلیم را از برج وباره
درست کرده قابل جنگ کرد ونیرو وچون مواشی کثیره داشت برای حفاظت آنها در صحاری وبیابانها برروج وافره وآبادی کثیره
تعمیر کنانید وفراوان وتاکبانان بسیار ملازم وی بودند ودر بعضی کشتکاری وی بخوبی باثمر میشد واراضی سرسبز وشاداب
بسیار بود وهرگاه مال وافر ومتاع مکاثر پیش او گرد آمد ودر حکومت مستقل گردید ابواع وناشر جاده نخوت پرشد کارهای ناکردنی
بخلاف خداوند غنی بشر کرفت درهیکل سزاوار خدمه محاربان بیت قدس لابد خود مرتکب آشته تا درین ارتکاب آن امور مغزاب
آهنی گرفتار شده بدام مبتلا شده تا مرگ در آن ابتلا ماند واین واقعه هفتصد وپنجاه وهشت سال پیش از مسیح بوقوع انجامید حکمرانیش در سال
موزخ بوپیر نوشته لابد پنجاه ودو سال میشود **شاه یوتام** بزعوزیاه چون عوزیاه مجذوم شد سرانجام مهام سلطنت

منتقل

منتقل پسر سرتوانام گشت این بادشاه تابرگ نیکوکار مانده وخلاف رضای الهی کاری از دستش سرنزده چنانچه بزرگی
ومیان شاهان آفاق مشهور گردیده وصیت راستی وراستبازیش در گوشهای مردم دور ونزدیک برسید عوام ملکش
برشاهراه شریعت چنانکه باید نمانده بلکه بر کاری وعیاشی وطمع در املاک وزر بمانده بنابران منتقم حقیقی که چشم قدرتش
هر روزه راچون خورشید می بیند برحسب انعقول چوخواهد که دیران کند عالمی هند ملک در پنجهٔ ظالمی - آن بادشاه
وسیدار رازود ازمیان آن بدکاران برداشت یعنی او در سال شانزدهم از جلوس خود انتقال بعالم جاودانی کرد
وبجای او پسرش که ظالم بلکه اظلم بود کار فرما گردید واین واقعه هفتصد وچهل ودو سال پیش از مسیح واقع گشت **شاه**
آحاز بزرتام چون بادشاه خدا آگاه بزرتاه دنیای دنی را بدرود وزر موه پسرش چون پسر نوح قائم مقام وی شده وبروش شاهان
اشرار بنی اسرائیل سالک راه بغی وعصیان گشت وبطریق افوامیکه خداوند عالم آنها از پیش بنی اسرائیل دفع کرده بود پسر خود را
در آتش انداخته نذر گذرانید وبرآکمهٔ رفیعه وجبال وزیر هر شجر قربانها کرد وبجز سوخت غرض تمامی اشیا را سبوخوانده بسته از این
کردار حضرت منتقم جبار او را بدست شاه ارم سپرد تا بقایهٔ وی مشکل ناحشر خود شاه ارم بسیار کس از اسیر کرده بدمشق
برد پس شاه فقح بادشاه بنی اسرائیل برسر او حمله آورده سزا کردارش داد تا آنکه یکلک بست هزار کس از سپاه یهودیه در یکروز بقتل رسانده
دو لک زنان واطفال ودختران بنی یهودا اسیر کرده بسیاری از اموال واسعه ایشان غارت نموده بمقام سمرون دارالحکومه
برد واین واقعات بیستم هفتصد وبیست سال پیش از مسیح جان داده شد کرشاه دشمنان در رعایا از ملک فرصت دم زدن
وسر خاریدن نیافتند اما با اینهمه از اینجا سخت دریاد رحمت آن ارحم الراحمین از جوش باز نایستاده نظر الطاف بسوی آن
متهوران باز کرده بتفصیل اجمالش آنکه چون بنی اسرائیل اسیری واموال ملک یهودیه بمقام سمرون برده عاد وده

کوران شهر بر سند نبوت و ارشاد متمکن بود با استقبال لشکر بنی اسرائیل قدم رنجه فرمود و گفت که خداوند تعالی چون برادران
شما یعنی بنی یعود را لعنت نموده و شما را نواخته میخواهید که آنها را در بندگی خود نگاه دارید و هیچ بندگان و کنیزکان از شیانان
خدمت کنید آیا شما مجرم بارگاه بی نیازی نیستید از آن عصیان و انجام طغیان خود ها بیندیشید و زود تر اسارای آنها را
برهانید زیرا که غضب الهی بر شما از دشمان بیش است سرداران آن قوم آن موعظت حسنه بگوش اصغا شنیده بر قوم
زجر بلیغ کردند و اسیران را برهانیدند و اموال مغصوبه هم واپس دادند و حتاجان اسارای را از پیش خود داده و مواجبها
داده رخصت انصراف دادند و تا شهر بر سانیدند لیکن چون بنی اسرائیل در ایام گذشته بعداوت میان مرز و بوم
عیث شمرده انتقام جهانشاه از مزایده جدا میداد شاه از وی بگرفتند داخل فلسطین مرحصه جنوبی بود به تصرف در آوردند
بلکه شاه ارم با تفاق شاه بنی اسرائیل اورشلیم را بمحاصره گرفت و در هدم و عزم هیچ کمی خاندان آل داؤد کردند زیرا که آحاز
دقیقه از شکر کفر فرو گذاشته بود و تمام ملک را شعله کفر نموده لیکن از انجا که بادشاه دانای ملکش خانه باید کیفر کردار خود را
در عین سرگرمی مصاب اشعیا در آن قوم مبعوث شد و بادشاه فرمود که بادشاهت در آل داؤد بحال خواهد ماند
پریشان خاطر مشو و از اتفاق شاهان ارم و بنی اسرائیل هراس مکن که آن هر دو خود در دست شاه اسور گرفتار آیند
و ممالک ایشان برباد شوند لیکن شاه آحاز به بدبختی خویش بر آن کلام یقین نیاورد و تیره بر ظاهری گردیده و تبر سیل هدایا
از شاه اسور و طلبت پاسر ملک خواست شاه اسور الماس چند پرفت و باید لیکن بجای اعانت بیش از پیش بر پریشانی افزود
زیرا که هر چند شاه ارم را بقتل رسانیده شهر دمشق دار الملک بنی اسرائیل را مستاصل شد لیکن از آحاز چندان
گرفت کردی در اداشهر بعجب تنگحال گردید در آحاز ترده ایچه کفران دست بر بر کرده معصیت سر بر سر ارمیخ بر د

شاه حزقیاه بن آحاز — چون پدرش آحاز بمنزل اصلی شتافت حزقیاه بجای او تخت نشین مملکت یهود یا و شلیم
گردید و بجلوس بر سریر بنی هارون و بنی لاوی را که از قدیم الایام خدمت بیت المقدس در همین دودمان بود جمع کرد
و امر کرد که نخست شما خود را پاک کنید پس بیت المقدس را از خبائث طاهر کرده هیزم و تهادن را راه مهید و کهنه
بر طاعت مولی به بندید که الحال شما را باید همین کار میان ما بر کرزن لاویان میکیل را پاک ساخته و صباحش بادشاه مع
جمیع سرداران خود بر خانه خدا حاضر شده قربانی گردد و تمام جماعت سر بسجده فرق آورده عبادت کردازان باز دستور
عبادت در خانه خدا دایر گردید و بادشاه و رعایا خوشدل شدند پس بادشاه خواست تا عید فصح کند بنابران در
تمام ممالک یهوداه بنی اسرائیل منادی کنانیدند و بنوشتجات فرامین همه را در اورشلیم طلبداشت و نبشت که ای بنی یعقوب
بجانب معبود خود ها بیائید که معبود آباد شما است دارد کرد نکشی نکنید تا عذاب اشر از سر شما بر گردد چنانچه برکاره های او
شش شهر در تمام آن قوم از مقام روان تا بیر سبع منادی کنان بگشتند اما آن اشرار که عذاب الهی را سزاوار
گشته بودند از منادیان تمسخر کردند و بعض نرم دلان در اورشلیم حاضر شدند و بنی یهود ایکدل شده آن حکم را
پذیرا گردیدند و جمعی کثیر گرد آمده بموجب فرمان شاهی قربانگاه های ممنوعه را منهدم ساختند و اصنام را شکستند
و اشجار پرستش را ببریدند و بادشاه مار برنجی را که موسی برای یاد دهانی عذاب باران در عهد خود تیار فرموده بود
بود و درین زمان مردم آنرا به پرستش کردن بعبد بشکست و این توحید خالص از سر نو جاری شد و شرک و کفر را
هیچ بر افکنده شد و بادشاه دین پناه برای قوم خود و همه ها دعا فرمود که بار خدایا هر کرا درین مجمع از ته دل تو رجوع نیاورده بر دوم فرمای
و هدایت کن دی تبارک و تعالی گناهان ایشان معاف فرمود و تمام جماعت تا چهارده روز دو چند از معمول بخوری تمام

www.ahlulbaytalmahdi.org

عید فیروز کردند و بادشاه خدا آگاه از جانب جماعه کیمزاز ترکمانان نذر خداوندی گزرانیدند و سرداران نیز کیمزاز ترکمانان
و ده هزار گوسفند نذر گزرانیدند باجمله در اوزشلیم چندان خورمی و شادمانی بود که از عهد عدالت مهد سلیمان نشانه بود و یاران
بنی هارون و بنی لاوی خدمه بیت القدس همه را مبارکباد دادند و دعای برکت کردند و مردم مرجعت نمودند بادشاه
موحد بین این افعال حسنه و نیات صادقه خود توکل بر جناب الهی چنان نیکنام و مظفر و نصرت انجام ماند که قبل و بودی کرای
بادشاه آنجا نظیر نشنود و هر جا که رفت فتح و ظفر هرکاب وی بود و چنانکه با اهل فلسطیاس رزم کرده عاقبت آمد اما چون شیطان
دشمن بنی آدم و مضمر بر انواد انقیات این بادشاه را اثر نگذاشته ردد او نوشته اند که بر کاه وی متصل شده نظر باستقلال و صدور افعال
پسندیده خود کرده از ناگهی بادشاه اسور کرا زهره بر مغلوب ما نمانده بعد از اد کردانیده سخریب بادشاه اسور بدر رفت اندیشه او
بعفت در آمده لشکری بزرگ بر سروی جاید رسد و بلاد یهودیه را متصرف گشت شاه یهودیه بکمال خوف صبحه قطار نقره وی قطار
طلا بکیه تمام نقره که در خزانه وی و خانه خدا بود گرفته بشاه اسور بداد اما شاه اسور بوادیه بزدلی و ترسناکیش زیاده تر بدی
دست بجور کشاد و خواست که ملک یهودیه را در شلیم بر دد فتنه کند و باشندکان آنجا چنان سلوک کند که بدر شر با اهل سعون
کرده بود نظر بران - ترتان و ربساقی هر دو سپه سالاران خود را با نوجی گران بر سر اوزشلیم تعین نمود شاه یهودیه باستماع
این خبر موحش سائر انهار و چشمهای بیرون شهر را محافظت کرد تا لشکر اسور بر آب قابض نشود و دیوار های شکسته
حصن شهر را درست نموده تا بر جها آنرا بلند کرد و بقدر البسیار استوار ساخته اسلحه و نر البسیار تهیه کرده
دو سپاه سردار آنرا نامزد کرده آماده پیکار ایستاد و لشکر گفت که هر آئینه لشکرم از مخالف شیر دو خداوند هم با ما باشد
ربساقی بمقابله فوج یهود در ایستاد و ندا کرد که ای بودا ایان شاه اسور بیغرمایید که بکدام شے شما اعتماد کرده و

که بدان از ما سرکشی کرده اید و طپان و زیر پای هر یکیکه اندر اد قبضه خود در آورده ام معبود شما از دستم رهانیدنش نتوانست
که معبود اوزشلیم شما را از دستم خواهد رهانید اهل یهودیه با بر شاه خود ساکت ماندند و شاه خود جامه دریده و پلاس پوشیده
بخانه خدا رفت و از خدمت اشعیا علیه السلام التماس دعا بجناب مجیب الدعوات نمود و آنحضرت فرمود حکم الهی چنانست
که تحقیر خود از زبان شاه اسور بشنیدیم اکنون از هیبت او مترس که چنان خبری موحش بوی رسانم که بجوف
بملک خود بر گردد و اگر نیزی نخورد بلکه بهمانجا کار شر با تمام رسد و همچنان شد که شاه اسور را رسانیدند که شاه ترقاه ملک حبش
با لشکری بزرگ عزیمت ملکش کرده بر راه است این خبر وحشت خیز ربساقی را مرجعت فتوری خود لا بملک اسور رسانیده شاه اسور
بجز قیاه نوشت که معبود تو بمراجعت ما بی جنگ ترا نه فریبد که اکنون او رشلیم بتصرف ما نخواهد آمد شنیده باشی که ما بر اهل
جهان کرده ایم که تمام روی زمین را در تصرف خود در آورده ملوک را یکقلم نیست و نابود نموده پس بر تو اوزشلیم ممکن نیست تو از من
دجانکه معبود او دیگر طایفه ها را از دستم رهانیدن نتوانستند معبود تو نیز قوه استخلاص ندارد و حزقیاه آن نامه را در خانه خدا
برده بسجده گاه دوست و عا بر داشته بدرگاه کارساز منبه نواز از دقیقه از دقائق الحاح و التجا و استمداد و استدعا فرو گزاشت
اشعیا را پیام فرستاد که حضرتش بمیفرماید که ایچه از کلمات سخریب شاه اسور بشنیدیم ما کردی بشنیدیم ما قلب خراب خود را بشیر
از اخته بیکشیم که وی دیگر طاقت آمدن در بیقام نخواهد داشت چه جای حملک تو بجای خود ساکن باش
که کنعانیان این شهر منم و همچنان شد که در همانشب فرشتگان در لشکر اسور رسیده یکلک هشتاد و پنجهزار کس را
بقتل در آوردند و بقیه السیف رفتار خود را گشته دیدند صباح مهر بادشاه خایب و خاسر روی بملک خود آورده
و چنانکه معبود او دیگر طایفه ها را از دستم رهانیدن نتوانستند معبود تو نیز قوه استخلاص ندارد و حزقیاه آن نامه را در خانه خدا
برده بسجده گاه دوست و عا بر داشته بدرگاه کارساز منبه نواز از دقیقه از دقائق الحاح و التجا و استمداد و استدعا فرو گزاشت
اشعیا را پیام فرستاد که حضرتش بمیفرماید که ایچه از کلمات سخریب شاه اسور بشنیدیم ما کردی بشنیدیم ما قلب خراب خود را بشیر
از اخته بیکشیم که وی دیگر طاقت آمدن در بیقام نخواهد داشت چه جای حملک تو بجای خود ساکن باش
که کنعانیان این شهر منم و همچنان شد که در همانشب فرشتگان در لشکر اسور رسیده یکلک هشتاد و پنجهزار کس را
بقتل در آوردند و بقیه السیف رفتار خود را گشته دیدند صباح مهر بادشاه خایب و خاسر روی بملک خود آورده
و حزقیاه بعنوان الهی بتعمیر شه پرداخت شهر و شهریار اوزشلیم محفوظ ماند و بادشاه در اقرار بمبادی آیات

www.abulhasanalinadwi.org

و لباسها بر سر بارگاه خداوند عزیز نذرها گزرانیدند و بحضور شاه هدایا دست آوردند در همان ایام پادشاه دچار مرضی
مهلک مبتلا گردید اشعیا آمده فرمود که فرمان حق چنانست که انتظام خانه خود کنی که مرگت قریب رسیده است پادشاه
در جواب گریست و عرض کرد که ای خدا یا بر من مهربان شو که پیوسته در فرمان پرهیزگار بسر بردم و کارهای نیکو
بر زاریش بجوش آمد و اشعیا هنوز چند از پیش او بیرون نرفته بود که وحی نازل شد که مراجعت کن و از حزقیاه
که سردار جماعت ما است بگو که ما دعای تو بشنیدیم و اشک چشمانت بدیدیم لهذا تو را شفا بخشیدیم و پانزده سال دیگر تو
دیگر هیفزودیم و تو را و این شهر را از دست شاه اسور نگاه خواهیم داشت اشعیا اطلاع داد پادشاه پرسید که علامت صحت من
چیست فرمود که در ساعت آفتابی سایه تو ده درجه باز پس خواهد شد و همچنان بوقوع انجامید پس اشعیا گفت که انجیر کوفته
و بگیه بسته بر دمبل شاه بهبود خواهد یافت پادشاه بابل بیمار گیا دحمت ایلچی فرستاد الغرض وی
بست و نه سال بگرفت دولت و کمال اتفاق حکمرانیا کرده جان بجان آفرین سپرد و در مقبره بنی داود بمقام صهیون
مدفون شد و تمام ملک بتعظیم تمام او گریه و ایعو اقوم شصت و نه و هشت سال پیش از مسیح علیه السلام واقع گردید **شاه منسی**
بن حزقیاه - وی در دوازده سالگی بجای پدر نشست و هر قدر که پدرش کوشش در تمهید بساط دین پروری و عدالت گستری کوشیده بود
همانقدر پسر بالکل بخلاف و طغیان بکشود چنانچه تمام پرستشگاه های منهدمه عهد پدر را تعمیر نمود و دنبا بر پرستش بعل مذبحی عمارت ساخت
و اشجار مقطوعه پرستش دیگر بتصب کنانید و نجوم را هم عبادت کرده در آن مذبحی ساخت و در خاص خانه خدا مذبح جنود آسمانی تیار کرده
و در وادی بن حنوم پسران خود را در آتش سوخته نذر گذرانید و از رمالان و افسونگران و ساحران و دیوان استمداد
کرده صنمی تراشیده در خانه خدا نهاد و در خونریزی چنان سفاک بود که اورشلیم از این جانب تا آنجانب از خون بیگناهان
رنگ

آباء کرام ارباب تقدیس اجلال کرهب است و یکسره از شاهراه شرع متین و آئین سدید دین چپ و راست رخ نتابید و در
سال دوازدهم جلوسی شروع تطهیر ملک سیوده را در شلیم کرده تمام بت و بتخانه ها بشکست و در سال هیجدهم جلوسی از حلقیا
سردار کاهن حساب نقره که در بابان خزانه لاوی از بنی منسی و بنی افرائیم و بنی یهودا و بنی بنیامین و بنی اسرائیل تحصیل کرده
در خانهٔ خدا جمع کرده بودند طلبیده اشت و بدو حساب فرمود از آن زیاده تر بهم مکان قدس کنایند و وقت برآوردن نقره از خانه
خدا کتاب شریعت را که موسی مدت مدید پیش ازین خط نوشته بود از سردار کاهن طلبیده اشته از زبان صافن کاتب
بشنید و باستماع احکام الهی بسیت نزول عذاب و وقوع عقاب بر آن ملک و ملکیان بقات اند و یکمن شده جامه
برتن بدرید و از حلقیاه و صافن گفت که انجام کار ما از بارگاه الهی که بیدروشی آباء ما من در سمات غضب است
و آتش قهرش شعله بار می نماید و در بانت نمایند ایشان خبر ندهند بنیه برفته و استصف بنمودند وی گفت که فرمان حق
چنین است که ما بالضرور ایملک را برباد و اهل آنرا هلاک خواهم کرد و ایشان حکم کتاب را که و شدا ما بر تو که کتاب را شنیده
بر تو رسیده ی رحم کردم و ترا بابزرگان تو ملحق خواهم کرد و ایشان چشم تو آن بلا را نخواهد دید یاوشاه این مژدهٔ جان بخش
خرسند گشته سائر بزرگان یهودا در شلیم را گرد آورد و همه بالا در خانهٔ خدا بر دو احکام کتاب التورت بر مردم بخواند
و خود نزدیک ستونی بایستاد و عهد کرد که مدام مطیع و منقاد آن احکام خواهد بود و هر کس را شریک این عهد کناند پس از تمام
ممالک بنی اسرائیل رفع پرستش اصنام و دفع عبادت اوثان نمود و کاهنان بت پرست را بر همان مذابح اصنام
بقتل رسانید و گویا عابدان اصنام و مذابح را بر بتخانها جای قربانها کرانیدند و مذبح بیت ایل ساخته بر بلندی را مزار بنج برافکندند و غرض
بر آن چیزی را که در آن شائبهٔ کفر و شرک یافت تا دو شرخت البیر در اورشلیم عید فصح کرد و که از عهد شموئیل تا آنچنان نشده بود

مگر ایمنه که از ملوک اسرائیل قدیم بزرگان دین نیز و دو محی السنة موسویه بقتل رسانید غضب الهی که بر بنی یهودا نازل
شدنی بود بطرف نشد بلکه تا سیزده سال آن بادشاه از اهل ملک خود عبادت الهی کنانید آنها بخوف او موحد بقدر قبول الدین
مائل بکفر از بین مرفرازان نگردیدند معهذا حکم حق بر ایشان مسلط شد بادشاه مقتدری کرده رضی کاری برداشت و در شلیم
بیش از دیدن هذا ملوک و جلت کرد و انیوا قوه ششصد و ده سال پیش از بعثت حضرت رسالت پناهی بسیطنت پرداخت و بکمال بود شاه
یهویاقیم بن یوسیاه بر سریر السلطنت رسید و همچو پسر نوح بر آمد و راه شریعت گم کرده در تیه ضلال افتاد و بنداشت
حضرت رحیم سبحان اول پیمیاه نبی ادیما علیه السلام را مبعوث کرده و فرموده که ای بادشاه عدالت پیشه باش از عواقب
اندیشه و داد مظلومان از ظالمان بستان و از مسافران بیکس و یتیمان و بیوگان را فریب مده و بیت خود را
بخون بیگناهان میالای تا بادا بنیت در نسل تو باقی ماند و اگر اینچنین نکنی این خانه ویران گردد و تو و قبیله ات
و دیگر ملک خود را بچشم نه بینی یهوباقیم این چنان دید که در ماه سیوم از جلوس در عون نکوه شاه مصر
بر وی بتاخت و او را مسلسل بسلاسل کرده بمصر برد و همدران ایام بردار البوار رسید و بکاپشیر برادری را بانشاند و او را بیهویاقیم
نامشهور بیهویقیم خواند و بر اهالی انملک بمبلغ قنطار نقره و یک قنطار طلا خراج مقرر ساخت و این سرگزشت ششصد و سی سال
پیش از مسیح بگذشت **شاه یهویقیم** بر سریر سیاه وی چون بر تخت نشست با وصف بر داشتن مصاحب قدیم
و ملاحظهٔ ادبار و پریشانی برادر خود نیز بهوش نیامد و چون مشیت ایزدی باهدام جنیان آن خاندان بد کنش از پیش
دست بجور و طغیان کشاده قواعد مستحسنهٔ عهد پدر همه بشکست و ملکیانش بموجب قول اناس عباد دین ملوکهم زیده بر سرکشی و طاغی
شدند ارمیا علیه السلام در محل شاهی رفته اطلاع بخشید که نزدیک است که عذاب الهی بر بادشاه و خاندانش نازل شود

www.abulhasanalinadwi.org

داکردی لاکردهٔ خود پنهان دارد بخواهد شد جان او نیز بگیرد تلف خواهد رفت و همچنین در سیکل خداوندی رفته مواظبت
بلیغه فرمود و از عذاب عاجل بترسانید کاهان و حدام انجا خواستند که اسماعیل بقبل رسانند حفظ الهی او را بواسطهٔ
از ظلمه ستم کشیده لهو برسر دار اختفا نام زیتل برهنید و همچنین او در پایه بنی جا و شاه نصایح کفر او را کرد
بکشت و بانوش او بی او بیاکرد و دو سال چهارم از جلوس ارمیا علیه السلام زبود که ممالک سوریه و اورشلیم با بال حواله و خول
بخت نصر شاهزاده بابل خوانده شد و سکنار این ممالک اسیر دی شده تا هفتاد سال در بابل مقید باشند و تمام مصائب
و تلایف که در ضمن قصه و اسر منظوی بود بتفکیک بعرض انداز دو زانت استقبال بیان فرموده و مابحکم الهی آن احکام را
بقیده تحریر در آورده سپرد بروک کاتب بخود کرد روز صوم علیه فیضح برتمه آن قوم بخواند و قطع حجت گردد و حق تبلیغ احکام و رسالت
دانند اینجا گوشایه او اشعف سپرد که کاتب مذکور طرفه از ان بخواند آن شقی از لی یعنی پادشاه آن کاغذ را از دست کاتب
گرفته پاره پاره ساخت و در آتش بسوخت و آن بی شفقت دوباره بنوشت و بیش از سابق تهدید و تخویف کرد که اکنون
کسی از نسل دی بر تخت سوریه نخواهد نشست آخر همان سال که ششصد و شش سال پیش از مسیح بود و سه هزار و سیصد و نود و شش سال
از زبده و آفرینش سپری گشته بود بخت نصر پادشاه بابل حمله آورده سوریه و اورشلیم را در قبضه آورده پادشاه قبول اطاعت
و خراج کرده شهر از دکان و دیگر اطفال را اسیر ساخته ببابل برد تا خواجه آیا بموده داخل محله انیار دشیر گردی
اشیا که صد سال پیش از زمان کرده بود صادق آمد و پادشاه سال عاشر به اطاعت شاه بابل بر دوش کشیده دگر لوای الغنج
برافراخت فرمانروای بابل که همان سال جانشین پدر شده بود فرصت انتقامش نیافته اقوام سریانی و عمونی و موابی
و غیرهم را بکمیت کرانیان از چار سو حمله آورده ملکش تاراج کردند و یهویقیم او در سال یازدهم جلوس شیر بقبل در آورده

دلاسر

دلاسش بموجب پیشین گوئی ارمیا مرده بشهر افکنده تا درندگان بخورند و بانوقه بچهده سال پیش از هجرت واقعه شد
شاه یهویکین زبیویقیم او هم بوقت جلوس پدر حکمران گشته پدر احقیقه قائم مقام گردید و پادشاه سوم از جلوسش
بخت نصر با لشکر آمده پادشاه را مع تمام خاندانش و سائر سرداران و امرا و ورساء و جنگ آوران با ملک اسیر کرده و سائر
صناعان و بنایان و اهل حرفه را با خود بعده تمام خزائن و ظروف طلای تاراج برده یهویکین را با بر ماندگان آن خاندان
و انبوه قریب بنود و هشت سال پیش از مسیح واقع شد بکر مشترکیان **شاه صدقیاه** عم یهویکین — چون یهویکین
مقید شد شاه بابل عمش را که متیاه نام داشت صدقیاه لقب داده بفرمانبرداری خویش عهد کنانید و سوگند او لما
چون ساغر اقبال آن سلطنت لبریز باده او بار شده بود آفتاب جاهش بر سر کوه رسیده بایه شباب نشست و فراز عهد او در
دستش از معاصی کوتاه شد و در آخر عهدش یهویدا در اورشلیم کلیته بهاده و بابل گشت تفصیل این اجمال و شرح این مقال
آنکه چون پادشاه بابل از ملک ارم عطف عنان کرد شاهان اطراف مملکت یهویدا از امور یان و مواباییان و ادومیان و غیرهم
که همه آنها باجگذاران بابل بودند از صدقیاه خواهان گردیده در اتیاد یک اطاعت و خراجگذاری شاه بابل و اتفاق بمقابله و مجادله
بادی شدند لاچون منظور بارگاه احدیت که شرکت را نه پسندد چنان بود که این سرکشان همه زیر بار گران اطاعت
و قید طاعت شهنشاه بابل مانده ذلیل و رسوا باشند ارمیا علیه السلام پیش از آن یهویدا و ممالک اطراف پیش سلاسل و
اغلال فرستاده ایما فرمود که اگر مطیع شاه بابل باشند از آفات آزاد خواهند بود والا خود و امم و اتباع و ممالک خود را پایمال
حوادث خواهند نمود چه خود شاهنشاه حقیقی این ممالک را بقهر اقتدار شاه بابل داده صدقیاه از نشناخت شده
از سر آن در گذشت و دست رد بر سینهٔ اقتراح ملوک اطراف زد و زمانی کار بند نصایح نبی زمان ماند و بسال دوم جلوس

ایلچیانرا بحضور شاه بابل فرستاد و ارمیا نیز بقتضیه شفقت که انبیا را بحق امم میباشد بیت المقدس به یهودا آمد و بنی اسرائیل تتبیه نامه نوشت

که میعاد قید اشان هفتاد سال است باید که بفریب و دروغ گویان مدعی نبوت که بمخالفت میعاد قید شما پیر و انموده از تعمیر مقامات

و باغ و بستان نامزد داشته عیش شما تلخ نکنند که مبادا سر فرود نیاورند از سلطنت بیوه دیه سیر امید آمد اد استظهار نگیرند که

آن خود چون آفتاب بنام است و اینمه مدعیان مفتری بگیر نلف آیند چنانکه قول او بیقین راست آمد و شاه بابل باندک مایه فرصت

بجرم اغوا آن مفتریان مدعی نبوت را گرفته تا بکش بسوخت و هم نامبردار سرای بابل خرقیل سبوت گردید و مرجه بر سر آن زن

گرفته بود بتفرد واضح جبان فرمود بالجمله صدقیاه در سال نهم جلوس عهد پیرا گرامیز اد شاه بابل کمال استواری بسته

شده بود بکشت و باشاه مصر که شاه بابل نماز غنی داشت و رپیوست و هر دو با شاه بابل لوای جنگ برافراشتند

شاه بابل بنهاج استعجال تاخته اورشلیم را محاصره کرفت صدقیاه که در حزم و احتیاط بایه دور عقل و جرئت

شکسته پایه بود تاب مقاومت نیاورده باتفاق امرا معترف بقصور شده و برضای او اقرار کرد که تمام غلامان

عبرانی را که پیش دی دارالشیر بودند آزاد خواهد کفاند اما همینکه شاه بابل کمک شاه مصر از میان رفت عهد شکنی

دیکر آن عبرانیان را به بند با خر بشیر در کورند و چون ارمیا تخلف کرد و انجناب را بحبس در آوردند الغرض

شاه مصر از انتقاد دست شاه بابل نیاورده ممالک خود سوا سپر فت و صدقیاه را بکمک بخت النصر تنها بکذاشت

صدقیاه بجان ترسیده از ارمیا علیه السلام از انجام کار استفسار کرد و ایشان از انجا جواب دادند که شاه بابل و

لشکر او بطاهر فرمود و مقرر است صدقیاه او را بکمک جای مهلک انداخته که اکر خطا حقیقی خواجه سرای او

که عبد الملک نام داشت با تکلف صدقیاه نمیکرد شاه بابل بیقین او را بکشته و باده به ثمره این کرد از کنه بیست و نهم سال جلوس خود

بدست

بدست کسداویان کهر آکثر قصبه کرده بودند بر فرمان شاه بخت شاه بابل در شهر ریلاح که در بلاد ارم واقع شده

شاه بابل اول تمام اولاد او بلکه پسر او یعنی ولیعهد را در پیش چشمان پدر آورده سپس چشمان پدر را کور کرده با زنجیر آهنین

ببرد و بنو سر اوان سپرد و شاه بابل تمامی خزائن و اموال اورشلیم جمع کرده آنشهر و هیکل سلیمانی را آتش در داد

و مکانات را از قلعه و بارو از هم بر افکنده هیکل ویرانه کرد و تمام مردم شهر را با بابل برد و هر چه دهقان کسان مزارع را

حوالهٔ ملک جدیا کرد و ارمیا نیز با بقیه مردم هم آنجا ماند و ایوائیل هوشنک چهل و هشت سال بخت النصر و سه سال

چهار صد و شانزده سال بسر از امتداد آوافر میش و نیا و اخ بسر ان یهود بود و بالتمام معاد خود که بهفتاد سال بود بقدر

و انیال علیه السلام عهد خورس یعنی بادشاه کیخسرو در سال اول جلوسش بر تخت بابل و پنجاه و شش سال از منع ایرانیه

رها شده داخل اورشلیم و یهودیه شدند و بیت المقدس را از سر نو تعمیر کردند آن بادشاه تمامی دارا شاه

سائول یعنی طالوت تا شاه صدقیاه جمله بیست و سه تن دارا داود ۳۵ تا صدقیاه و از بیت داود کس از آل داود چهار صد

و هفتاد و هفت سال شش ماه فرمانروائی کردند لیکن چون مدت ایشان منقل بشاهان بابل کردید طبقه نیشه

در ذکر سلطنت سلاطین بنی اسرائیل که دار الملک الشیان بلدهٔ سمرون بود

۹۷۵

بر سر ده فرقه از فرق اثنا عشره بنی اسرائیل از ابتدای هفتصد و پنجاه پیش از مسیح علیه السلام

بر ضمیر منیر سخن سرایان صحیفه و سیاحان اقلیم تواریخ عالم مخفی و محتجب مباد که از تواریخ یهود بواقعه نهری کار کرد و محرر باد مدتی کمر

جنان جلوه ظهور میدهد که چون در آخر عهد سلطنت حضرت سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بمقتضای بشریت لغزشی از انجناب

سر بر زد از جناب الهی حکم صادر شد که سلسلهٔ سلطنت کل فرق بنی اسرائیل که دوازده پایه اند از عهده بر آید بکذار شما حوالهٔ

www.abulhasanalinadwi.org

ذمت همت شما بوده از دست ایشان گرفته شد و بشما دادم شما عطا کردید لاجرم ملحوظ خاطر مبذول خواهد بود

در عهد تو این حکم بمیز تویق و تاخیر خواهد ماند و در عهد پسر تو تقسیم ملک شده حکومت دو فرقه بوی گزاشته خواهد شد و ظاهر

یعنی روزی اخیاه نام نبی آنزمان که در اثناء راه با یربعام بن نبات که بزرگ غلامان سلیمان منتظم بوده در خواهد

و دامن لباس یربعام کهنه پوشیده بود گرفته دوازده پاره گرد اینده دوازده پاره ازان به یربعام داده ایما فرموده

که فرمان سلطنت ده فرق از بنی اسرائیل بنام تو از حضرت باری عز اسمه مرقوم شده بشرط آنکه باجرا و احکام الهی

ثابت قدم باشی پس بقول یهود سلیمان بدرجه این امر خیال قتل یربعام فرموده لاجرم یربعام گریخت و چون بمنجاب

بگفتن جبان خرامیده و زمام حکومت بنی اسرائیل بدست شاه رحبعام فرزند حضرت سلیمان در آمد رحبعام حسب مشورت

شهنشاه علام و اقتضاء شباب خلاف التیام دابر ام آست بدلجوئی و مدارای فرق مختلفه بنی اسرائیل نپرداخت

بنابر علیه آنها از اطاعت دینی روگردانیده صرف دو فرقه از اقوم بنی یهودا و بنی بنیامین باشند حلقه بگوش او ماندند بقیه

ده فرقه یربعام را بر خود بنابی گزیدند و چون اکثر قلوب بشر از اصل فطرت آغشته بشر اند و نظر بمواعید صادقه خلاق عالم

رحیم اکرم که کفیل کارسازان و کفیل مطلق آفریدگان خود است نداشته مدام در فکر کار خود می باشند و کیه بر تدابیر گزاران

خویش میدارند شاه یربعام که بغیر مواد قوت دینی توفیق کمتر بمحض تائید بزدانی بر رتبه سلطنت فائز شد بموجب وصف

مانگیدات اخیاه نبی در چنین زمانه بسیره سلیمان امید از جناب احدیت یکسینت و در دلش خطور کرد که هر چند فرق بنی اسرائیل

بظهران من آمده اند اما چون در اوشلیم بنابر گزاردن قربانی بروند البته که باشاه یهودیه رحبعام به پیوندند و این سلطنت

چنانکه بود بخاندان داؤد منتقل شود پس معده صلاقه الهی را که لنسبت سلطنت دوی موکد شده بود سهل انگاشت

معهود گوساله از زر تیار کنانیده در مقامات دان و بیت ایل نگاهداشت و بردم اعلام کرد که رفتن اورشلیم

بنابر ادای قربانی خالی از دشواری نیست مناسب آنکه این معبودان را که شما را از مصر آورده اند خطاب عبادت داده

از پرستش ایشان سرنتابند تا هم خرسند شوند هم ثواب بدست آید پس اول خود به پرستش اصنام سرفرود آورده دیگران پرستش کنانید

روزی آن کافر نعمت روبروی منبر آن اصنام بر بنیت عهد سنوری ایستاده بود که نبی از انبیاء الهی از یهودیه رسیده باصدای بلند گفت

که ای منبر حکم الهی چنانست که عنقریب بطفیل از آل داؤد پسری نام یوجود آید و کاهنان المکه رفیعه را که بر تو بخور میکنند بر تو

ذبح نماید و عوض عود بر تو استخوان مردم سوزد و دلشانی ساخته فرمود که این منبر بشکافد و خاکسترش بر زمین ریزد و بادشاه

بگفتن نبی بهم برآمد و حکم کرد که این را بگیرید بدست برداشتن شاه و بیش خشک شده و منبر بشکافت بادشاه مجبور شده التماس

کرد و التماس دعا نمود آنحضرت باز مشفقانه فرمود دعای صحتش نمود و دست بیعت گرایید لیکن آن بر بیعت ثابت نشد آنحضرت

عود بوطن کرد و در پاداش آن اعمال نکوهیده پسر بادشاه اخیاه نام بیمار شد بادشاه بمعرفت انجامش زن خود را بتبدیل لباس پیش

اخیاه نبی فرستاد آنجناب او را بشناخت و گفت چرا فریب میدهی بشنو هر خبر بگوی که او را میفرماید که ترا با اکثر قوم بنی اسرائیل

حکومت دادم و تو باین زودی احسانم نسیان کرده بتهی دلوای بهبود بر گزیدی سزای این کردار بهمین است که از خاندان تو

همه را به تیغ سیاست بگذرانم و از شما هر که در شهر بمیرد سگانش بخورند و هر که بر دشت بمیرد مرغان خورند و مگر

تو داخل شهر شوی پسرت بمیرد و فرمان شد هر جام دیگری نوشته شد که نسل تو نیست و نابود گردد و بنی اسرائیل بگیفر کردار خود از زمین

دور افتند الغرض پسر شاه بمرد و تمام بزرگان دین از آنجا به یهودیه رفتند و اخیاه بزرگ رحبعام در عهد خود چهارم فرمانروای یربعام تابت

دینی نیز بهلاکت سپاه جرار مقابله کرد لاجرم از پی تدبیر شتابان و از شرش بیمناک مردم کفته شد و بقیه مع بادشاه روگریز آوردند

و اینواقعه هفصد پنجاه و هفت سال پیش از مسیح بگذشت و تا حیات ایباه بر یربعام دیگر باب مقاله نیافت و هفصد پنجاه و چهار

پیش از مسیح بر دایم حکومتش بگذشت و سال او **شاه مذاب** بن یربعام — دیگر پادشاه گذشته گفتیم او امی نوش پدری

از کفر و شرک و طغیان نگذاشت و ندید یکسر در پی سرکشی گزیدند تا آنکه انتقام حق کار کرد و او بدو سال یکی از سرداران لشکر بلعشا نام بر او

او طاغی شد بهمد و مذاب با تمام خاندانش بگذشت و اینواقعه هفصد پنجاه و دو سال پیش از مسیح جلوه ظهور داد و در مسند سلطنت دو سال

پدر و پسر حکومت کردند **شاه بعشا** چون بلعشا باستیصال خاندان یربعام بموجب خط مستقل امور سلطنت شد و هجده سال و تیره

شاهان دیگر

شاهان پیشین پیش گرفت و با وجود تنبیه از خطوط حق از آن باز نه ایستاد و در بیت و سیم از جلوس عاشاه

پیمود به برد بر لشکر کشی نمود و دی سال تمام بجنگ بگذشت و در سال هفصد و بیست پیش از مسیح بر دوم گام از پیش نهاد

شاه ایلا بن بعشا وی نیز بر مثل پدر بد بوده و دو سال کامران مانده تا آنکه یکی از افسران لشکر در حالت نشئه او بلوا بر انگیخت و خاندان

و طرفداران او را بتیغ آورد و مدت سلطنت او دو سال بود و اینواقعه هفصد و بیست سال پیش از مسیح در قبضه **شاه زمری**

خاندان دیگر

وی قاتل آقای خود شاه ایلا است اما مستقلا در سلطنت نیافته چه اکثر قوم از وی رمیده لشکر و برخط امری نام بر دند و دیگر

لب هرگز بند داد بر وی حمله آورده و زمری بر همه مبرمتر رسیده خود را در آتش بسوخت و اینواقعه هم در سال هفت پیش از هجرت

خاندان دیگر

شاه امری چون زمری سوخته شد او را که سپاه لارش بود با عاشاه برخلاف نشست لابد بر اسرائیل گشتن

الطباع و سرکش و خود رای بودند — حضرت شموئیل را چنانکه گذشته بعلت نارضی خانگی و علت دوری امری را و علت مذهبی

خلاف کرده بودند و علت امری نیز تبنی نام شخص را بر خود افسر کرده لب بطعن زعامت بگشودند و دو فرقه شدند

که بر فاقت امری گرد آمدند و دیگری بجماعت تبنی برخاست و آتش جنگ در رخت امنیت زد تا آنکه شش سال

در

درین جنگ سپری شد آخر الامر حامیان امری زاید شد نسیم نصرت بر پرچم او وزیدن گرفت و جمعه نهی یابد و فارغ شد

و شاه امری در کار سلطنه مستقل گردید و او بنا بشهری افگنده و آنرا سمرون نامید بنای تخت گرداند و مدت

کامروا بوده در حدود سنه هفصد و هفده پیش از مسیح در گذشت ایام سلطنتش دوازده سال **شاه اخیاب**

بن امری — چون امری فوت شد پسرش اخیاب بجای پدر نشست چون خبیث از تمامی سرداران سلاطین

آنقوم مذموم الافعال و وخیم العاقبت برآمد و با دختر ایثبعل اول بت پرست جزیره صیدا که از بعل نام داشت تزوج محکم کرد

و بنا بر آن پرستش بعل نمود و آنرا سجده کرد و برای آن در شهر سمرون در اعلی خط متجانه دمزجی ساخت و در آن شهر ایجاد

پرستش بعل از وی بوجود آمد نائره غضب خدا مشتعل شده الیاس مبعوث شد و بنا بر تبلیغ احکام پیش او تشریف

آورده فرمود قسم بخدا که زنده است و بحضورش ایستاده ام تا دو سه سال نخواهم گفت آب و شبنم از آسمان نخواهد آمد

از حضرت حق بپیغمبر خود پیام آمد که از اینجا برو و در کرامات پنهان شو در آبی چشمه است از آن آب بنوش و بنابر

پرورش تو زاغان را مامور کرده ام الیاس بفرمان الهی کار بسته برفت و بموجب وحی زاغان برای او نان

و گوشت می آوردند و از آن چشمه آب می خورد و چون در آنحدود آب باران منقطع شد بوده تا آن چشمه نیز بخشکید

پس حکم شد که از اینجا برین زرفت ملک صیدا بود که در اینجا بیوه زنی را بجهت پرورش تو معین ساخته ایم

الیاس بموجب حکم قادر مختار روانه شد و بنا بر اشارت مضمون این بیت مترنم بود خشت رشته در گردنم افگنده دوست

می برد هر جا که خاطر خواه اوست — در دروازه شهر چون برد شهر زرفت رسیده دید که آن زن بیوه بچوبین هزم سرگرم

اشتغال مذبوحانه است بفرمود که برای او هم تا جرعه آبی بنوشد و چون قدم زد آواز داد که بخدا شقفت پاره نانی

هم بایدت تا آزاد خورده آب بنوشم آن زن (الماس) کوزه بر دوش نهاد ای تو کرمان ندارم عزیزتر شیئی آرد که در سبوچه انداخته
و دو یک روزی بگذرد فرصتی نهاده دیرای تحقیق حالش هانقدر این شغل مهم چنین درپیش دارم تا فی الجمله سدباب خطر از خود کنم دیگر هرچه بر ایزدان
خورند و نیت جناب عزت از حرمت فرمود هرس دیرچه میکنی بکن اما پیش از همه برای من خورده نانی بپز و بیار پس تا برخود باچه حکم الهی چنین است
که تا باران بر زمین نبارد ظرف از روغن و سبوچه از آرد خالی نشود آن بیوه مسکین برفرمان آن نبی رب العلمین ایمان آورد
و برفت و بتعجیل حکمش نمود و در مدیدخانه اش موالیاس علیه السلام ازان آرد و روغن بگرفتند و سبوچه از آرد و ظرف
از روغن همچنان پر بود روزی پسر آن زن بیوه بیمار شد و در بیمارگی رسید آن زن چون زنها جنس خود پریشان شده
قدم مبارک آنحضرت را میمون و دانسته ملامت آغاز کرد و از آن معجزات بینه تکثیر رزق با همه عسرت فراموش ساخت
و گفت همین کار آمده که پسر را بمرگ رسانی و کنایات از سخن غمزایش ملول شده و فرمود پسر خود
بمن ده پس او را گرفته بخرابگاه خویش برد و بر بستر خود خوابانید سه بار جسم مبارک خود بر جسم مبارک او کشید پس از حضرت
محیی الاموات دعا را عاده روحش در جسم او کرد تا اگر آن پسر مرده زنده گشت و او حواله مادرش نمود زن گفت
اکنون مرا با دو پسر گرفتار ساخته خداوندی بجمله چون زمانه قحط بسالی شده و نیم سال گشید حکم الهی به الیاس علیه السلام
رسید که اکنون بر آبی و خشک را بر ایخیاب ظاهر گردان زیرا که نزدیک است که باران را حکم بارند که دهیم اگحرف روان شده
و چون آتش قحط در انسر زمین بدرجه غایت شعله زن بود شاه ایخیاب پریشان شده عبدیاه نام مختار السلطنه را که بحلیه
مزیت عقل و کیاست آراسته و بزیور دین و دیانت پیراسته بود ار گرد تا در خبر جبال جانبی نمناک دیده گاه و گیاه خبر برد و آب
بیدا کند عبدیاه در اثنای تفاتش با الیاس در خود و شناخت و چون خبر مبارکش سمعه اقتاس کرد که ملوی ما

الیاس تو ئی فرمود بلی برو و از صاحب خود بگوی که الیاس ظاهر شد عبدیاه التماس کرد که ای خداوند چرا این بنده را
در عذاب شاه می افگنی زیرا که چون این بنده پیش شاه خواهد رفت خداوند هر روی زمین تراجانی بر خواهد بود پس پادشاه
ترا نیافته مرا خواهد کشت زیرا که در بیعت هر جا بگشتن تو گردیده ام و من از بیم تو شجو تو پیش از خداوند زمین و زمان
ترسان بوده ام معلوم فرموده باشی که هرگاه ملکه از قبیل انبیا خداوندی را بقتل بیرسد بنده بسیاری از خواص اشیا را
بهر چوگه تو انستم از شهری بر انگیزم و بمهمت الشان از پای آسیاده نا مدم انگحرف فرمود برو و خبر کن که بالعفو من امروز
خود را بر شاه آشکارا کنم عبدیاه رخصت یافته از قدوم فیض لزوم نبی زمان اطلاع داد پادشاه بغرور دولت باستقبالش شتافت
لاچون چشمش بر چهره انحرف افتاد گفت فخر بنی اسرائیل تو ئی انحناب فرمود من مخرب نیم بلکه تو و خاندان پدرت
که احکام الهی را پس پشت افگنده بعل را قبله حاجات خویش نموده اید اکنون برو و سایر بنی اسرائیل را بنیاد که این عاصی بعل
که بزله رهای خوان ملکه از بیل الله برسر کوه کرمل نزد من بفرست بادشاه هر چند به منت و بکرامه و الالتماس کلمات مهیبات
بنی برحق بتر سید و دست از ایذا رنبیش کوتاه داشت و بموجب فرمانش سایر مردم آنقوم و سه عیان نبوت را گرد آورد الیاس
پیش آن جماعت بایستاد و فرمود ای قوم تا کی شما قلوب خود را در دو فکر متردد خواهید داشت باید که اگر بعل قابل پرستش است
به پرستش آن بگروید و اگر خداوند روی زمین سزاوار طاعت است دل از همه سو برگشته و زبان بحکمای ادبگشاید
چون معشر بنی اسرائیل بجواب فرو ماندند آنجناب بگر را فرمود که از انبیا حقه الهی محمود من باقیمانده ام سایر
سه عیان نبوت را که در پرستش بعل بهای ایستاده میباشند باید که دو گاو گرفته پاره پاره کرده بر آتش نهند زنام معبود خود بگیرند
و من نیز همچنان کرده نام خالق ارض و سما بر زبان رانم هر معبود یکه آتش جواب به معبود کل همان است همه گویان گفتند که این سخن

که کفتی پس اول بت پرستان آغاز کردند چون نیرو در ین سودای خام بر آمد الماس سجده دفرمود که بادا زملبند بخوانند
که خدای همانا یکی است شاید باکسی در سخن باشد یا بکاری مشغول یا در خواب بت پرستان ازین سخریت دلتنگ شدند
و آوازها بلند تر ساختند تا انکه خود را همچو آئین خویش کار دو نشتر مجروح کردند و بر سر مذبح سجده سنگ چه کوه و چوب
چه شنود پس آنجناب روی خود را بسوی خداوند خود خواند در حسب الامر او آن قوم دوازده بار پانهای مذبح ساخت متصل بآن چنوری کندید و هر یک
چیده کاوی سه پاره پاره کرده بر سر هیزم نهاد و بر سر شی چندین آب ریخت که الحراف مذبح بگرفت و چنور پر شد که گمان شعبده نماند
و هنگام گزاردن قربانی شام در آنمقام بایستاد و بخطاب احدیت جل ذکره التماس دعا آغاز کرد که ای خدای ابرهیم
که ابراهیم و اسحاق علیهما السلام را بانعام مواخات امروز در امتحان آمد بحق احدیتی که از همه سائر مخلوق بدست
قدرت ظاهر کردان که خدای بنی اسرائیل توئی و من بنده تو ام بمجرد گفتن این سخن آتش تصدیق اجابت
قربانی که از عهد آدم مقرر بود نازل شد و آن قربانی و چوب و سنگ و خاک پاک بسوخت و آب آن چنور خشک کرد و آنچه
بمجرد ملاحظه این قدرت ایزدی همه بر سجده شدند و یکزبان گفتند که خدا اینست پس الیاس آن همه مردمان خوب کامده
کرفته حسب الوعده موسوی بقتل رسانیدند و پادشاه را فرمود که بخانه رود مبادا آب باران مانع رفتن شود همدین اثنا از
ابر و باد تاریک شد و آب بغایت تندی ببارید و انبوه متصل و سیل شتر از میمج و اقعه فصل رفقا خود از پادشاه
شنیده از جا رفت و به ایلیا خبر بندید قبل منحوی بمقتضای بشریت دکمر قیام آن کفرستان منصب نه نده در ربابا جای گرفت
و از ناهمواری قوم و نیاز ان الیشان بر اه راست اندوه کین شده بدرگاه الهی عرض کرد که بارخدایا اکنون مرا نمو خود بخوان
که این قوم بر راه راست نخواهند آمد و من از آبا و کرام خود بهتر نیستم که مرام در هدایت الیشان کامیاب شوند دالیشان پشیمان

این بگفت و بخفت و نشنید او را بیدار کرد و گفت برخیز چیزی بجز اکفر مباشات و زمان کرم و اب سود نبخشید و بقوه آن علیای
چهل شبانه روز طی کرده بکوه حوریب رسید و در غاری در آمد پس باد سخت تند بوزید و تلوش سنگها و بزرک پاره پاره شدند
بعد از ان زلزله عظیم و اقعه شد از ان آتشی شعله زد پس از ین زده خورد صدای لطیف بگوشش در خورد ایجاب آشنا و آن
صدا بود و این که وحی الهی است چادری بر چهره بر در آن غار بایستاد و ندا آمد که ای الیاس تو در ینجا بچه کار آمده ای عرض کرد
خداوندا مرا غیرت آمد که آن قوم شقی عهد ترا بشکست و انبیاء ترا بکشت و بر من کریکی از ایشان باقی نماند ام
نیز دست درازی میکنند و قصد کشتن دارند فرمان آمد که هفت هزار کس از بندکان من در آن قوم اند که پیش بعل
سر بسجده نیاورده اند از اینجای بیرون آی و به دمشق رو و در انجای حزائیل را مسح کن که پادشاه ارم شود
و یاهو را مسح کن که شاه اسرائیل گردد و الیسع را مسح کن که بجای تو به نبوت سرفرازی یابد پس از ان آشکار
هر که از تیغ حزائیل خواهد رست یاهو او را خواهد کشت و اکر از یاهو هم برست الیسع آنرا حواله تیغ کند العاص
در افلاک برفت اول به الیسع در خورد که قلبه میراند و لباس خود بر سر الیسع بیفکند وی نیز الفور کار خود بکذاشت
و در عقب انجناب روان شد و عرض کرد که مرا اجازت فرمای که ما در و پدر خود را سلام کرده بیایم و رخصت یافته بکار
کاو را قلبه ذبح کرده بجوب قلبه پخت و بمردم خورانید و از پس رفت همدین اثنا شاه ارم بن هدد با لشکری انبوه
که از شمار بیرون بود از فرمان روایان باحشم خود بر سر شهر سمرون حمله آورد و در بیرون کرم بازاری جنک بکار انبیاء رحمان
باجناب فرمان حق آمد که تو این افواج بیش از مور و ملخ را دیدی هیچ چه رسد که اکنون این همه را بدست تو
تسلیم کنم باید که جنک و صلح و فتح و شکست را بسته بحکم ما دانی که قادر مطلق و احکم الحاکمین ما ئیم بمجرد فرمان جنود آسمان عرب اسرائیلیان
در دلهای ارامیان انداخت پیشتر از انکه پادشاه ارم بکرسیده و دیکر بار بخود آید و بصلح متوجه باشد بیشتر از سابق لشکر که آمده بود تمام ملک بتاراج

دیگر مردی از معتبران الهی بنزد اخیاب آمد و گفت چون شاه ارم و لشکرش بیکبار مند که خدای آسمانیل آنقوم را بیکبار کوه و جبال قهر و
و دشت و بیدان نتوان داد و لهذا ایشتبه دیگر آن افواج قاهره از تو مغلوب شوند تا بدانی که ما بهمه وجوه و بر جمیع جزئیات
خود قادریم و بر شما را آسان کردن میتوانیم و چون آتش غضب سبحانی فریقین شعله زن شد قادر بهمال چندان حرارت
بنی اسرائیل را او که در عرض یک سیاه مخالف بکشت و آرایسال دو بها را گرفتند و شاه ارم گریخته بجای بگریزند تقاعد
بذلت تمام بصفوف یک اخیاب فرشده بلجاجت بسیار از جناب شاه خواستند اخیاب فتوت را کار بسته گفت
چه او هنوز زنده است او بر او در نیست او را بیابید پس بکمال نوازش شاه ارم را بخواست و بعزتش مرخص گردانید لاجرم
شاه ارم بامر حضرت حق و بمحذور یک لشکر خود و طاعن بحضرت حق جل عزه بعد و اخیاب باد جود نافرمانیها محض بکرم بی نهایت
و آمد و بار عاب آمده بر آن مطرود مغرور رحمت آورد و غضب الهی از شاه ارم منتقل باخیاب شد و فرمان حق آمد که ما
مردی واجب القتل را بتو سپردیم و تو او را از چنگ خود برهانیدی اکنون سزای او و لشکرش منتقل بتو شد
اخیاب با آن همه ناکردنیها مرتکب گناهی سخت تر از آن شد تفصیل اجمالش آنکه نابلط جزرئیلی نام شخصی بود که زیر محلسرای اخیاب باغی داشت
و اخیاب مصر بر آنکه بگیرد و او و لشکر ملکه از بیل او را متهم به بغاوت کرده بقتل در آورده و اخیاب آن باغ متصرف شد نوزاد سیر
آن تاکستان سیر نشده بود که الیاس بازدارش برسید و تاک عشیش صورت آبله غم بهبود و جزئی الیاس بشنید بگفت ای عدوی جان
باز ما را یافتی گفت بلی دریافتم زیرا که تو در بادیه عصیان و طغیان شتافتی اینون بین که چها مصاب و چگونه افتها
بر سر تو میبرم و اولاد تر ابدار البوار میفرستم و خاندان ترا چون خاندان یربعام و بعشا منیست و نابود میسازم
و جایگه سگان خون نابلط لعیده اند خونت نیز بخورند در نرد دیوار جزرئیل از بیل را ستخوان بشکنند اخیاب بشنیدن
این کلام قهر و غضب بغایت متبر سید و جامه بر تن دریده پلاسی بپوشید و روزه داشته شب بخاک سر نگون

قدم زدن گرفت حضرت کریم بنده نواز مغفار الذنوب علی الاطلاق که زبان مرحمتش میفرماید صعد با اگر توبه بشکنی باز آ
باز آ باز آ هر اینچه کردی باز آ — دیگر رحم فرمود و فرمان داد که عذاب حزنی و رجایش ملتوی کردم و چنین صنوح این سوانح شاه
بیهوسفت بادشاه یهودیه و اخیاب با هم عقد مواخاه بستند و با یهورام پسر یهوسفت و اطیلیه دختر اخیاب که از بطن ملکه زبل
بود عقد ازدواج بسته شد و ازین نسبت اخیاب بی بیت را با خود ختنه باشاه ارم بر سر امات جلجا و منصوبه شاه ارم
عزمت مقاتله یهود و با وصف امتناع یکمیاه نبی ازان عزم باز نا ستاد و او را مقید کرده بدید و بر نقض انبیاء کذاب مقابله نخه
لاجرم آتش غضب زبانه زده پیشین کوئی یکمیاه نبی ترسیده خود را از چنگ یکمیاه کشید و بیوسفت بقضای عظیم افتاده آخر بدست
و اخیاب در جائی پنهان که تیری از کمان قضا بر جسته در کمتر اخیاب نشست و با بر شراو را از موکه بیرون برده و بلکشر
آوردند و تا شام روحش بپرواز کرد و جسدش را در تالاب سمرون شستند و سگان بجای آن آب خون پالای اخیاب
بخوردند بتصدیق قول ایلیا شد و اینواقعه هشتصد و هفت سال پیش از مسیح و هفتاد و شش سال بعد
شاه اخزیاه بن اخیاب بعد غالبش شد و با وجود این وقعات گذشته از اقتفا افعال ذمیمه دست باز نکشیده روزی
بر بام قصر لفته بر شبکه تفرج میکرد که بزیر افتاد و چندی صاحب فراش بوده بمرد و اینواقعه در هشتصد و نود و شش سال بعد
ایام بلشر در قید شش و پنج حکومت میکرد **شاه یهورام** پسر شاه اخیاب چون بر تخت پدری بنشست بوجه آنکه اهل مواب
از حین موت اخیاب گردن از اطاعت شاه بنی اسرائیل عمیر بعهد و از ادای خراج دست باز کشیده یهورام بموسفت
بملک طلبیده و بجنگ مواییان شتافتند و چون از بیابان ادوم بموسفت منزل بمنزل شتافتند بعلت نایابی آب
کار دا بتحوان دشوار شد یهوسفت شاه یهودیه که مردی خدا شناس بود و بزودی تعالی کرده حلال مشکلات

www.abulhasanalinadwi.org

در مرد کی از انبیاء را الهی مرجو نیست که از جناب اش آل حال و انجام این مصیبت دراک پیام پیرسیم بعین اتفاق الیسع علیه السلام
خلیفه الیاس از انزوی دریای یردن در شهر یریحو بیت ایل رسیده به پیروفت خبر فتور دشمن بر سید هر دو پادشاهان
خدمتش حاضر شدند آنجناب در مرآة وحی الهی پرتو جمال حال ایشان دیده فرمود که فرمان الهی چنانست که درین وادی
انهار کثیره بکنند که اگرچه بوسیله باد و سیران سحاب و بارش باران این وادی پر از آب خواهد شد و همه سیراب و مظهر بر ایل آب
خواهید کرد و ید اضا انهار کنده شب به برانیخ و تغیر کز نخواهند سمر کاه که چشم بگشودند زمین وادی را چون قلوب سیر حسان آب
رسانند فرحت یابان ناگاهی از سر شک شادی بر آب دیده فرحبا دی مرک سیدند از نو لوای الطاف الهی و مدایح الطاف
شاهنشاهی آنکه چون لشکر مخالف جمع کرد یکایک آن وادی را که سبب عظام خشک سیراب دیده بود از نگاهی شعاع
شمشی پر خون دیده تر سیده تا بیدا جتان همه مردم لشکریان بر سر آنها تاختند و بشمشیر از سر و سر از تن دشمن رود و در شمشیر
٨٩٥
لشکر بر بودند و ایزد تعالی مشتصد نفر و بعیال شهر ایران بسیج بر قوع انجامید و در صدد شنبه پیش ارسیح بر بندیده ارم
با همه انتظام و ابرام شهر بجز اسر ایل بکینه دیرینه حصار جماعت کرکنیز بر سر زن حمله آورد و چندان تقیس و تشدد جماعت کرده شد
کر دی بر آورد قلعه نمرز خلاص حصار شام محصوران فائز نمیشد محصوران تا در ایجا خانه جات حصار غله نیافتند بفرق در آمدند
و چون دخل مسدود شد و خرج بحال واندوخته نماند یکبار همه دست از جان بشستند و الجوع الجوع گفتن شیوه گرفتند
حتی کفت شدت کرسنگی و نایابی بدانکه مادر چیا لشت آدم آدم میخورد اما شاه سمرون با اینهمه عداوت عنان از مصالحت
و توبه از عصیان و ضلالت نا کرده دو چند از پیشتر لشکر کشی گرانید و در سر خشم بر باب الیسع که در نکاه مصالحت علاج
در مواقع شداید علاج دانسته در بصدد آمد و در تخریب بنیان حیات آنجناب شده مغلوب نکبال حلم در پاکش عتاب
و در

دارنا دکر دکه لشکری دکر صبر کنید که فردا همین وقت بر در شهر پایه عنایزدانی تمام لشکر خواهد نیست یکی از فتاد کان شده
از سر تحقیر کفت که اکر خداوند بر سر آسمان آینه سازد تواند ایسع فرود بصفرود عنه از ان نظر تواند کشت خود بنی یکن
فرصت خوردن نیابی و همان شب که آن شب بصفت آن معجزه دانشمند لیزدی ظاهر کشت و حضرت علیم کارساز قادر و توانا
بنا بر اتمام حجت خود و لتصدیق کلام بنده مقرب خود الیسع باز آن هر کشان آیا بی از دست آن اعداد جبار برهانند یعنی
در آن شب صورتی که وقت و در دولشکری عظیم (علیه الرحمة) می آید در کوش سپاه لشکر ان ارم بر سانند کو یا نفیر صور شان لشکر ارم آنرا
فرع کنکا اهل سمرون پنداشته بنشدت بر اس پای ثبات بلغزانید و بفوذ اضطرار در سر کرکنیز سامان و اسباب خود کذاشته
رو بفرار آورند کرکنیز ان خبر دار لشکر اعداد بکوش هر شان آن حواس باختکان باد و چوع در خورده چون باز کرسنه
بطعمه بزار طمع و آز بر کشتند و متاع مفروشان چون عسل بلا غراحمت کسان یافتند دسامان خورد و نوش بغراوانی تمام کرد آوردند
اندر آن شهر جا یکرفتند و در زمان عت سهو و غله بغراوانی و افراط بر در شهر پایه با همه کر بغرو ختند از اتفاقات حسنه همان
مصاحب بدون شاه پایه با پاده با و سپاه منا بر اهتمام آن مجمع بر در شهر مقرر شده تا در هجوم مردم کسی با عیال نتوانند کنبر کرد از خود
با عیال دلکر کون مردم شده و بجز دانه غله زنبت خرد و نشر میسر نیاید و ایزد در شنبه غله و سیر اسیح داده و چون غله
خاندان اجناب لنزیاده فاکر دید و کشت حیات ایشان را در بحر عدم لنکر انداخت منتقم حقیقی دل یا بوسپاه لارض یورام
از دی بدکرد و در بلده یزرائیل مقام شاه رفته و نزد مادر کشت زار نابط مقتول او را بکشت و شاه یهودا که بملاقات یورام آمده بود
نیز بدتیغ کشته شد و هشاه سمرون یا بر یا یهو بدست مقتول نابط بهلکت رسیدند و در سنه سبع و ثمانین سنه اسیح ایشان قوت ظهور یافت ایام سلطنت یورام
دوازده سال بود و از ابتدا عهد شاه اوری تا یورام چهارتن در بنی خانه چهل و پنج سال سلطنت کردند شاه یهو بر ارشل یورام آقا خیه

www.abulhasanalinadwi.org

کرحکم الهی باستیصال خاندان اشر اسرائیل بعهده تحت الشعاع گرفت و لشکر مملکت از نسل حضرت داود علیه السلام و قانون انبیاء داخله و بدروی پرسر بام قصر

لشکر اسرائیل امر خدا که ملکه را از بام جوستی الفر خندق بیفکنند پسر بر جسد شریر سپان بروند بخورند بگورکفن دادند و نیافتند

از شهر و خان اخیاب ملک اسرائیل بزرائیل بعهده بگماشت لشکر باقیماندگان آن خاندان و سایر امرا و ملک شروفی قرار دهد

و جهانی در وحشت آورده چون از هم نشان آن کفره ظلمه فارغ گشت بمقتضای الهام الهی بت بعل را شکست و پرستش کاهنان

از شخ برانگند بعد تمام بت پرستان را بمعبد رسم عید گرد آورده و بسیاری آنها را از خشت و چوب ایشان ناگه گداشته

و تمام کفره مقتول و بتمان یکسو گردیده و بعبودی این اعمال شنیعه و طغیانات سخیفه فرمان حق رسید که سلطنتش تا چهار پشت و خاندانش

باقی خواهد بود لکن بر سر شاه در سالش رعایا گرانبار شده و دراز کار فرمانده و هشتصد و پنجاه و شش سال پیش از مسیح تولد شد مدت سلطنتش

بیست و هشت سال بعده و الله تعالی الملک المعبود **شاه یهوآحاز** پسر یاهو چون ملک صالح بملک باقی رسید پسر طالح قائم مقام وی شد

همان روش شاهان ماضیه آنها پیش گرفت و با فعال ناشایسته خود زده بگیو کرد از خونریز رسید چنانکه مذابح اسرائیل نام شاه ارم

که اظلم ملوک بعبه بر سر وی حمله آورده و چندان تاخت و تاراج نمود و جنان در هر خون مردم و بدم بنها حیات آدم سعی کرد که

از ملوک سپاه و هوای ده هزار پیاده و پنجاه سوار از آنها بیش باقی نماند و شاه بیعیب بجز و عنف زندگانی بر کرده در ۸۳۹ پیش از مسیح بمرد

لام کاهنی او کار بخوبی تمام شصت سال **شاه یوآش** بن یهوآحاز چون در دفتر دیوان قضا و قدر بنام یهوآحاز قلم نسخ کشیده شد

فرزند سعید نش یوآش بتشریف منصب جلیله شاهی بنی اسرائیل سرفرازی یافت و بوسیله وی مردم آنملک از ذلت

ظلم اهل ارم برستند زیرا که آن بادشاه بمقتضای بگیو نهادی و خوف الهی بعبادت المسیح علیه السلام که مدان آوان

بمرض الموت بود تشریف برد و در جالت پریشانی مملکت خود زار زار گریست و بادیده گریان و دل بریان در زبان عجز و نیاز

الکه

التماس دعا و استمداد کرد گریه زاری و انابت و دلفگاری او در پای رحمت حضرت باری را بجوش در آورده در زبان بنوی گذشت

که ترا سه بار بر لشکر شاه ارم فتح و نصرت میسر خواهد شد و ملکی که ارامیان از دست تو غصب کرده اند باز بتصرف تو خواهد آمد پادشاه

بدین مژده جان نواز سجدات شکر بجناب الهی ادا کرد چون سند کردید حسب وعده الهی ملک مرثیش دیگر بار آمد و بدین استظهار در

جنگ افریاه شاه سیمود که بر سر دن حمله آورده بود در غالب آمده او را گرفتار نمود تا او را بشلیم عقبس گرفته دیوارش بشست و دو گز تراب

حوله نیافت و باقی عمر بفراغت و خرمی بسر برده در ۸۲۵ پیش از مسیح بد سلطنت چهار ده سال **شاه یربعام ثانی** نوشت

بزر آیش - هر چند وی بالکل مخالف پدر و مدین و دیانت بود اما حضرت رحیم بنده نواز بوجه آنکه از جدش یاهو وعده ذریه تا چهار پشت

دراز کرده بود تعالیشر و عشر کزر اینده و پیش از آباد خود حکمرانی کرده در ۸۲۵ پیش از مسیح بمرد و بجایش بسلطنت **شاه زکریاه**

بن یربعام ثانی وی پیش از پدر بالایی بود و وعده الهی در عهد پسر کامل شده سال آخر پشت بیست گمنامی معروف بسلوم کشته شد و بگیر

یکصد و چهار ده سال سلطنت کرده و دولت ایشان منقرض شد **سلوم شاه یابش** حکومت کرده بود که بدست منحم نامی بقتل رسید

شاه منحم ظالم وی سلوم شاه را کشته دست جور و تعدی گشاد و از تمام رعایا بجبر و عنف اموال گرفته بشاه اسور پول نام داد تا

مدد کار وی باشد تا انکه رعایا محض مفلس شده و از دست آن ظالم کار دلها بفغان کشت و منحم ده سال سمرانیه کرده در ۷۴۱ پیش از مسیح

خلق را از جور خود هلاک کرد **شاه فکیاه** بن منحم بوجه نالایقی از کار سلطنت و جور پیشه وی صرف دو سال کومت نمانده

سپه سالارش فقح نام او را کشته و از خاندان دوازده سال ملکرانی کرد در ۷۳۹ پیش از مسیح از فرمان فرمایی برخاست **شاه فقح** بن سپه سالار

فکیاه بن منحم - چون فقح آثار خود کشت لوای کشورکشائی برافراخت در ۷۳۹ پیش از مسیح بر سر آحازشاه یهودیه حمله آورده

قتال شدید نمود تا انکه یک بیست هزار کس را از سپاه و یکیان آنملک در یکروز بقتل رسانید و دو لک مردم از زنان و اطفال

و دختران ایشان بجوزه بقیه و اسر در آمدند و بسیاری از اموال و امتعه بتاراج گرفته و بهمرون آوردند لابه تحویلیه قدر هیجده هزار

کوبنی زمان و مبعوث بر ایشان بود اسارتی را بپا کردند و بیاد کامنزار اسوار ساخته و بر همگنان را لباس و کوفت و کشتگان را طعام جوارح

آزاد کردند اما بنی اسرائیل نیز بموجب حکم من حفر بیر الاخیه نقد رقعه فیه در بلا افتادند زیرا که شاه اسور روحیت پلاسر

در اندک فرصت ملک شمالی السلطنه بقبضه خویش در آورد و مردم آنملک را اسیر کرده باسور برد و این سال نهصد

از قبیله دسر اقوم است پس ایشان ایملک به نهب و غارت پهم و دو اسیری پیاپی و کشت و خون روز بروز فرصت

نیافته شاه وقع چانزو دلیفت حی در اکشته بود و نحو هشتم بدست هوسیه مقتول شد مدت حکمرانی او از بست سال بود

شاه هوسیه خاتم الملوک بنی اسرائیل نوه فرقه — چون شاه وقع کشته شد خانه جنگیها شده و در هر شوری و در هر دلی سودائی

سلطنت پیوسته یکدیگری را میکشت و در تماهین جبک و جبل قائم بوده آخر لیتم ظهر پرچم لوای هوسیه بوزید و در سنه ۲۹ پیش از مسیح

هوسیه زمام اختیار سلطنت بدست گرفت لاالدن آنیافته زفوتر پادشاهش هر کدار بپایان و شاه اسور سلمنصر بروی تباخت دی

بقبول باج او را رخصت داد و باشاه مصر ساخته دگر کتبک سلمنصر پرداخت دی بقباب آمد و بسال سمرون ۹ محاصره کرد و بقبضه خود در آورد

و سائر شهرهای آنرا اسیر کرده و بدست پرستان دیگر ۲ از بابل فرستاده در سمرون آباد ساخت و در سنه ۲۱ پیش از مسیح

اسیفاحدون بوقوع پیوست مدار بشر و کمال و ایام حکومتش منتشر ۹ سال بعد دولتمندان سمرون منقرض گردید و کل مدت سلطنت ده فرقه از آنال

تمامزمان مختلفه دو صد شصت و چهار سال بعد و در نهایت نوزده تن پادشاهی کردند از عدیر بعام اول سنه ۹۵۵ پیش از مسیح ۲۱ و بحساب دوم

مجاده و چهار سال مدت حکومت ایشان و السلام علی من اتبع الهدی و اقتدی بالائمة الاثنی عشر

ذکر بعضی از حالات ملک یهودیه و دیر سولم بعد اسیری یهود در بابل

مولوی عبد الحق دهلوی صاحب تفسیر حقانی در ضمن کیفیت بیت المقدس می نویسد که در ماه

از

از دست خسرو پادشاه ایران خانمه شاهان بابل گردید تخمیناً پانصد سال پیش از مسیح بحکم خسرو جبل و دو هزار یهودی که اندرین

پیشوع سردار کاهنان و رؤسای بابل بهند باز روانه ملک خود شدند و قریب یهود در بابل ماندند و حزقیل و دانیال علیهما السلام هم در بابل

رحلت کردند و این آزادی بموجب قضاء و سال اتفاق افتاده و آزاد شدگان بقیه سامان بیکفیل نیز یافتند و اجازت تعمیر هیکل هم یافته

آغاز تعمیر نمودند مگر (کم بایسیس) مزاحم شده تا بسال تعمیر متوقی ماند تا به بهمن اردشاه ایران که غیر دارای عهد کمبوجیه

تعمیر آغاز شده و رسانی چند آن هیکل کهای قدیم و نمونه و نقشه سابق تعمیر کامل یافت رؤسای بابل بن سلتائیل و یوشع بن صدق

مهتمر تعمیر بودند و حجی و زکریا بن عید علیهما السلام در تعمیر هیکل یاری مینمودند و بهر حرف و چوب و سنگ از سرکار شاه ایران کمی یافتند

و صوبه داران آن اطراف بموجب فرمان شاهی در کارهای سرگرمی میکردند بعد چندی عزیر علیه السلام هم بوی بسیاری از سازوسامان

آورده سرانجام شدند و حضرت عزیر بیاد خود مدد آن هر دو انبیا جا بجا بهیکل کتابی مرتب کرد که امرا قوت مدد می کردند و نیز نظام رسوم و عبادت

ایشان فرمود و این هیکل معابره در عهد دارا در هفتاد سال تعمیر یافته و از آن ببعد بر و بحر و بکنه آنجا تحت ایران ماندند و بهیکل در

خود مستقل حکومت نداشتند و سکندر صد و سی سال پیش از مسیح بصوب و در بابل فوتشده در عهد دی کاهنان بر و بحر حکومتش قبول کردند

بعد مردن اسکندر روی تقسیم ممالک باجراء او معهذا بعضی اینوقتی بر هیکل و بر یهود بر و بحر قابض گشت و بهود را رعیت خود

و چون در آن عهد بهود بجهت بد عملیشان بلوند و برگرده ی سابق بادم بودند اس توملی ایشان را اجازت داد بر بهودیها عمل داد

بسیاری از ایشان بقصد وطن او بمصر رفتند و هزار از اسکندریه سکس شدند و در عهد بطلمیوس فیلادلفس بهود مصر کوشیدند کس از بهود بابل

ترجمه کتب عبرانیه بیونانی بمصر رفتند و شزده بروی ۷۲ از عبرانی بیونانی ترجمه کردند و همچنین شاهان ایشیا

از اجرای سکندر بنای عزت بهود کردند حتی که سلوکس شاه بابل در سریا قدر بهود را قدر از کهنه و در دار السلطنه خود انطاکیه

بنزاب بزرا لبیا بدادی داد و در سنه ۳۱ پیش از مسیح انتوکس ملک مصر گرفت و در سنه ۳۰ قبل مسیح اوکتاویان آنرا
گرفت و تا شش سنه قبل مسیح املاک و رقصه مصر مان ماند و در این مدت در همه عهد بهود کتب سابقه و روایات و کرامت جمع کردند و تورات
حال و صحف انبیا مفقوده همین عهد اند انتوکس چهارم دولی از اطاکه عمده کهانت لبیزده لکه بدست لیسون یهودی بفروخت
و در آن عهده بدست برادر لیسون برلست و چهار ملک معاون و بیرو فروخت لیسون برادر خود جسون آورده انتوکس لنجیب درآمده بگفت و بعد
قبل مسیح بر بیرو سلم تباخت و چیزوار بهود را بگشت و چهل هزار را اسیر کرد و چهار کرور دینار و نه هزار که شصت هزار دانر باشد ملک مصر را
و ظالمی را حاکم آنجا کرد و هر گاه وی بر مصر حمله چهارم کرد بهود مدد کار او شدند و از این باد ناکام ماند بنابر عقیده سپه الارخود را
بر بیرو سلم فرستاد و او بیرو سلم را بالکل بر باد کرد و اشراف و شهر پناه و دیگر نفیسه منهدم ساخت بگفتهٔ و نه سال قبل مسیح حرف میکل محفوظ ماند
بعد انتوکس بابن خطوب مبتلا گشت که هر کس بر او تف نمودند تا بحال مرکب ساخت که از بهود هر که قبول نکنند قتلش کند دی تمام کنب
بهود بسوخت و در هیکل بتهٔ قائم نمود کاهنی پیرانی از خاندان اسمونی بمخالفت دین خود برخاست یوحنا شمعون بهوداه
الیعاذر یوناتان و طرز را بدرود کرده بشهر مودین رفت و در آنجا نیز مامورین انتوکس تعاقب کردند وی با پسران
و دیگر و منداران قوم از ایشان مقابله و غزا کرد مامورین او را مغلوب ساخت و بتهٔ بگفته و نصف و نهصد سال قبل مسیح
دائم شد بعده پسرش یهوداه ملقب بمقابیس قائم مقام پدر شد و او نهایت کرد و دو کتاب مقابیس اول و مقابیس دوم
در لغت عبرانیه و عیسا بانیه و سریانیه و در دین کتب تاریخ آنرا در کتب انبیا می شمارند و مقابیس بر بیرو سلم را بگرفت
و دوباره حرمت کنانید و هیکل را از اصنام پاک کرد و بنیاد انتوکس بر برد و قصد انتقام داشت که بمرد و مقابیس بگفته و نصف و یک سال
قبل مسیح و در هیکل بتهٔ شمعون برادر دیگر یوناتان برجای او نشست و بسعی برادر خود شمعون انتظام دین بهود ساخت و بهانت عمده کلکه

لیکن بدست بادشاه سریا دشمن او لیمیس کشته شد و برادرش **شمعون** کمیه چهل و پنجسال قبل مسیح کاهن اعظم
وی بهود را از حکومت اقوام بیگانه آزاد کرد و در قلعهٔ بریحو رقت عود از سفر از دست داماد خود بطلومی بغدر کشته شد
بعده پسر شمعون **یوحنا** حاکم و سردار کاهن مقرر شد او صوبجات بر دسلم نیز متصرف در آورد و دیگل باطور سابقه را
که هم از قوم بهود بودند و جمعیه بملک بغدر بوده با آن قوم قرابت کرده بود دولت شده بازار ملک خویش آمده اصل بهود از این
اتفاق نکرده رسم نشانهای خود هیکل جزین قایم کرده از بر دسلم منکر شدند و بگفته هم حصن اریت از غیب تبتی دهد
که امی کتاب را بالهام الهی نمایند یوحنا آن هیکل را بشکست و بسیار کس را بهبت خوشتر در آورد و از زمان عهد جدید
بعده و نش پسرش **ارسطوبولس بادشاه** شده و نش زمانه سابق در بهود بپادشاهی قائم ساخت و او اول کسی است
که بعد اسیری بابل بادشاه بهود خوانده شده وی وقیعهٔ بزرگ از یهودیان برآمد کرده بعده و بعده پسرش **سکندر**
جن نیوس سی و شش سال بهود نشست و بست و هفت سال سلطنت کرد و شصت سال پیش از مسیح بمرد و منادی دبرادرش
بابت عهده کهانت نزاعی پیدا شده هر یکی از ایشان بادشاه روم پومپی عرضی نوشت چرا که او غالب ترین ملوک آن عصر بود
شاه روم بر بیرو سلم تباخت و بعد محاصره سه ماه فتح کرد و در آن جنگ دوازده هزار یهود کشته شدند بعده شاه روم از جهات
خود سردار کاهن را نائب مقرر ساخت از آن باز ایملک با تحت شاهان روم بوده و در زمانیکه سرداران روم بصوبجات
ملک مصروف بودند شخصی) اودومی انتی پیتر (نام رومیا را بسیار مدد داد و در صلهٔ آن چیولس قیصر روم بپدر او دومی
انتی پیتر را بر ملک بهودیه و ممالک گردو پیش آن حاکم گماشته و ماحت آن کاهن یهود یعنی امام حاکم بر دسلم بود چهل سال
قبل مسیح انتی پیتر بمرد و بجایش پسر او **هیرودیس** بر سوریا و جلیل حاکم مقرر شد دران ایام کاهن و حاکم یهود

www.abulhasanalinadwi.org

انٹی گونس یہودی بود او چندان مخالف پیرو دیس کردند کہ او کریختہ بروم رفت و را انجا بلحاظ خدمات جد خود بادشاہ
یہودیان مقرر شد مگر سہ سال با کاہن مذکور اتفاق مجادلہ و مقاتلہ افتاد آخر محاصرہ پیرو سلم کردہ فتح کرد و از مرمین یہودیان
از دواج کردہ بادشاہ گشت و سی و پنجسال حکومت کرد و در آخر عہدش مسیح علیہ السلام متولد شدہ کہ صحح آنست کہ بود آن ہیلاش
و پیرو دیس بنا بر خوش کردن یہود بتدریج قدر ہیکل کرد و ہشتاد سال پیش از مسیح بغایت خوبصورت و خوشنما ہیکل ہارش
و قابل عبادت شدہ بود مگر تا چہل و شش سال و سی سالگی حضرت مسیح تکمیل آن میشد و ہمچہ ہزار کس اندر آں کار میکردند
و ہر کاہ قلہ کوہ موریہ بہمت و سعتش کافی نشد ہر سوی آن کوہ پشتہ سنگینے بستند و آن بغایت بلند بودہ
علی الخصوص بسوے جنوب ۶۰۰ شصد فٹ بلندی داشتہ و دیوار بیرونی احاطہ ہر ہمان پشتہ ساختہ شدہ کہ بلندیش ۲۵ فٹ بود
و نصف میل و در واشتہ و اندرونش ہر چار سمت بسیاری از برآمدہ ہای خوشنما بودند کہ اندرانہا مردم خراسان می بودند و کبوتر
فروشان می نشستند کہ بنذر و نیاز گزارندگان می فروختند و ہمان مزدیکی مکانی بود کہ اندران معلمان یہود و غیرہ
سائل بمردم می آموختند و ہمین جا مسیح ربیان را لاجواب کردہ (لوقا ۲ باب ۲) و در احاطہ این دیوار
نہ دروازہ اند و ہیکلی در عہد مسیح بود ہمین است و در کرۂ ازان حضرت مریم بہ پرورش حضرت زکریا بودہ و در ہمین ہیکل
حضرت عیسیٰ و حواری او بعبادت میرفتند الا مدتے از عہد پیرو دیس کہ از تستمنی اسرائیل کنان تہک بودند و در شہر بیرون بمردہ بہ پیش
پسرش ہیرو دیس ثانی بہ نشست و ایام طولیت حضرت مسیح و اکثر حضرت و دلائل ایشان بخوف او بمصر تشریف بردند و در عہد ہمین
ظالم و حکم او حضرت یوحنا یعنی یحیی علیہ السلام با مادر زن دختر ش بریدہ در طشتی پیش او آوردہ شدہ بود ہیرو دیس اول را
سہ پسر بودند بہ نسبت بد خوئش ہمگی سہ حصہ شدہ یہودیہ و آدومیہ و سامریہ بہ ارکلاؤس دادند و بہ تیت عینا و تراخونیتیس غوغ

فلیپوس را و گلیلیہ و پریہ الطیاس دادند - و ہیرو دیس مسکفتند اما ارکلاؤس منزل پسر شباہت ظالم بود
تا در سال ہفتم از حکومتش اگستس قیصر او را بسبب خلل کردہ بملک گال یعنی فرانس فرستاد کہ ہمہ انجا بمرد و در ہمان ایام حضرت
مسیح علیہ السلام ظہور کردہ و جا بجا وعظ و پند کردن و اظہار معجزات آغاز نمود قوم یہود پیشین گوئی انبیا بالیقین منتظر
بودند کہ رسولی اولوالعزم پیدا شدنی است کہ چون دنیش در رسید بست اعمال و سوء اقبال خود بالعکس آن
دشمن مسیح و حواریانش شدند آخر مسیح را گرفتار کردند و پیلاطوس نام حاکم انجا از جانب روم بود پیش او بردند
و بالزام بغاوت خواستگار شدند کہ مسیح بر دار کشند پیلاطوس بنا بر خوش کردن ایشان خواست کہ بردار کشد حضرت ذوالجلال
مسیح را بر آسمان بردو یکی را از مفسدان بہ شکل مسیح کردہ بہ او را بر دار کشیدند لیکن مسیح بر حواریان بنظم دستم راہنمود
حضرت مسیح بار ہا در اثنار وعظ بہ یہود از بلاء آسمانی میترسانید خرابی ہیکل و شہر از دیکر میکرد و کمر آنہا کی بادر میکردند چنانچہ
ہر کاہ بعد آنحضرت بنظمی ہیرو دیس صوبہ مقرر شد و بمقام ارک پیرو سلم فوجی از رومیان متعین گشت بنحوی از سختی حکومت روم
و بیشتر بخیال آزادی خود دست و پا زدند و باغی شدہ فوج ارک را کشتند و پیرو سلم دیگر حکومت خود قائم ساختند بسیاریان
بیرون شہر بگریختند و قوم کثیر از روم اول بسرداری سپاسیئن حملہ آوردہ و چون وی قیصر گردید پسر ش طیطس محاصرہ پیرو سلم نمود
و یوسفس مورخ را چند نمایندہ پیش یہود فرستاد کہ از بغاوت باز آئید و شہر بگزارید آخر یہود نشنیدند و جانہا باختند و بسیاریان
غلہ نوبت بمردار خواری آمدہ مختلف شدند و محاصرہ موقوف یافتہ داخل شہر شدند و بگیر گشتند و در آتش زدند ہیکل منزلزل گشت در آمد
و شد از ہیچ نر افکندہ شد و ہر شہر و ہیکل قلعہ را ندند خرابیت عہد تو لعین منوخہ شد و ہمچنان یازدہ یک قوم بحوالب و یک کلمہ در آمد
و این حادثہ در شنہ آنحضرت صلعم مسیح اتفاق افتاد و در بیونت از حواریین عیسیٰ صرف یوحنا در شہر نہیس زندہ رفت ماہ ہجری

www.abulhasanalinadwi.org

وبعد این حادثه عظمی مرتبه بیودی آمد و مدت چهار سال ابوابو قبه آدریان قیصر روم بر یهود بسیار تشدد آغاز کرد و امر کرد

که هر که ختنه کند کشته شود از آنرو در عیسائی توریت و حواریین بلکه کلیسا و یهود اسلام را بر طاق نهاده بجای یهوس

رسم ختنه را ترک نمودند البته بیود کشته نشوند بعده این قیصر بر یهود و اسلام و مسیحیان دوباره قبله را ساند نام این شهر

ایلیه مقرر کرد و دوازده سنگ را که در روم شان دیگر شده نذر کرد از عیسائیان و یهودیان هر دو علاوه داشتند

وعیسائیان را بسیار تکلیف رسانیدند آخر در سنه ۳۳۷ قسطنطین قیصر کرد ظالم سخت و سکندل بعده بنا بر استحکام ملک خود

عیسوی مذهب اختیار کرد و پسرش قسطنطین ثانی بجز این مذهب قبول نمیکنانیده بعده جو لین قیصر مخالف ایمنده شد

و بکتب مشین کوئی مسیح که کیه بجز مسیحیکل قادر نخواهد شد چانچه در انجیل لوقا ۲۱ باب ۲۴ درس است - خواهند که مسیحیکل را تعمیر کنند

و کرقصه تعمیر خشت و نتوانستند الغرض از عهد طیطس تا زمانه حضرت عمر فاروق رضی الله عنه هر چند یروسلم آباد شد و عیسائیان

در انجا معابد ساختند و یهود هم در انجا سکونت ورزیدند مگر مسیحیکل بحساب شش صد سال در ان افتاده ماند بعض نشانات بنیاد تا بحوز

و دیگر هم مفهوم جناب تفسیر حقانی از مفتاح التواریخ آورده که رواج سن عیسوی چهار سال هفت روز بود پس آن مسیح شد و در سنه

دعوت نزد مردوای سنه ۲۶ و در سنه ۳۳ کشش کلی عروج آسمان کرد که بقول یهود و نصاری شهادت ایشانست ولکن شبهه انهم و در ز

تواریخ اختلاف و غلط است و چون حضرت عیسی بعد فتح لبنان در سنه ۶۳ وفات مریم و حواریین در انجا رفتند و انصار بعد شهادت

خلیفه در روزه بکشادانه انجا داخل شهر شدند و بر عبادتگاه سلیمان یا خلیفه نهاد عمده مسجد تعمیر قایم و سر زقوم اسلام آورد (زین قطره)

در سنه ۳۳ آباد شهر یروسلم امتداد کرد و در سنه ۳۳ کوئن بود که شهر پناه خشت البته مسجد مسیحیکل بجا بعد که حضرت عمر بران مسجد ساخت و مدتها ملک مسجد قایم ماند

مارس

فصل دوم در مذکور شانان هند از اسلاف و بنود و طبقات ایشان در رود و بیان

بیان اول در ذکر ایشان محققان قسم نوشته میگویند که پیش از هندیان حرام نژاد است اولاد ایران بودند پورب دیگ و دکن و نهروال و بالفعل ایرانیانی که موجود اند آباد کرده اینها هستند و دکن پیش از هندوستان و تلنگ که ایزد اقوام در دکن موجود اند و نهروال را نیز اینها بودند نهروال و کنهیاج و دمالراج و دیگ بیز فرزندان شد جمالکه خانم آنها آباد کرده اند و تلنگ را نیز اینها بودند تا نایبه **بیان دوم** حسب تحریر صاحب خلاصة التواریخ — دی بیکرماجیت کوسلطنت ممالک بسیطه هندوستان از آغاز آفرینش جهان تا پانڈوان و کوروان بلکه تا زمان آمدن آنها کار فرما بودند تا آنکه از سلطنت براجه چتر سین رسید کرجه پانڈوان بودچون اولاد براجه چتر سین بلکه بعد نوشتن تخت هند بعد نوشتن اسامی پانڈوان و کوروان هنوز از اجرای اینچنین بیانها فارغ نشده بودند تا آنکه از سلطنت براجه چتر سین کنایتا بود دوم پانڈو کرنرد و رنگ بلکه بعد پانڈو موشر ساختند ازینرو بار دوم بعد بلکه سیوم بهتر کرد از کیزنگ نامیده اول دکوم لبکیو بالعربی و کیزنگ نامیده اول دکوم لبکیو بالعربی و کیزنگ نامیده اول دکوم لبکیو بالعربی و

وزرخت کلامی او کران و دهاز مانی را انهاک ساخت آخر وزیر شرس سر ماه کار رشتهٔ تمام گسیخته و خونخوارش مشهور مدت حکومتش سی و یکسال شناخته **سلطنت**
سر ماه کرا بایه وزارت بجهانبانی رسیده او دادگر بلکه شرارتش نزدیک بجهار صد جهل و شش سال تکومت فرخنده حکومت سر ماه سی و یکسال **صحاب سنگه** بزرگ سر ماه در دکهن
هفتاد **شته کهن** بزرگ صحاب سنگه بر دکهن **مهیت** بزرگ شته کهن بلست و پنجسال **مهابل** بزرگ مهیت سی و چهار سال **سروپ شاه** بزرگ مهابل
در دست سال سر ماه **سر سین** بزرگ سروپ شاه بنجاه و چهار سال **شتوکهه وان** بزرگ سر سین بهفتاد و سال **جتیل** بزرگ شتوکهه وان
در شصت سال و دماه **کلیل** بزرگ جتیل سی و نه سال **کلمن** بزرگ کلیل هشت سال یازده ماه **سر برون** بزرگ کلمن بلست و شش سال شش ماه
جون حات بزرگ سر برون چهل و شش سال **هری جلک** بزرگ جون حات سیزده سال دو ماه **سر سین** بزرگ هری جلک سی و پنجسال دو ماه **اوهست**
بزرگ سر سین بهفت سال و دز بزرگ شته شد حکومتش در شش سال یازده ماه **سلطنت راجه دهنپیه** کار وزارت بسلطنت رسید و با اندک
نه تن سر سه چهل و شش سال یازده ماه سلطنتش در دهنپیر چهل و یکسال شمار **سین درج** بزرگ دهنپیر چهل و پنجسال سر ماه **مهی گنگ**
بزرگ سین درج چهل و یکسال دو ماه **مهاجوده** بزرگ مهی گنگ سی و سه سال **راجه نانهه** بزرگ مهاجوده بلست و شش سال **راجه جیون** بزرگ راجه نانهه
چهل و پنجسال هفتاد **اودیسن** بزرگ جیون سی و هفتسال پنجاه **راجه جهل** بزرگ اودیسن پنجاه و یکسال **راجپال** بزرگ راجه جهل در عهد او شش
همه راجگان هندوستان فرمان پذیر ساخته اما آخر او در یکدست دولت ممالک و خزانه و چهره دست خونریز کل و خار برابر انگاشته همه ملوک و حقیر و اندک و نیز
کوشش نهفته مطلق اهل انجا نیندیشد فرمود تا هر کشتی بندرت مصول خست و ریبت راجه کوچک سکونت ناحی حاکم کوه کانون که باحکام کشمیر لفلفت رسید
حکومتش لفلفت سی و شش سال **سلطنت راجه سکونت** که پیشتر در اله کوه کانون قصبه بوقفلت راجه راجپال و اندله هند مالک تخت
هند و ستان شد اما چون حوصله انچنین سلطنت عظیم الشان نداشت طرف حوصله اش لبریز نیامده حکومت شده بجوش در آمد آخر رعایا
و ارکان دولتش از و دلسرد کشته با راجه بکرماجیت دیلی او چنین که از ملک مالوه آمده سایش نمود ه بکرماجیت برو تاخت
و چنین نموده سکونت بهفت و خود خالص ممالک هند گردیده مدت حکومتش چهار ده سال **سلطنت**
راجه بکرماجیت بزرگ نهرسپین — صاحب خلاصة التواریخ بر دایت برترجم پیشگاهش بتحقیق که پیش هنود مترجم ثابت مینویسد که گذر بر پیش خلف
راجه از رهات و لب بدعاوی پیدا از عالم اعلوی جهان نشانا فرود آمد متصدیان کار انگری واقع ملک کرنات بموت آمده و باجیه الطفر دار و زبان دار انگری تزویج کرد
و از لطف ایزد بکرماجیت و خترلطیف بکرماجیت و شکر ماجیت بستاری بهرتهری نام طفلان پیدا شد و بفوت مادر بکرماجیت و انتقال گنده رب النعام العالم
طفلان در تربیت دایه و طفل زمره چون بسن رشد و شباب رسیده و دایه دعا راگهری و لایت مالوه باقطاع بکرماجیت مقرر نمود و لا بکرماجیت بلحاظ استعداد
و بخیال پدر بهرتهری نمود و بزرگ کرد که موجد بکرم و بکرمادت و بکرمارک اکثر مورخان باید بداند که ایالت نظام او در دارالامارت نظام مقرر باید نمود و چون
ایام سلطنت دهنپیر بانجام رسید و بکرماجیت بسمت فرمانروائی او چنین نهاد جام سلطنت بر قد و قامت بزرگ و بلند او راست آمد و بکرماجیت
و حزم و تدبیر اکثر ممالک جوار خود بتصرف در آورد و نشهٔ او چنین بر دولت سبزه کرده طول و عرض مملکت او بهرتهری و الا بکرماجیت زیاده خود کشید
بهمه سر سبزی و شادکامی بکرماجیت انجام میفرمود چون بکرماجیت برادر از کثرت صحبت زن که موجب صدمه گونه خوابیها باشد آمد لفلفت دانی که نفس
زنده خود را بمنجنیق بطور بکرماجیت انداخته باشد راه زن خود بکرماجیت برادر از شهر بدر کرد و بوزاغبال بشیر عشرت مشغول شده روزی زنان دادای بهرتهری بهمدستی یکدیگر از
خود پیش حیات جاودانه یابد آزار ایشان حصول مراد نیست نذر لفلفت گردانیده راجه بفوت بکرماجیت از خود خبر دار شده بخود آمد و بهرآخور سرکار کرده الا بهرتهری
بود و بهرآخور آخر ۹۶ به لولی انگشید آن زن نداشته که دریش از مردن چون بهرتهری و بهرآخور شریک بهرتهری بهتر از خود خیال نمود اگر بالفرض بخود
این تدبیر حیله انگیز دایه ای یافتی بکرماجیت و بکرماجیت نیست که دلال بر اسم شنوام او اسم دلال و اسم دلال و اسم دلال ابدی دلالت
که در بهرتهری بهم رسانیده خلاص گردانیده بکرماجیت راجه آن شهر را تشخیص کرده و بتفتیش آشنا و بکیفیت کار شته
آگهی یافته ترک سلطنت نموده بکار ملک تسلط نظم و نسق نداده بکرماجیت آهی بکرماجیت ۱۸ اوبکرماجیت کرده و طرح سیاحت

نیکو متصف بوده، خود بنفس خویش کرده لاجرم ردای بزرگی و دولت بکسی دارث نگذاشت از ارکان دولت
و ارباب حل و عقد مملکت کسی بسیاری از ایشان صفحه بر بریم لبهنه او را از همه انصاف داشته او را از ثروت فقر
و تجرید برآورده و به خلعت شاهنشاهی کلاه درویشی تاج سلطنت و شهریاری بر تارک
سر شریف او نهاد و هفت سال فرمان روائی کرده بمرگ طبیعی درگذشت گویند پریم بزرگ بهپریم لبهپریست
و چپال ملکرا نیابی کرد لبهپسر شرگوپال پریم پانزده سال فرمانروای هند بود لبهپسر فرزندش مهاپریم
شش سال هشتماه کار فرمانداری چون دلش میل لهو و فقر و سلوک داشت لطائف چندی
تعلقات دنیا دون بسر برده آخر لفخوابی بکلی شیخ پریم اصلا کار پدر شریف پسند افتاده رو بفقرا
آورده از ابتدا او پریم لبهپسر مهاپریم چهل و شش سال پانزده ماه حکومت کردند سلطنت بنگالیان
که از بنگاله آمده سر برآراگشتند چون در اکناف عالم مشهور گشت که والی اندرپت ترک سلطنت کرده حکام
هر چهار سو بگرد آوردن عساکر مشغول شده راجه دهیی سین والی ولایت بنگاله از همه تقدم جسته با لشکر فراوان از جناح
استعجال عازم اندرپت شده در اندرپت داخل شده دیگر باره تخی و تراجی بر تخت سلطنت جلوس نمود و چون ملک از مالک خالی
بود و ملکیانرا بابی و دغدغه جا به ثبت نبود لهذا همه منقاد او شده مدت سلطنتش بیست سال بود و پسرش پریم لبهپسر ملاول سین
چهارده سال چهار ماه لبهپسر کنور سین پانزده سال شش ماه لبهپسر ماهو سین بیست سال چهار ماه لبهپسر سور سین
شش سال دو ماه لبهپسر فرزندش بهیم سین پنجسال دو ماه پسر پسرش کایک سین چهار سال نه ماه پسر هری سین پسر شرد اون
سال دو ماه لبهپسر نارائن سین هفت سال یازده ماه پسر کهن سین بیست و شش سال دو سال سه ماه پسر لکهمی سین بیست و یک سال
و شش ماه لبهپسر دهرم سین چون او راجه اظلم و ظالم خود رعایا و ملکیانرا تنگ ساخت آنها دلی کوهستان سوالک

طبیعه

طبیعه راجه دهرم سین در کوهستان سوالک

گردند سلطنت کوهستانیان کوانکه سوالک آمد سلطنت کرد راجه دیپنگه چون دهرم سین دلی را بدست بگالیان گذاشت
او را طلبیده داشتند داد و در اندرپت رسیده دهرم سین را گرفته بقتل رسانید و بدولت کشوری فرمانروائی دهلی را
فرمانروائی خشید پسرانش نمود تا سال ۱۱۹۳ عدالت پیراب کرده بازسر نو طرادت و اقتدار گذشته مدت سلطنتش بیست سال و دو ماه پسر لایق
پسر شرتن سنگه گست و دو سال بجاه چکومت کرد پسرارد پسرش راج سنگه نه سال هشتماه لبهپسر فرزندش هر سنگه چهل
شش سال هفت ماه پسر شرتن سنگه بر تخت سلطنت دهلی سه سال هر چون سنگه ن نر سنگه بر تخت نشست و مقتضای
شباب مشتغل لهو و عشرت شد پسرارد چندی ملک از دستش برفت حکومتش بیست سال از ابتداء و بپسرش کله تا چون سنگه شرتن
مدت سی و نه سال حکمرانی کردند تذکره پستین راجگان هنود راجه پرتهی راج عرف رای پتهورا بود بست لشکر راجپوتانه
و راجپوتکی اکراد و ابدالی ولایت مراهته بود چون راجه جیچند لشکر والی هندوستان تمام لشکر خود و لشکر اصلی خود دلی کوهستان سوالک
فرستاده خود با فیل فوجی نماند و محو عیش شد رای پتهورا باستماع حالات بیخبرانش با لشکر جرار بتاخت راجه چون تاب
مقاومت نیاورد پسوالک بگریخت و بهمان کوه و چال سر بسنگ زده بمرد و پتهورا بر سلطنت پانزده ساله و محاربات
متصله با سلطان شهاب الدین غوری آخر بموضع ترائین پور عرف تلاوری کشته شد و بروایت اکبر نامه
چنان ظاهر که در سنه چهار صد و بست و هشتم هجری راجه انکپال از قوم پنوار راجه شده شهر دلی آباد ساخت
و اولاد دشر بست تن مدت چهار صد و نود سال و کسری سال و هفت روز کامرانی کردند و راجه پرتهی راج بزه بیستم
قوم پنوار با قوم چوهان هم محاربه شده بکار زار کشته شد و در سنه شصت و چهار هشت هجری راجه چند راوای دهلی از
قوم منتقل شده بقوم چوهان رسید و راجه بلدیو سنگه چوهان و اولاد دشر هفت تن مدت شصت و شش سال و پنجال و هفت ماه
کردند چون نوبت حکومت به رای پتهورا بنبیره پتهر رای بلدیو سنگه چوهان رسید سلطان شهاب الدین غوری سنه ۵۸۷ و ترتوری
نموده بر تبه شهزدم برگشت مالاخر بجیچند راجه راهتور را بیاری فتح کرد راجه معاودتخرچه و در ربودش از رای پتهورا هم اخباری
و هشت بمرتبه هفتم در سنه پنجاه و چهار بکرماجیت مطابق سنه ۵۸۹ کرد در سنه ۵۹۱ جوس رای پتهورا فتح ساخته و بلاد و لشکر خته
بزنجیر بود انگشتری رای پتهورا با شاره جا نواز با خود داشت که فرستاد بعد بهانه از نماز شرع انداخته بقصد سلطان شهاب بگشت و خود هم اجانه او کرد
مدت مواخوانان سلطان گذشته و وقتیکه لشکر قتل سلطان مدت او بنده الموحز توقف رای پتهورا بگذشته اتفاق سلطان شهاب الدین
شده بسلطنت الهلاک السلام مقرر گشت (فرزانم گوید از سر نو داد خشه کرد بر سر نعش دگر دیپتهورا بکشد دگر لقب (در نسخه دیگر اکبر نامه راجه داد بنه
راجپوت ۲ از طائفه توران بعد در سلوک قصبه اندرپت دهلی آباد کرده نبه از دشت نفوذ از جماعت نوز علم حکومت دهلی افراشته او بیچ راج
آذربن سپه صندل رود بهگر اکثر مدت بنبال ساتباهن دلیر از ایشان حکومت دهلی بطائفه جوبان که بعد راجپوتانه اشتهار
نمود لشکر کشی ایشان بر سر آذربرز افراشتند مالکه بود و بر راج راول دیو جابر دیو سهدیو پتهورا که در سنه ۵۸۷ و منکر شده
انتقال سلطنت از هنود باب اسلام گردید — از ابتدای راجه جیچند شر نفاذ حکومت رای پتهورا بر حسب سنه ۱
راج ترنگ کبصه بست تن از مذهب هنود مدت چهار هزار چهار صد بست سال فرمان روائی
نموده گفتار ناگفته حواله چشیدند والبقاء للملک المعبود والدوام لله ذر من قال —

آنکه اوج فلک اشیب ساخت ماقبت زیر خاک مسکن ساخت هیچکس در جهان نشد هم نزنده
کوفتم جانب عدم نزدند بار بر دوام هیچ هیچ منه همه هیچ است دل به هیچ منه

فصل سیوم در مذکور سلطنت اهل اسلام در هند مشتمل بده اذکار

تمهید ظهور اسلام در ایشک — اولین کسیکه از ارباب اسلام قدم در سرحد هند نهاد و با آبای امیر و مادر غزا کرده مهذب نژاد صفدر بود سبکتگین است و تفصیل احوالش اگر بسیار است مختصر

از برکت حضرت خاتم الانبیا صلعم عبد الله نام خادم الله بلطف داور علی الاطلاق بمرتبه از جلالت رسید که در سال سی ام امیر المومنین مقرر شد و لقبه را

سبکتگین بود امام حکومت گرفته معزول گردید سبکتگین بعد از فوت امیر المومنین حسین بن عبد الله آل سامان بتخت نشست و در سال ابو نصر ابو نصر الرشید را

حوالی دار الملک بخارا آمد و مقتول گشت و در سال سی و دوم عبد الله طاهر از جانب خلیفه بقتح خراسان آمد و گشت و مقدم لشکر منصور بن ابو الحسن سیستان و هشت و بیاد بود

بدار الملک طوس فرستاد و دیگر سیستان و هرات و غور و طالقان و بلخ بمنقوش شد پسر عبد الله طاهر بن محمد بن طاهر بن ذوالیمینین بن ماهان و خسین بن طاهر بن ماهان و بشار

و قائد عبد الله و در ان غور و زمین جیحون و در سنه ۲۴۳ حسین معاویه بن زیاد بن سفیان زیاد بن ابیه و در سنه ۲۴۴ و الی البصره کرد و خراسان و سیستان هم بدو پیوست و در سال

عبد الرحمن بن سمره با لشکر بسیار بقتح کابل آمد و در آن نزدیک صد و بیست صفره کرد از اولاد کیکاوس بن قباد و بعضی از اولاد ضحاک بن علوان بن هیصم بن سعد بن عمرو بن عدی بن

لیث از میدان بسه و قید و اسکری بر بلقه اسلام در آمد و چون زیاد حاکم کوفه در سنه ۵۳ بمرد پسر او پسر عبد الله که در احادیث شیطان مجسم بود از جانب خلیفه

معاویه والی کوفه شد و چند سال بماوراء النهر شتافته بقتل و اسر و نهب و غارت مشغول بود و از جانب خلیفه اسلم بن زرعه کلابی و ولی خراسان گردید و در سنه ۶۰ از معاویه حکومت خراسان بسعید عثمان بن عفان ولد و در سنه ۶۲ بزید بن معاویه بن سلم بن زیاد و الیت خراسان و سیستان داد و عمر بن عبید الله بن معمر را

نیز فرمود حون ابو عبد الله بزرگ حاکم کابل بوجه تمرد و باغی شد و کابل و زرنج و رخج و بست و زابلستان و غزنین و بامیان و هرات و بادغیس و بوشنج و باذغیس و طخارستان و

ساخت و خاله بر عبد الله که بقتل او از السنه خلایق زبد و لقبی از نسل ابو جهل گفته اند حاکم کابل مقرر شد و چون معزول گشت و احنف بن قیس را

و الیه از جانب حاکم هرات بر بامیان و غزنین و کابل گماشتند و بعد از فوت سام پسرش ضحاک بجای پدر حکومت یافت و بلخ و طالقان رفته متوطن گردید و چند پشت

اسلام آورد و بعضی گویند که او از اولاد ضحاک نبود بلکه از اولاد کیکاوس بن قباد بود و بعضی گویند که او از اولاد ضحاک نبود بلکه از اولاد کیکاوس بن قباد بود

و در ایام دولت بنی امیه در بلخ و طالقان و غور و غزنین و بامیان و هرات و بادغیس و بوشنج و باذغیس و طخارستان و بست و زابلستان و غزنین و بامیان و هرات و بادغیس و بوشنج و باذغیس و طخارستان و بست و زابلستان

و در ایام دولت بنی عباس در بلخ و طالقان و غور و غزنین و بامیان و هرات و بادغیس و بوشنج و باذغیس و طخارستان و بست و زابلستان و غزنین و بامیان و هرات و بادغیس و بوشنج و باذغیس و طخارستان و بست و زابلستان

امیر الامرا الب سلطانی کرد او را بخدمت نشست امرا از وی رنجیده شده سلطان علاء الدین را از قنوج آورده در سنه ۶۴۳ بتخت نشاند نظام الملک کوتوال بلبن کشر کوتوال بعد

و ناصر الدین و جلال الدین اسپان شمس الدین التمش را از قنوج آورده و بابت برادر خود ناصر الدین و قنوج بجلال الدین مفوض گشت لیکن چندی چون سلطان از

طرفه تعلل بر گشت امرا ناصر الدین را از سریر طلب بداشتند و سلطان علاء الدین در سنه ۶۴۳ و بقول محمد قاسم فرشته در سنه ۶۴۴ بتخت نشست و در آخر سنه مذکور دگر

چهار سال دیگر روز سلطان عادل ناذل فاضل ناصر الدین محمود و شمس الدین التمش در سنه ۶۴۳ عمر از اقطاع خود بدرجه

آخر تاج خلافت بر سر نهاد و ملک غیاث الدین بلبن را که غلام و داماد سلطان التمش بود بوزارت و خطاب الغ خانی

سرفرازی داد و دلدوی فرمود که اختیار جهانبانی بدست تو دادم کاری بکنی که فردای قیامت بدرگاه بادشاه حقیقی مرا و ترا

شرمساری رو ندهد ملک غیاث الدین بچنان کرد و کسی از رعایا و برایا در عهد شر آزرده نشد سلطان چنان نیک نهاد و

خائف از رب العباد بود که بدورش بخدمت فضلا و بزرگان دین و علمای کشتری کسی را آزاری نرسید در برسایل دو مصحف

مجیده بدست خود می نگاشت و دیده بمیکرد و از ان قوت خود بساخت روزی یکی از نوکران بادشاهی آن مصحف را

بخوش آمد بقیمت گران خرید سلطان باستماع اینخبر آزرده خاطر شده فرمود که دیگر مصحف مرا علانیه هدیه بدان نزند که بقوت حلال

اختلال پدید آید و بیم کیزنی و خایفه بجز مسکوکه خود نداشت که ادویه برای سلطان طعام هم می پخت روزی ملکه جهان التماس کرد

که لب بچندین طعام و ستم آزار می یابد چه شود اگر کنیزی خریده آید که بچندین طعام قیام نماید فرمود که زینهار الحال حی سیاه

دساکین است مرا نمی رسد که در ان تقریبی سازم صبر کن که اجرش نزد خدا خواهی یافت روزی قرآن مجید می نوشت

- مصاحبی نشسته بود عرض کرد که این لفظ چان نشت آن حلیم سلیم حلقه سرخی گردش بکشید حول آنکس بر جلالت آن حلقه بگزنک

نخراشید دیگری که مرد وحالت دیده بود پرسید درین چه مصلحت بود گفت اول حلقه کشیدی باز شنگرف زدی فرمود آن محکم صحیح نبود اما

نخواستم که بر دو ستمگر و لشکر کشم یکبار حلقه کشیدم و باز شنگرف زدم که خط خراشت به از دو خراشیت - خوش قسمتی است نصیب کسیکه

کرتاج شاهی بر سر نهاد طینت کدایان فرزند پرورش و همت صدیقان حق نیوشش داد و دوای هر حال بر بحکمت علیل فقر و تهاجگاه کار سرکشان مقهور

کرده بدرکات جهنم رسد الحق بادشاه عدالت اطلاق اینچنین عالیقدر خان عالم و نبه خلافت خود بر مخلوق خوشتر نگشنده گمان قوله السلام

ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا في الارض ولكن ينزل بقدر ما يشاء انه بعباده خبير بصير

وبین سلطان بهمین عدالت در نیه وقت علم بر سر کرده در سنه ۶۶۲ داعی اجل را لبیک اجابت گفت مدت عدالت گستری آن

آن بادشاه دین پناه ظلم کاه نوزده سال و سه ماه و هفت روز و بقول فرشته بست سال چنده ماه که جلوسش ۶۴۳ و فوتش ۶۶۳ بود

سلطان غیاث الدین بلبن

مرحوم در ابتدا ناخت رای جمله ارکان دولت مقتضی بر آن شد که او را بان منصب بالا برو ارند چنانچه در سنه ۶۶۲ اورا لقب الغخان

نام داشته سر بر آورده غیاث الدین ملقب کرد و ندوی نهایت تمکین و نهایت همین بود و بهوشیاری تمام مهام مجوزه

انام با نجام رسانیدی و مظلومان را از ظالمان داد ستاندی الحق کسیکه بست سال کار وزارت

بانچنان روش پسندیده انجام داد چگونه کار سلطنت بنگونه زود اصولش چنان بود که کار ممالک بجز مردم کار آگاه

نفرمودی و کشور را و رعایا را از زلل و اباطیل را بکار ها و حیل نداوی تا اصلاح و تقوی را

متفحص نشدی بعمل نفرمودی و در تصحیح حسب و نسب مردم مبالغه بسیار داشتی تا اگر بعد

سپردن عمل نقصانی در ذات یا صفاتی در ان کس شنیدی بی تامل تغیر دادی و هندو هوشمند

روشن رای بر فرو مایه کار ها بی خطیر - و میفرمود که جمله مردم را بیک نظر نباید دید موازنه حال

هر یک نگاه باید داشت و نوکر کنیز را بی اعتبار نمودن و به گمراه نوازش کردن چنان است که سلاح سپاه خانه

و اسلحه پاسبر لشکر و همین آئین تا آخر عمرش بود و باردوم بازاری بکوفت رفع مهمات سخن نگردی اگرچه عرض سخنی نامیلا

فراوان نذر کننده دیم بتعلیم بازاریان اجازت مدادی چنانچه نوبتی تقالی بحضرت وزیر شرف التماس کرد که اگر شاه بامن

سخنی فرماید و لبسر مرا اجازت خواندن و هر چند که مزدیم و بادشاه را در ان مگام مزورت زیادی لیکن لا قبول نفرمود

و اسرار الوقوع تقصیر تازیانه زدی و بقصاص رسانیدی از بهادر و همه که چگونه اقبال و مهابت شاهی داشت بالجمله علامات

و سیر و دول اخر البسیار قوی لیکن وزیر اگر ارکان دولت و عزا در معاملات قدیمش نمادی بودند و مجلس و عظ و مسجد جامع و جنائز

اکابر حاضر شدی و بنهایی بزرگان در زیارت قبور رفتی و با هنر جمعه و جماعت دیده و اشراف بوده و اعلانی و ضیافتی و ضع نمودی مخدوم سلطان

کبیر لبسر بزرگش شهزاده محمد را بسلطنت بر برادران دیگر ترجیح داد و شهزاده محمد در ملتان متوطن شد و بعد از رحلت پدر بزرگوار

بسبب مجاورت با درویشان و فضلا و تاران و با بحضرت شیخ صدر الدین سنجری و شیخ الاسلام فرید الحق و الدین رحمة الله علیه زاده راه اسلام کرده انتهی

نموده آمدن نتوانست و هر دو مرتبه کتاب گلستان و بوستان بخط خوش نوشته نزد شهزاده فرستاده و سفارش اکمل الشعرا امیر خسرو هندی آن تحفه

از انجا هنگام آن انتهای دلپذیر در هندوستان رواج روزافزون گرفت - شیخ صدر الدین عارف بن شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی رحمة الله علیهما کسمعه شاهزاده ابو الفوارس

شکوه مطلقه شاهزاده بعقد در آورد و لبسر برای تکمیل طلاق چون با باد آن زن صالحه شیخ از اظهار فرش بابلیت شاهزاده در پی پرایش اوقات بیش

بدعاء آن برگزیده یزدان در جنگ مغولان شهید شد سلطان المشایخ در مجلس خاص و عام بسیار گریست و فرمود که شهید ما رفت

و بمهمات ما را کفایت نمود و بعد از ان سلطان شهید را سلطان المشایخ در مجلس خاص و عام بسیار گریست و فرمود که شهید ما رفت

سلطان معز الدین کیقباد

بن ناصر الدین بغرا خان بن غیاث الدین بلبن - چون سلطان شهید لبسر کهتر کیقباد را بجایش در ملتان مقرر کرده و سلطان

مرحوم قریب بوقوع امرا گریز ناصر الدین لبسر خود و خود را به لبهنوتی خواسته بود و از انجا بتوسط کوچ جاگیرش

بود طلبیده نشده لاجرم او بمجرد بی طالع نمک از به بعضی ره روانه اقطاع خود گشت و بهمان زودی

بادشاه معتضد گشت ناچار برای کیخسرو پسر محمد سلطان متوفی که از اقطاع خود آمده بود

وصیت کرده بمرد و بلبه انتقال سلطان امیر الامرا فخر الدین که از جانب کیخسرو سوار فراجی داشت

بسلطنت اورا روانه اقطاع عشر نمود و کیقباد بر بغرا خان را بسلطنت برداشت و او در سنه ۶۸۶ بقوی بهادری

فرمانروا شده و امیر الامرا فخر الدین بیشتر از پیش سلطنت پیدا کرده اختیار کلیه بدست خود گرفت و سلطان معز الدین نام

تمامی مهام سلطنت و کل مهمات جهانداری بدست اختیار امیر الامرا سپرد خود بعیش و عشرت

مشغول شده و از دور سلطنت بر آمده و بمقام کیلوکهری کنار جمنا عمارات و کشک و مکانات

فرح افزا طرح انداخته و حوض و تالابها ساخته و باغ و بوستانها آراسته دار السلطنت نمود و چون

در ایام شاهزادگی بخوف جد بزرگوار اختراز از منهیات داشت و ارتکاب بخلاف شرع متعذر

مزاکنات بمگرمت خویش را نسبت بمافات نمود و لحظه سرایان خوش نوا و پریچهرگان جمالان

ماه لقا از هر یک و هر جا بمنزل گرد آمدند و آوازه نایی و نوشروصد ایی افغان

دخروشی از فلک اخضر در گذشت و تسلط امیر الامرا چنان افزود

که از امرا و مقربان دو رز البلوک نام رضیه پیش آمدن گرفت

و ناهنجار رایی کردن چون نام الدین بغرا خان بر سلطان

www.abulhasanalinadwi.org

ذکر دوم در سلطنت خلجیه از سلطان جلال الدین فیروز خلجی

سلطان مغزالدین کیقباد عارض ممالک بود که لشکری تمام ساخت و بنظام ملک پرداخت چون سلطان کیقباد بوجه تسلط بجای والد خود
امراء الامرا فخر الدین را بزیر کشت او را بجای پدر مهتمی ساخت و داد مدار علیه سلطنت در حالت بی سروپائی کیقباد را دیده
کار مشرکی تمام ساخت امرا بالاتفاق یکدگر را گیومرث پسر خورد کیقباد را بالقاب علی برداشته جلال الدین هندی مقدم او امرا بزانو
گرفته بودند و در نهاد سالگی خود متصدی امر سلطنت گشت و در ۶۸۹ مطابق ۱۲۹۰ خلعت شاهی پوشیده طوعاً و کرهاً از زود بحث گرفت و چون امرا از زود
خویش دانسته و داخل شمرده بر تخت سلاطین پیش نرفت و در کیلوکهری ماندن اختیار کرد و بدو از تسلط تمام بکلوس تمام و داخل دلی شده
بدادای دوگانه بر تخت شاهان نشست و کلف مدتی بر پیش این تخت سجده کرده ام اکنون بر ان جلوس کردم چگونه شکر این نعمت آنی بجا آورم
آورد پس نهایت عدالت در رعایت هر کوچک و بزرگ همه را از خود راضی گردانید سال دوم جلوسش ملک حمیج برادرزاده سلطان غیاث الدین
بلندیز که اقطاع گرده بدی گیرش بود لوای یغی برافراشته لشکر بر بالی کشید آخر گرفتار گشت و چون پیش سلطان آورده شد فرمود که بجایش برده
او را مومیائی کرده بدی گیرش بود لوای یغی برافراشته لشکر بر بالی کشید آخر گرفتار گشت و چون پیش سلطان آورده شد فرمود که بجایش برده
با بیاستند چنین کردند سلطان عرض کردند مومیائی چون در هفتاد سال خون مسلمانان نریخته ام نمیخواهم که در حالت پیری دامن خود را
کنم چالیم و چون سالها لوکری سلطان غیاث الدین بلبن کرده ام حقوق نعمتش بر گردنم لبسیار است اکنون که متصرف ملکش شده ام
کشتن انعوا و اقسار کمال بی انصافیست الغرض او نهایت رحیم و خدا ترس بود چنانکه بارها در دوان در هندوستان را گرفته پیش او
داد سوگند داده خلاص کرد که باز در دکن نگنند روزی هزار نفر دزد را که واجب القتل بودند بحضور او آوردند یکی را سیاست

سلطان علاء الدین خلجی

سلطان شهاب الدین برادر علاء الدین

سلطان قطب الدین

مبارکشاه

www.abulhasanalinadwi.org

ذکر سلطنت تغلقاهیه

سریر این خاندان **سلطان غیاث الدین تغلق** شاه است پدر سلطان برک نژاد با سم ملک تغلق از ملاما

سلطان غیاث الدین و مادر شراز قوم چیت باشنده بجانب لود[ی] در عهد سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین در هر گراوا و اسرفراز شده و غازی ملک

خطاب یافت چون خسرو شاه بحکم قدر بر تخت حکومت نشست غازی الملک از دیپالپور متوجه خسرو خان را بکشت و آوازه

ملیه کفت که تن پرورده نعمت سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین بودم بهمه ادای حقوق نعمت کافر نعمتان نوکشته ام از قرار نیست دا و الملک

هر دو پادشاه در کمر کمانده است حاضر شوند او بر تخت سلطنت نشانده نامه کرمت بر سندیم و در حضور بکنیه ازاد للطان آن بر دو پادشاه سمکنار نامه

مرکز الاالی سلطنت بر دارند ممکن متفق اللفظ والمعنی کفتند که از زمره امرای کرمانی تو خونیت بما اورد اتفاق دلیست کرشته لانی نادر

بهتر از تو کسیت لیکن تاجی امرا از دیکی اورا بر تخت خلافت نشانند بر سند و لیابت الهی تفویض ملقب کشته در کوشک لعل ماند

خطه فرا اورده مراعی عدل و داد تا اکد کیفیته مصالح جهانبانی آنچنان سر انجام یافت که سلاطین دیکر کرده او نوشته تاهی فتن بیدار بخواب فتنه در سوم

عدل و داد از سر نو تازه شده بلفیه بروم لشل علاء الدین قطبی راه جاکر لوند جمع آورده ادرارات مقرر ساخت و راه آمد و شد مغولان بهندوستان چنان بند کرد

که باز رخ بدین سمت نکردند و قریب دهی فلوه لسیار کم موسوم بغلق آباد تعمیر نمود و پیوسته بعبادت و رعایت لسیر بسر برد و منبع باده نوشی در ملک رعایا

مسالوک تمام داشتی و مسالک و طرق از نهب و غارت قزاقان و دزدان صاف نمودی و بشهر کهتوی عرف بکاله رفته بخیال خوش ملک آنولایت برادر ناصر الدین

ولد سلطان غیاث الدین بلبن یعنی بدر سعز الدین بکیقباد مسلم داشت در سنه ٦٨٩ پیرش فخر الدین خواد عوت بدکر دیوی مخصوص مالیکار آراسته نمود چون

سلک از ظهام فرافت فهمت و دست می نشست که آنکهان بیفتیاد بادشاه بمرد یکر اراد قبل قسمت است آدل انکه خون آنکهان مخصوص نصاب سد لعه

فواله مرحوم بسرا ملاکت بدر زدیه که شاید چه اکر فوت الا نهد ام بکه آرام کشت چنین کهان چه خرد لعه کم لفوت بطاعه آراسته باشد دیکر ما دشاه تهاخواند لعه حضور

و دیکر معاملهم ضروری است در صورت آنها جکونه برسند اجمالا در همین سال حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سره دامیر خسرو دهلوی سفر جلت کردند

سلطنته اینزمان پادشاه چهارسال و دو ماه **سلطان محمد شاه عرف فخر الدین جونا** بن غیاث الدین تغلق شاه در سنه ٧٢٥ تخت نشین شده نهایت مشوق العلم

و بعقل و اظهم سلاطین و اجود آنها بود و فنون چاکنه کاهی بهمزی کردن میخواست دکاه لشتر خیال مرلیست دکاه مطالبه اوشرایع محمدیه

بوده بر فع منکرات و مساعی مساله بمحفه و اظهم چاکه محصول رعایا از یک شاه کروی جون و اراد اش قصور و مدد سبب غارت و مردم و مملکت عرت

رعا کردی و سپاه بوجه نیک غیر مضاعف و بدی محل و حل عقده ما الاجل مقرر کردی جون بی نیل مرام باز آمدی آنهار انکشتی و جواد چنانکه بر لیست قصیه

و چند بیز اجوزه زر بلعه و بهزار خان حاکم سنارکام را در یکروز صد فیل و هزار اسب و کنر و تیکه عطا نمود و ملک نجو بخشی را شاه و لکه و ملک الملوکی شاه الرکی

مفتخر کرده و ملک آغوز الیس بر جهاز ملک تکه بخشیده و حکم فرمود که انچه امروز در خزانه شاهد کمل یا در هند و همیکنان کهنه کرجسته در خزانه نماند

و تمام اجوزه و حلوات انظم انسعار و غیر ذلک بکیو مبدلست و لاکهها کرات و مالها و کروه و دیوکیر عرف دیار انکزی و ترهت دلکهنوتی و سنارکام و دیکر ولایات

مانده کرد مقرر شد و در آنده و حسب نعمت خود کرشمه دیکر بظهور کیتر هر یکدیکر بصد لاکه و نشته و دار الملک کهوه بعد قدوم در عهد ش با حکام عمال تغییرات

تمک آمده و رشته عمر دولتشان با نهنده و بقول فرشته سنه ٧٢٥ تغلق شاه سلطنت سی و شش سال و هفت ماه و نیم کرده و فات یافته

نظم روزکار اکر کام خویش بر دارد — بر آفتاب اکر نام خویش بکذارد — اکر بثروت ساسانیان رسد کیکان — دکر کیخ فرازد علم زنجارد

چه بود عاقبتش لیپری و لیپاری — دریغ کاخر ازان بکذری و بکذاری — و این ابیات خود سلطان در تاریخ کفته که لیپار در بن جهان جمیدیم

لیپار نیم و باز دیدیم — اسیان بهند بر نشتیم — ترکان کران بها خریدیم کردیم بسی نشاط و آخر — چون قافله ما نه نمیدیم

سلطان فیروز شاه عرف ملک فیروز بن سلطان محمد شاه

تغلق شاه است او در سنه ٧٥٥ کنار دریای سنده در پنجاب سلک بسته در سنه ٧٥٩ بر تخت حکومت دهلی جلوس فرمود و بعد از جلوس

صلح را لیپار دوست میداشت خبر صدا نیز شنوا کرا زاد للهم الخیر و کرا ما نعاز بلعه خطاب شیخ الاسلامی داد لقب خلیفه داد لعه و انواع باران حمید فرود

و بر لب دریای ستلج فیروز آباد و دیکر بلده از ابنیه اوست نوشته اند که سی بلده فیروز آباد و ذیکر و چهل مسجد جامع پنجکانه و سی مدارس و لب خانقاه و صد

ربا و صد نهر و صد کوشک و صد و پنجاه حمام و دو هزار انشفا و صد مقبره و دو منار کلان و مشهور باتفاق الرشاد بادشاه یاد کار انند و لیپار از ان

تا حال موجود مشل حصار فیروزه دفیروز آباد و دلهی و جونپور و رشتی و دیکر بلاد و اعظم بنا که از انقراض دوله تغلقیه تا زمان بادشاه از محصول رعایا لیپار کم کشته و لیخراج کار

جونپور مشل کلفروشد و انی دهلی و مهمات سلطنت زلیته لفظ انقاض و صد نهمت محمود و سلم چنانچه سلام کرد که حجت تادیب و فرود فتن نماش لعوا و خوشه بر کرد

سر بها مصنف کوید لعه او کان احمد محمد خطه لبرهمن او قلعه شاه فتح خان چنانچه لعوا و مسجد ساخته لعبادت مشغول شد و در سنه ٧٩٠ با شصت و سه سال

با امیر کوکران همچم لعه سلطنت بر دشت بهر **سلطان غیاث الدین تغلق شاه** ثانی فتح خان بن فیروز شاه بلعه حلت جهز کلان در سنه ٧٩٠

قصر فیروز آباد بر تخت و زیر تخت ملک مبارک کبیر لعوا و لبوکر حکومت بجا بسه رود و زیر مقرر شد حکمرانی بجا سه **سلطان ابوبکر شاه** بن فتح خان

بن شهزاده فتح خان بن فیروز شاه با تفاق امرای دولت در سنه ٧٩٢ بلعه بهدیت و بجا انقاض تغلق شاه مبارک کبیر لعوا و لبوکر حکومت بجا سه و شهزاده محمد بن فیروز شاه کرا دل و مشیر

بود و در جنکل اصیر حیات بدر کفته لعه جنکها کرد چند بار فتح کشت و در نهایت آخر شکست خورده لعه کرفتار شد در سنه ٧٩٥ مقتول کردید محمد شاه بر تخت نشست

سلطان محمد شاه بن فیروز شاه

در سنه ٧٩٥ بر تخت محمد آباد و در بجابیه از ابنیه اوست و در سنه ٧٩٩ و شش بجا بسه جلوس کرد و در شش سال

بر تخت آرمیده و در سنه ٨٠٤ خلاط الملک بجا بسه آمده لاکر و در مورخان سی سال انتظام بجا بسه نموده و در سنه ٨٠٤ سی سال

سلطان علاء الدین سکندر شاه عرف همایون خان بن سلطان محمد شاه

پدر تخت نشین داده در سنه ٨٠٤ بر تخت آمد و نهالج نوزدهم آنماه سال فوت پدر بر تخت نشست لاکن اجلش مهلت نداد و بحکومت بجا بسه زده از

بجوار صاشانات **سلطان ناصر الدین محمود شاه** بن سلطان محمد شاه و برادر خرد سکندر شاه و در سنه ٨١٢ سکه و خطبه

بنام خود کرد و بهمت خود خواجه جهان را کرسلطان محمد شاه بپرورش او را زارت داده بلقب خواجه جهانی نوازش کرده بود سلطان

خطاب داده لبسیار دشمنان او را بر انجانب فرستاد از تعرض باز ماندند خواجه جهان جاکیر کرد کرا و متعلقانش بادش بلعه رسیده

و محمود شاه در عهد خود بجز جنکک و فرار لشکر از حکومت نیافته و اقوام لودی لسلطنت قیام

نموده اکرده لبودند دبر جانبی ملوک طوائف زور آور شده او را بر سمیت کرچ نشته دم استقلال میزدند

دصور دار ان و ناطمان در اقطاع خود با کوس خود سری و سر کشی می نواختند تا انکه ادبهن برین سانی

دست کرد و بنای نوبت خود و آخر نمود در این واقعه و سال هشتصد و بست هجری بتوقع اینکه میده

دولت سلطنت او را بر ایی نام لبست سال و چند از ابتدای سلطنت سلطان غیاث الدین تغلق شاه

عرف غازی الملک تا خاتمه آن جانوران ناصر الدین محمود شاه هشت نخست دولت لودیه

سه و نهم ماه کار دانی کرد و از انجمله سه کس پادشاهی نمودند غیاث الدین تغلق شاه اول دوم

www.abulhasanalinadwi.org

جوانمرد فیروز شاه از آنها ملتفت شده فیروز شاه نگذاشت که از همه بهتر لودی را بکار گزاشته دار السلطنت

شهاب الدین عزیز لب و چهار تن و دو صد سی و سه جا نداری کردند و گیان گیان بوند رس

شدند و کی نام خود نظم و ستم و کی بسال و دو لعد در دنیا نگزاشت این دار کار فرع آخرت و نتیجه کشت خود

شد سب چون باعی است که حظ و خزینه هر دو دالعد و معلوم کنایه انه که این نلخ است دل شیرین تو تلخ چشیا

شیرین خوری و جاری علی است هر چه بکاری بدرویی دنیا همه همین است و همه بر گویا نام علی است اگر نکوی مکن

دنیا را همه یک دار گو مهیه کنی همه بد الدنیا حقیقه و طالبها کلاب مراد ازین امثال نکوهیدن نیست و اهل دنیا کافران نعمت اند

روز و شب در ترقی رزق و در ترقی اند - اشاره از ان کسانی را رزق تا رسیده - حبت دنیا از خدا غافل کند تا خاشر و نفره و مرمر

پس مقصود اصلی آنست که از خدا غافل و الدوا نه باع و بستان و خانش و نفره و مال و فرزند و زن و منال اگر خلاف حکم خداوند حقیقه در گول

هر چیز است که رسل و انبیا همه ابتدا کرده اند که از دنیا بپرهیزید و مال را بر دل نزنید یاری لعد مال را بر تن نزنید مارسی گوید همسر و مال است که را خیار علما و الله اعلم بالصواب

بازار صنایع تجارت علم و آخرت بروند و همسر و مال است که را شفا لجام کلفر و کرسی و نفس و سرشت نوشته بدر لعنت برده جهنم جهنم شده اند

ذکر چهارم در سلطنت خضر خانیه

تعلقه السلطنه بسینه - چون ناصر الدین محمد شاه پسر امراد و لقمان نامی را که از امرا ی کبار لودی سلطنت برداشته خضر خان کرحاکم ملتان بود از فیچه تابع ملتان دار الامان

خود باشتاع ایشبزد اخل و علی شده بمحاصره پرداخت و بعد محاصره چهار ماه و لقمان مجبورا امرا را از خود رنجیده و بعد جاکره و مجبور کشته نوشته و خضر خان در ۸۲۱ ه ک بسر کوبه

و اوسیه نفقه و حمید صفات فراخ همت تلاحو صله شجاع و کریم و عادل لعد بر فرمان روا ی علما و تحسین آل برایا کوشش منبع میفرمود و با وجودیکه پدر او سلطنت و سکار کرده

و لشکر تمام همراه اسم سلطان را لقب داده بکرده بنیاد اشته خود را بر آیات اعلی خاطب کتابت لعد از شته ۸۲۴ ه باجل طبیعی در گزشت پسر ش نصف سال سایه سلطان مبارک

بر آیات اعلی خضر خان لعد پدر در شته ۸۲۴ ه بر تخت دهلی نشست و لشکر و بهلول و بیانی و لهوکران جنگها کرده و سیزده سال شانزده روز

سلطنت کرده و نشته ۸۳۷ ه دنیا بی نیز جهو زوت و ایام ملک ۸۳۴ ه **سلطان محمد شاه** بر سریر کشاه بر آیات اعلی خضر خانی حقیقه پسر دوم

بزرخود و او در نفقه مبارک شاه و بتبع مبارک شاه بر آیات اعلی خاطب کتابت لعد و در ۸۴۱ ه در مبارک آباد بدست سکرکوه و عهد شهزاد اول ۸۴۲ ه ملک کمال الدین

پسر ارشد عزیز بهلول لودی که اولاد فرزند خواهر نجلی خان نجهانی سرفراز کرده بود ۸۴۳ ه سلطنت در سه شش مهوکت لاخیر حیات سلطان پر شرف

و سلطان بهمیز جم و مرحوم در ۸۵۵ ه در گزشت حکمرانی زده سال و یکماه و چند روز **سلطان علاء الدین** بر محمد شاه مرفرید خان در ۸۵۵ ه

ترک شرکت و ملک بهلول لودی و غیره انباعش کردند لاچون در اندک مدت از اطوار شرطا هر شد که او از پدر بهم ست برادر

مردم از و انحراف در زمره ملوک طوائف پیدا شدند و ملک بهلول لودی دم استقلال زدن گرفت و مردم بهم ابی گردیده

داد بجای خود اجتماع عساگر و گرد آوردی سپاه در دو یا لپور میکرد و لبلطنت ظاهر میساخت که بدولت خوا ی سلطان

رفع باغیان میکنم سلطان محمد شاه گاهی دانسته گوشت که من بیک پرگنه بر اوئن قناعت نمیکنم و تر اگر پدرم پسر خوانده

و برادرم هستی از تو مرا تر و دنیست لیکن چندی ملک بهلول قابض ملک شد و علاء الدین در بر اوئن بوده

در ۸۷۴ ه هوسی در گزشت مدت سلطنت او سی که برا ی نام بود هشت سال سه ماه و حکومت بر اوئن لبته دهشت سال

از ابتدا ی حضرت حال روایات اعلی تا علاء الدین

چار تن مدت سی و نهصد سال هفتاد

شش نزده روز

سلطنت نمودند

ذکر پنجم در سلطنت لودیان

سلطان بهلول افغان قوم لودی طایفه خانجهان ملک برا هیم سرکرده ا سلطان از تفت در دی خود را

از نژاد ا کمیت ملتان رسیده پیش ملک مردان حاکم آنجا کرا مراد فیروز شاه لقب کرده آورد رایج پسران لقب ملک کالا ملک فیروز ملک محمود ملک خواجه

و این پنج برادر بعد جلت پدر در ملتان سکونت داشتند ملک شهنه لوکر خضر خان گروه دیه تر کردند نمایان خود روز بروز یا علیا سیه آخر کا حکومت رسیدند

یافته بخطاب اسلام خانه سر بلند کشت و بر اورد دیگر همراه ملک لاچه سلطان که از اجداد حاکم دار السلطنت لعد - سی لودی تر ملک کالا و جنگ خانجهان

کشته سلطان بهلول در آنوقت در سکهار دهلی با تفاقات عجیبه سر بر آورد سلطان که خاطر لطف خانه دیده افتاد دیمه دچون شمشاد از سر چاه بر آمده بود

سکلمش رشاقت بچه پسر کرمتی از جاذبات بیرون آورد چون قلم قدرت الهی تاج سلطان لطفه نوشته بود و نمرد و نمیرد یا و لیعهش اسلام خان

در سهسرام آدلعد و او نظر لطفت بر وی گماشته بر و رشکر کرده به بهلول موسوم نمود چون جوان اسلام خان از ناصیه اش علامات رشد و فطانت

در فیته لفرزندی گرفتند و دختر خود با و دلعد در زیر و بالش ملبند میخت تا اگر در ی بهلول با دستش از قفا بانه لبسانش یا سیه لنام

در و لیتی در خواند او پیش گفت که از نشانهات کرا مات ی دلی - دوز از آنگه گوز ملک بهلول گیرد و لطفت تنگه گوز موجود داشت نیز در لبشر کرد

او لطفت شاهی دلی بتو صاحب کلاه را رفقا تمتع کرده بهلول لطفت اگر مرادم بهلول انجا هیه از حد بهتر و الا خرمت در و لیشی کردم ما را خاص ست

القصه ملک بهلول از آنروز مفوله در و لیشی رو دل داشته همت بلند کود کارهای مردانه میکرد چون در عهد مبارک شاه لودی در حرکت خضر علی کابل تقوشه

بهلول بجای عم منور کشت و در عهد محمد شاه هم مبارک شاه را بایه تر تسلط پیدا کرد محاربه ها کرده بنیل و احرام برگشته خود را سلطان بهلول خاطب کرد و بهمین ذکر

بود تا اگه در زمان علاء الدین محمد شاه که بر پست همت خود خلع کرده در ۸۵۵ ه ملک بهلول با دشاه شده و دیمال تقوی و اتباع شرع متصف لود و بهلول داد

موصوف باعلی و فضلا صحبت داشته و لفقه حال فقرا و مساکین نمودی تا در ۸۶۴ ه بر سلطنت دهشت سال اشتماه هفت روز رحلت نمود **سلطان سکندر**

لودی پسر سلطان بهلول - مادر سلطان دختر زرگری لود لعدت پرورش امرا میخواسته که شهزاده را بر تخت خلافت اکبر سلطان مرحوم را باشاده کنند و دی

سلطنت اعظم همایون نبره سلطان راضی نبود ند ما در سلطان سکندر برا ی پسر خود پیغام داد عمر خانی لودی پسر عم سلطان بهلول دشمنش داد و گفت ما و

فرزندان امیل حریص پسر که پسر زرگر نقطه السلطنت بر دلیم خانخانان که از امرا ی کبار لودی گفت که دور از انصاف سلطان سلاطین شود پسر عم پسر

آنرخود شنام دی عمر خان گفت تو ذکر هیچ تر اچه میرسد که در کار خویشان دخل دهی خانخانان بر خاست و گفت ما نوکر سلطان نظام خان فرمانده

هیچم ابن بگفت و از انجا بر خاسته با جمع امرا در ساخته شاهزاده نظام خان را سلطان سکندر خطاب داده در ۸۹۴ ه در فیته جلاله بر حمت ایزدی

سلطان سکندر بخت بیدار و با رای ثابت و رحم که جانب جوانمردی رفته موجب فتنه نشد لعد تخت و اقبال فتح نمود پسر ارشد سلطان حسین مرزا که

کر از کول تا بر هیت و عملش لعد بر انداخته کل ممالک شرقیه لعد بکصد و سال که اولاد سلاطین دلی بر رفته لعد خضر خان ممالک در سه دست کرده

حسکه بر حسب خلوه الوارث و در گزشته کرا نقراض دولت رفته در عهد بهلول لودی سلطان سکندر بسیار متقی و متصف در دوم

حنفی محمدی لعد ادا ی حج بیت الله و داد و دهش بنیان کرده بنیاد مدارس و مساجد و تر فیه رعایا بسیار بجد ما کوشید و از عمل منع کرد بر جا بجا که

دریا دشهر پر لب آن لعد و بر لب دریا که عمل کرد که مسجد و مدرسه ساخته و کیا از هنر مند ان عمر انست که در تمام امپراتر اشع کنده و نیز هنر مند ان حکم لعد که بر جا

کمبود دیگ بر کتف لبته دارند تا علامت اتباع اسلام واضح باشد و کتب هندو بر جا که بر یافت در دریا می انداخت در هندو کشتار می

از و جزیه میگرفت بر حمیت منصور با بر که با بصد هزار کفایت کردند در عبادات اهل اسلام بسیار کوشیدی و خبر داری رعایا چنانکه دی که جز نیات

خانه مردم با در سیدی و لعض اوقات شبانه بر تبدیل لباس تنها در کوچه و بازار می گشت و در مساجد موذن و امام مقرر که اوزنه بلیده او

آلوجز ابی بسیار دو هوشیار و عادل لعد و همیشه بر روز اخبار شاهان ممالک غرو ملک مرو سه به و میر سیه و داکیکه

بنا بر آمد و رفت بر جها ر اخبار نویسان موجود داشت و تمام حکام و امرا را سر حده که از انبیه صادر میشه حکام از دو سه کروه استقبال

www.abulhasanalinadwi.org

ذکر سلطان ابراهیم بن سکندر بن سلطان بهلول لودی

همایون بادشاه مسند آرا گشتند

شیرخان عرف فرید خان افغان

www.abulhasanalinadwi.org

خاندان تیموریه در هند ابوالفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاه بن همایون

ذکر مشیدارکان سلطنته

ابو المظفر شهاب الدین محمد شاه جهان

پادشاه غازی صاحبقران خلف سومی جهانگیر تاریخ یکم ربیع الاول سنه گیارهزار

ولادت ۱۰۰۴ در لاهور — جلوس ۱۰۳۷ در آگره — وفات ۱۰۷۶ در لاهور

[illegible] شاه جهان [illegible] ۱۰۳۷ [illegible] ۱۰۷۶ [illegible]

[illegible] ۱۰۰۴ [illegible] ۱۰۳۷ [illegible]

[

ابوالمظفر محی الدین اورنگ زیب عالمگیر

خلف سیوم شاهجهان بادشاه در سنه ۱۰۲۷ هجری

سجده او جلت عظمته - داخل شد بطن

ایلچیان و بعد از مراسم تهنیت و مبارکباد بر حسب اشارت والا بر مسند خاص جلوس فرمود و بعد از رخصت ایلچیان بار عام داده بعطای خلعت و انعام اسپ و فیل و اضافه منصب و عنایت علم و نقاره و غیره بندگان درگاه سرافراز گردانید و بعد از چند روز بعزم تسخیر قلعه ماهور و تنبیه راجه جسونت سنگه که در ایام بغاوت شاهزاده مراد بخش از جاده اطاعت انحراف ورزیده بود از دارالخلافه شاهجهان آباد نهضت فرمود و در منزل پرگنه بهادرگده که از توابع ماهور است بعرض رسید که راجه جسونت سنگه با جمعیت تمام بمقابله و مقاتله آمده است و در موضع دیپالپور فرود آمده و در مقام جنگ و پیکار است و بعد از استماع این خبر بعزم جنگ و پیکار کوچ بکوچ روانه شد و در منزل پرگنه اوجین که از توابع مالوه

دهدهٔ قمش را بسلطنت احراز افتاد محمد عظیم الشان اگر در حق او همچه شرط ها نگرفته لیکن از فرزند ارشد عظیم الشان خود آمد (بهمه جا خود نظامت صوبه بنگاله داشت بهمان لطف خطاب شاه
و محمد سراد بن و خجسته اختر دو فرزند دیگر الشان نیز بهم بنا بر عظیم الشان بعهدها نسبته **محمد معز الدین** بر شاه عالم دوم مقدم نشسته از بطن نظام بانی وجود آمده بعهد و تبر له کمال ۳ ماه
۷ یوم بدرجهٔ از خجسته اختر او رخصه

ذکر هفتم در تسلط و سلطنت انگلشیه در هند بتوسط گورنر جنرلان

www.abulhasanalinadwi.org

www.abulhasanalinadwi.org

www.abulhasanalinadwi.org

ذکر هشتم در بیان ریاست روسا و اطراف هند که سلطنت ایشان منقرض شده

ملک اسام [illegible] آخر الامر این مشهور گشته زیر اکه حکومت راجه ها کور در آنجا زمان مستقل و قوی مذکور آنجا بوده اطفای الملک اهل برهما آنجا مسلط شده مذاهب ظلمی و فتوی آنجا نهاده تا اکه گورنمنت انگریزی با اهل برهما بکنک آمده آنها را از آنجا منهزم ساخته بر آنجا تسلط یافته و آن حصه ملک را بضبط گورنمنت انگریزی در آورده راجه اپور رسکه را واگذاشته لاکهر مشترنر تور و مستقل خطه تا اکه خراج سالانه ملک حواله ادا کردن قبول نموده لهذا معروض گردید و در الحال اشرفیهای عهد نامه بنام راجه اپور رسکه اظهار خوشنودی فرستاده شد و بر حسب آنچه در عهد نامه مندرج است عمل نموده آنچه در ملک او از اسام و اقوام مفسد بود همه را بسزا رسانیده و خاکریان او را دور کرده ملک او را از تعدیات اسام و اقوام مفسد محفوظ و مامون ساخته و بر حدود ملک او چوکی ها مقرر نموده و در ملک او انتظام تمام بهم رسانیده و در سنه ۱۸۲۶ عیسوی که سنه ۱۲۴۱ هجری است راجه اپور رسکه فوت شده پسر او راجه گمبهیر سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۳۱ عیسوی که سنه ۱۲۴۶ هجری است راجه گمبهیر سنگهه فوت شده پسر او راجه نرندر سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۳۵ عیسوی که سنه ۱۲۵۱ هجری است راجه نرندر سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۴۷ عیسوی که سنه ۱۲۶۳ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۵۱ عیسوی که سنه ۱۲۶۷ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه سمبهو سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۵۴ عیسوی که سنه ۱۲۷۰ هجری است راجه سمبهو سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۵۷ عیسوی که سنه ۱۲۷۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۶۲ عیسوی که سنه ۱۲۷۸ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۶۵ عیسوی که سنه ۱۲۸۱ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۶۸ عیسوی که سنه ۱۲۸۴ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۷۱ عیسوی که سنه ۱۲۸۷ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۷۴ عیسوی که سنه ۱۲۹۰ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۷۷ عیسوی که سنه ۱۲۹۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۸۰ عیسوی که سنه ۱۲۹۶ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۸۳ عیسوی که سنه ۱۳۰۰ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۸۶ عیسوی که سنه ۱۳۰۳ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۸۹ عیسوی که سنه ۱۳۰۶ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۹۲ عیسوی که سنه ۱۳۰۹ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۹۵ عیسوی که سنه ۱۳۱۲ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۸۹۸ عیسوی که سنه ۱۳۱۵ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۰۱ عیسوی که سنه ۱۳۱۸ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۰۴ عیسوی که سنه ۱۳۲۱ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۰۷ عیسوی که سنه ۱۳۲۴ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۱۰ عیسوی که سنه ۱۳۲۷ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۱۳ عیسوی که سنه ۱۳۳۰ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۱۶ عیسوی که سنه ۱۳۳۳ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۱۹ عیسوی که سنه ۱۳۳۶ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۲۲ عیسوی که سنه ۱۳۳۹ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۲۵ عیسوی که سنه ۱۳۴۲ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۲۸ عیسوی که سنه ۱۳۴۵ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۳۱ عیسوی که سنه ۱۳۴۸ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۳۴ عیسوی که سنه ۱۳۵۱ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۳۷ عیسوی که سنه ۱۳۵۴ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۴۰ عیسوی که سنه ۱۳۵۷ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۴۳ عیسوی که سنه ۱۳۶۰ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۴۶ عیسوی که سنه ۱۳۶۳ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۴۹ عیسوی که سنه ۱۳۶۶ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۵۲ عیسوی که سنه ۱۳۶۹ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۵۵ عیسوی که سنه ۱۳۷۲ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۵۸ عیسوی که سنه ۱۳۷۵ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۶۱ عیسوی که سنه ۱۳۷۸ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۶۴ عیسوی که سنه ۱۳۸۱ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۶۷ عیسوی که سنه ۱۳۸۴ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۷۰ عیسوی که سنه ۱۳۸۷ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۷۳ عیسوی که سنه ۱۳۹۰ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۷۶ عیسوی که سنه ۱۳۹۳ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۷۹ عیسوی که سنه ۱۳۹۶ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۸۲ عیسوی که سنه ۱۴۰۰ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۸۵ عیسوی که سنه ۱۴۰۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۸۸ عیسوی که سنه ۱۴۰۶ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۹۱ عیسوی که سنه ۱۴۰۹ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۹۴ عیسوی که سنه ۱۴۱۲ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۱۹۹۷ عیسوی که سنه ۱۴۱۵ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۰۰ عیسوی که سنه ۱۴۱۸ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۰۳ عیسوی که سنه ۱۴۲۱ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۰۶ عیسوی که سنه ۱۴۲۴ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۰۹ عیسوی که سنه ۱۴۲۷ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۱۲ عیسوی که سنه ۱۴۳۰ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۱۵ عیسوی که سنه ۱۴۳۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۱۸ عیسوی که سنه ۱۴۳۶ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۲۱ عیسوی که سنه ۱۴۳۹ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۲۴ عیسوی که سنه ۱۴۴۲ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۲۷ عیسوی که سنه ۱۴۴۵ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۳۰ عیسوی که سنه ۱۴۴۸ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۳۳ عیسوی که سنه ۱۴۵۱ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۳۶ عیسوی که سنه ۱۴۵۴ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۳۹ عیسوی که سنه ۱۴۵۷ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۴۲ عیسوی که سنه ۱۴۶۰ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۴۵ عیسوی که سنه ۱۴۶۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۴۸ عیسوی که سنه ۱۴۶۶ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۵۱ عیسوی که سنه ۱۴۶۹ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۵۴ عیسوی که سنه ۱۴۷۲ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۵۷ عیسوی که سنه ۱۴۷۵ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۶۰ عیسوی که سنه ۱۴۷۸ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۶۳ عیسوی که سنه ۱۴۸۱ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۶۶ عیسوی که سنه ۱۴۸۴ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۶۹ عیسوی که سنه ۱۴۸۷ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۷۲ عیسوی که سنه ۱۴۹۰ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۷۵ عیسوی که سنه ۱۴۹۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۷۸ عیسوی که سنه ۱۴۹۶ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۸۱ عیسوی که سنه ۱۴۹۹ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۸۴ عیسوی که سنه ۱۵۰۲ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۸۷ عیسوی که سنه ۱۵۰۵ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۹۰ عیسوی که سنه ۱۵۰۸ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۹۳ عیسوی که سنه ۱۵۱۱ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۹۶ عیسوی که سنه ۱۵۱۴ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۰۹۹ عیسوی که سنه ۱۵۱۷ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۰۲ عیسوی که سنه ۱۵۲۰ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۰۵ عیسوی که سنه ۱۵۲۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۰۸ عیسوی که سنه ۱۵۲۶ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۱۱ عیسوی که سنه ۱۵۲۹ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۱۴ عیسوی که سنه ۱۵۳۲ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۱۷ عیسوی که سنه ۱۵۳۵ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۲۰ عیسوی که سنه ۱۵۳۸ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۲۳ عیسوی که سنه ۱۵۴۱ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۲۶ عیسوی که سنه ۱۵۴۴ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۲۹ عیسوی که سنه ۱۵۴۷ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۳۲ عیسوی که سنه ۱۵۵۰ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۳۵ عیسوی که سنه ۱۵۵۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۳۸ عیسوی که سنه ۱۵۵۶ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۴۱ عیسوی که سنه ۱۵۵۹ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۴۴ عیسوی که سنه ۱۵۶۲ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۴۷ عیسوی که سنه ۱۵۶۵ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۵۰ عیسوی که سنه ۱۵۶۸ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۵۳ عیسوی که سنه ۱۵۷۱ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۵۶ عیسوی که سنه ۱۵۷۴ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۵۹ عیسوی که سنه ۱۵۷۷ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۶۲ عیسوی که سنه ۱۵۸۰ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۶۵ عیسوی که سنه ۱۵۸۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۶۸ عیسوی که سنه ۱۵۸۶ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۷۱ عیسوی که سنه ۱۵۸۹ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۷۴ عیسوی که سنه ۱۵۹۲ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۷۷ عیسوی که سنه ۱۵۹۵ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۸۰ عیسوی که سنه ۱۵۹۸ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۸۳ عیسوی که سنه ۱۶۰۱ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۸۶ عیسوی که سنه ۱۶۰۴ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۸۹ عیسوی که سنه ۱۶۰۷ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۹۲ عیسوی که سنه ۱۶۱۰ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۹۵ عیسوی که سنه ۱۶۱۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۱۹۸ عیسوی که سنه ۱۶۱۶ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۰۱ عیسوی که سنه ۱۶۱۹ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۰۴ عیسوی که سنه ۱۶۲۲ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۰۷ عیسوی که سنه ۱۶۲۵ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۱۰ عیسوی که سنه ۱۶۲۸ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۱۳ عیسوی که سنه ۱۶۳۱ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۱۶ عیسوی که سنه ۱۶۳۴ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۱۹ عیسوی که سنه ۱۶۳۷ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۲۲ عیسوی که سنه ۱۶۴۰ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۲۵ عیسوی که سنه ۱۶۴۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۲۸ عیسوی که سنه ۱۶۴۶ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۳۱ عیسوی که سنه ۱۶۴۹ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۳۴ عیسوی که سنه ۱۶۵۲ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۳۷ عیسوی که سنه ۱۶۵۵ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۴۰ عیسوی که سنه ۱۶۵۸ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۴۳ عیسوی که سنه ۱۶۶۱ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۴۶ عیسوی که سنه ۱۶۶۴ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۴۹ عیسوی که سنه ۱۶۶۷ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۵۲ عیسوی که سنه ۱۶۷۰ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۵۵ عیسوی که سنه ۱۶۷۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۵۸ عیسوی که سنه ۱۶۷۶ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۶۱ عیسوی که سنه ۱۶۷۹ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۶۴ عیسوی که سنه ۱۶۸۲ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۶۷ عیسوی که سنه ۱۶۸۵ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۷۰ عیسوی که سنه ۱۶۸۸ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۷۳ عیسوی که سنه ۱۶۹۱ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۷۶ عیسوی که سنه ۱۶۹۴ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۷۹ عیسوی که سنه ۱۶۹۷ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۸۲ عیسوی که سنه ۱۷۰۰ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۸۵ عیسوی که سنه ۱۷۰۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۸۸ عیسوی که سنه ۱۷۰۶ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۹۱ عیسوی که سنه ۱۷۰۹ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۹۴ عیسوی که سنه ۱۷۱۲ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۲۹۷ عیسوی که سنه ۱۷۱۵ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۰۰ عیسوی که سنه ۱۷۱۸ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۰۳ عیسوی که سنه ۱۷۲۱ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۰۶ عیسوی که سنه ۱۷۲۴ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۰۹ عیسوی که سنه ۱۷۲۷ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۱۲ عیسوی که سنه ۱۷۳۰ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۱۵ عیسوی که سنه ۱۷۳۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۱۸ عیسوی که سنه ۱۷۳۶ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۲۱ عیسوی که سنه ۱۷۳۹ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۲۴ عیسوی که سنه ۱۷۴۲ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۲۷ عیسوی که سنه ۱۷۴۵ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۳۰ عیسوی که سنه ۱۷۴۸ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۳۳ عیسوی که سنه ۱۷۵۱ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۳۶ عیسوی که سنه ۱۷۵۴ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۳۹ عیسوی که سنه ۱۷۵۷ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۴۲ عیسوی که سنه ۱۷۶۰ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۴۵ عیسوی که سنه ۱۷۶۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۴۸ عیسوی که سنه ۱۷۶۶ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۵۱ عیسوی که سنه ۱۷۶۹ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۵۴ عیسوی که سنه ۱۷۷۲ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۵۷ عیسوی که سنه ۱۷۷۵ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۶۰ عیسوی که سنه ۱۷۷۸ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۶۳ عیسوی که سنه ۱۷۸۱ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۶۶ عیسوی که سنه ۱۷۸۴ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۶۹ عیسوی که سنه ۱۷۸۷ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۷۲ عیسوی که سنه ۱۷۹۰ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۷۵ عیسوی که سنه ۱۷۹۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۷۸ عیسوی که سنه ۱۷۹۶ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۸۱ عیسوی که سنه ۱۷۹۹ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۸۴ عیسوی که سنه ۱۸۰۲ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۸۷ عیسوی که سنه ۱۸۰۵ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۹۰ عیسوی که سنه ۱۸۰۸ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۹۳ عیسوی که سنه ۱۸۱۱ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۹۶ عیسوی که سنه ۱۸۱۴ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۳۹۹ عیسوی که سنه ۱۸۱۷ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۴۰۲ عیسوی که سنه ۱۸۲۰ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۴۰۵ عیسوی که سنه ۱۸۲۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۴۰۸ عیسوی که سنه ۱۸۲۶ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۴۱۱ عیسوی که سنه ۱۸۲۹ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۴۱۴ عیسوی که سنه ۱۸۳۲ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۴۱۷ عیسوی که سنه ۱۸۳۵ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۴۲۰ عیسوی که سنه ۱۸۳۸ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۴۲۳ عیسوی که سنه ۱۸۴۱ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۴۲۶ عیسوی که سنه ۱۸۴۴ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۴۲۹ عیسوی که سنه ۱۸۴۷ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۴۳۲ عیسوی که سنه ۱۸۵۰ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۴۳۵ عیسوی که سنه ۱۸۵۳ هجری است راجه سورن سنگهه فوت شده پسر او راجه بجی سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۴۳۸ عیسوی که سنه ۱۸۵۶ هجری است راجه بجی سنگهه فوت شده پسر او راجه سورن سنگهه بجای او نشسته و در سنه ۲۴۴۱ عیسوی که سنه ۱

ملک احمدنگر اورنگ آباد سلطنت نظام‌شاهیه

www.abulhasanalinadwi.org

www.ahlehasanalinadwi.org

www.abulhasanalinadwi.org

ملک بیجاپور دارالملک سلطنت عادلشاهیه در برهنه پرگنه بیجاپور و قصبات و قلعه بیجاپور بازدیکی ۹ ریشمیا و ۱۰ کروهی آمینه‌گاه بوده قدیم‌ترین اسم آن ویجیاپور بوده

منسوب بوده و بعد از تصرف سلطان محمد بن سلطان محمد بن سلطان ابراهیم عادلشاه بیجاپور مشهور شده و در ۹۵۶ هجری که سلطان محمد عادلشاه در آمد و در ۹۶۷ وقت بر سد ابوجن شاه بر قلعه ملنگ رسید آنرا مستحکم کرده شاه در

نام کرد و از بزرگان خود خواجه جمال نبراده سنده و اما ما لوای احمد عادلشاه و میان برده قلعه ملنگ دیوارهای سنده بسته در ۹۹۳ از بیشتر آب همه تیار ساخت و در ایام بارشهای

چون مدبر سلطان او بوده توشه که در سلطان محمد تخت دهم نشست باغواء دزدان خوف فتنه تصور او کرده چک ایشان را در قلعه ارکان دولت نشسته که تعمیل حکم کنند مادر پادشاه بحث

مادر سی و هفت روز به کوچک ابوتف و خان نام دولت از ارکان دولت اتفاق کرد که رشب راحیلت و بهانه دیگر لورا به نیم صباح خواجه اشما حوزه کلاه الناس ی مشوش آن عفیفه مظور

کردند و نشسته زان ضعیفه خواجه جلال الدین محمود جنابذه تاجر ساکن ده ۹۹۳ شهر کرمه از ایران می آورد بلبسیه دیگ علام چرکس کرفتی چهار شیشه بوتیف لبوه کرده دیناری ۱۲

ملبس کرده و با تمام اعلی و زراد فرد مشتمله قتل ابوتف بار فیق محمود علام خطه نخجوانی شهر ایران رفته بود که ادا بیکر دد و آنجا فوت شد و در آنجا مدفون کرد و حوض

بر آورده بمجموعه بر لب بیاله کرد اما اکر کلاه ایران خواهد مستلم کرد و بولایت دیکر برد محمود آن عزیز معزز بیاقی فلوجم در لبوه دیده ارانی نصب داده و بعد کراه آن حوض

بکرفت و دو هر سال ۹۹۳ کلاه ایران بیجاپور آمد و در ۹۹۴ سلطان محمد عادلشاه بیجاپور بر سر قلعه ملنگ رفته بود و در ۹۹۵ بیجاپور آمد و در ۹۹۶ بر سر قلعه ملنگ رفته بود

و چون خبر عزل حاکم شاه بدو رسید خواست که بازلب وده و بعد کلیر و بیش ... الفقه ... شاه عازم شده و در ۹۹۷ بیجاپور آمد و در ۹۹۸ بر سر قلعه ملنگ رفته بود و در ۹۹۹ بیجاپور آمد و در ۱۰۰۰ بر سر قلعه ملنگ رفته بود و در ۱۰۰۱ بیجاپور آمد و در ۱۰۰۲ بر سر قلعه ملنگ رفته بود و در

ناگپور

تروبا یا ترهوان

ملک ستوده جونپور

ملک خاندیس برهانپور

جیت پور

جالون

جهانگیر

ملک سنده و تهمه

مملکت کشمیر جنت نظیر — واضح باد که کشمیر داقم هذه از شش هزار سال باز انواع خطا مشهور و مذکور و در قدیم الایام موسوم بکشپ مر بوده و بعد ازان بکثرت استعمال کشمیر شهرت یافته و در کتب قدیمه بعضی از ابواب آن بنام کشپ مر مسطور است و بعضی از مورخان هندوستان بر آنند که کشمیر بنام پسر کشپ مسمی گشته و بعضی بر آنند که کشپ مر بنام کشمیر مشتهر شده و بعضی بر آنند که کشمیر بنام کشمیر مسمی گشته

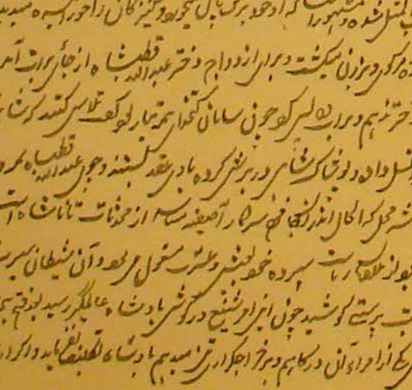
شود خاید به بزرگی زمان از زنا محرز شده بای در دامن عفت کشیده و او در ۹۶۳ به سلطنه دوازده بهشتاد سیزده روز بعد و او را کهتر سلطان
شهاب الدین معروف به شیراز یک کرد کهتر سلطنه له در ۹۶۲، و سال ۹۶۳، و سال واحب داعیه و شجاع بود اخلاق لسندیده داشت روز کهتر
از جای نرسیده آنرو در اخر ایام عمر سیدالت و آثار کرد رت از ناصیه حالش لائح میشد و دلت محدوده بها جالکان قدیم میسپرد و چون لشکر
کجا آب شنیدند کشید جام حاکم آنجا جکیک کشت خورد و کشته قندهار و غزنین نیز از دوائم در زیر لوای او در پیاده لشکر برده تا به هندوکش
رفت و لسبار در سرکش بها لقلعه رسانیده و راجه گرگوت ملازمت کرد از انجا غنائم لسبار آورده حاکم تت نیز در خراست کرد کرا نوایم
ش هرا و را آسیب نرسانده و چون الحراف دلایت بها مسخر شد بمفرد لت شتافته قرار گرفت و برادر کهتر خود هندال را و لیعهد کرد
لطهیر گرگ و شتاب در احداث فرصه و در ۹۶۴ به ایالت بسار نوشته سلطان طلب ۹۶۵ مرحوم به هندال ولایت عهد برادر بزرگ در ۹۶۴، پادشاه داد بیر
حرث اخلاق لسندیده بلده و در تفضیه الحکام بها تمام داشت در آخر سلطنه سه دار حت لشکر تعله لوبر کوت متعین شده بود حک صعوبت کشیده و بالبات حسن خان
بعد از نکه در دهه بر خود شهاب الدین بر بنوا و ما در زنانیه بو اخر احترش لهجه آنکه له از دنیا کشتر رسیده فته بر داز آنجا فرمان شاه از دین بازگرد هنده و احترش خان شاخته
در لبر کوت لوا لی بزرگ از شته آخر ار دل لکار مفه آ کرده شد جنان مقید گشت آخر عمر ان پادشاه بود و پسر ان بوجه آمدند سکار و بهت جان
و سلطان در ۹۶۶ اجرا مرحوم لسه لا لتش سرده بود و بقول محمد قاسم فرشته پادشاه بود در ملتدس رسید علی همدانی که بتت لسلطان نوشت و سلطان احترش
نوشته التماس قدوم کرد حوسید همدانی لسه آمد لدم انجا باد گردین خالق بزرگ در سر راه گرگ فته لشکر اکثر بشتر از حیاز و در انجا تمانه
سلطان سکندر بت لکش مرحوم به بکار بود فوت شده در ۹۶۳ بهک سال لسنه دو محمود سلطان کهتر خواند داد چنانچه ۱۱ سال پادشاه خود سلطنه یافته و در اوائل
عهد سی کرده نام و امور بکار و شاتمام داشته و اکثر مهمات بوجه احسن سر انجام میداد و چون از دنیا رفت خوشحال محمد نام لسنت پسر خود سلطان
آثار مخالفت و رزیده او را مورد لشکر کرد خترا و لبجه از میان برداشت بود حسن سلطان را با دو راکه از احراء اعظام بود دعوا علنه
مهمات سلطنه بوجه لبخی و استقلالی شر مقید بمهد بیت کوچک لا مسخ گردیده آنرا مورد اخراش چنانکه باید دشاه بها مخالفت کرده در زمان ایام کرا آنجا
صاحبقران اعظم تمیز بنده داشت و دو زنجیر فیل با الچی خود نزد شاه سلطان از بهمنی افتخار و مهمات لسیار کهم عرضداشت
لشتر ملازمت امیر ارسوله اشته اجازه بندگی و اخلاص مخدومی صاحبقران در مقام عجب شده بدولت و خلعت مطلا و اسپ بازین مرصع در مقابله
سلطان حرف زده و صاحبقران بر ملازمت او با همکشر لسیار راهی بشتاب گردیده راه تاخیر راه نشدند که بعضی اعراء صاحبقران گفته اند که سلطان
امیدست که سر هزار اسب و صد هزار اشرفی و علائی همکشر آمد از بسیار لفاظ مهمل بلند بر لشان نشد از راه دریا بازگشت و بصاحبقران آنضرب کجا
که چون همکشر لا لبر مخدوم در ملازمت تاخیر افتاده بود استعداد لشکر حاضر مشوم صاحبقران بر بهانپور اقتوال و زرد انجا عاقبت چشم نمای کرد و با الجمله سلطان
فوار شتر زمعه گفت بر دفعه متوجه کشد و بر گاه سلطان با دیگر با کفت او بالا لقه و همکشر لا لبسته راهی آنصوبه شنیده که صاحبقران با استعجال
عازم سمرقند بهت لمعذوله لسر آمد همکشر بها لمجان را کو لوست و اوار جمیع لا طین کشیر ممتاز لشوکت و طنت و کثرت لشکر و نهایت لسیار
داشته و جواد و جاب بوده که تا و ان سخالیش دانشمندان عراق و خراسان و ما وراء النهر بخصوص آمدند و علم و فضل و اسلام در کشیر رواج
تمام پیدا کرد مخدومزاده عراق و خراسان شد و سلطان از جمله علما سید محمد نام فاضلا را که سر آمد روزگار خود بوده لسیار تعظیم کردی
و آداب و بزرگداشتی بجا میاورد و در همه سیاست نام پادشاه مسلمان شده بوده در زیر مطلق العنان ساخته و امور دینوی مخدومزاده کرد
و در زیر بمباین طالع ارجمند در انوا و کفار در آمد سعی لسیار بمخدومزاده تا انکه سلطان بطاعت و دی حکم فرمود که تمام مومنان دو آنا
از هندکنی اسلام آرند و هر کس که انکار کند از ملک بدر روند و فشقه کفر بر تنش نکشند و زنان را همراه شوهر مرده انش چنانکه
رسم هنود است لسوزانند و تبان طلا و نقره را در دارالضرب گداخته زر مسکوک سازند از سیمیت بر هنود و بر همنان آنجا
که اکثر اینها بوده محنت لسیار رسید بعضی خودکشی کردند و بعضی جلاء وطن اختیار نمودند فقیر راقم کوید بهمین جهت کشیر یان در بلده هند

از سلطنه دهلی منتشر شدند حکومت در زیدند و آنانکه بر کرده طرد اسلام بر دیخت و اشتند مهد فضله تقیه کردند و بظاهر مسلمان شده خفیه این خود ا
سلطان تماهی همت بر هم منان کفر کماشته آفرینها زاده سر اشاعت و بتا لبشت از انجمله خانه عالیه که در باغ کرآباد بود بشت
کهنیا و دته آنرا در چند لها فتند کرآباد لکی بنیاش نیافته و خانه لتمر کرد لعبد لتاوت که پیش از ظهور اسلام لعبود اوزا کرده
و رغبت عظمت و استحکام و متانت در ترس لوبر با بجه منهدم کردانیده آن صنعه و قی مسجد و در پیشر لوحی فت کرانیدند نام
سکندر بت لکش و دت مدیر اعلم نجوم نوشته لبودند سلطان زین العابدین مرحوم کاشر از الوح مزاحیه تلکیه حرفه تا خلاف آرا ل بنجیم لیم
کرده حکم لوبر انرا بسمکردم با جمله چیده آنرا بت دیکله لشکر که ملقب بت لکش مشهور گشت و کمرا لحاکس که این لوح کرد و قلمرو آنرا
نفوذ و شند و راز دلت او از بهکس کما فرمایا بهم تمتع نگیرند و در ۹۱۹ درجه مرحوم آنقال فرموده ۱۱ لت او لت و دو سال لعود البقا
الملک المعبود سلطان علیشاه سلطان سکندر بت لکش نام امیر شیر خان است و پدر او ما لعبیاء خوانده و لیعهد کرده در ۹۱۹ و خود لوسای بر
نشست چون حیات پدر در دنیا باقی نرفته لبعد کیی اکرا نت نورزید و او در بر پدر بت لا بال داشت و او در بعضه چهار سال کاهی در اب خود
ظلم بر هنود خصوص بر برهمنان کرد که قوم او لبعد مدت از انقتل رسانده کو در بکار کشیر اثری از انقوم نمانده اسلام آورده یا از ملک بدر رفته چون سیرت بد
سلطان برادر خود شاهی خان را کرد تر بیر و شی عیت گماشته زنا لبعد مرجع امور مملکت شد و مهمات سلطنه لا بنده خود گردانید در خیلوا ۹۱۹
بخشید و چون علیشاه بقصد سیر عالم از دکر بدر رفتن از کشیر شاهی خان را جالیش خود کرده محمد خان برادر دیکر را با لقاب شریف کله دوای دوام
نزد راجه جموں که خسر علیشاه لبعد برفت راجه جموں و راجه راجوری از ترکی سلطنه او و لیعهدی شاهی خان علیشاه بر سوزنش محمد استر لوبلد
اهم دانستند آن هر دو لشکر جان با علیشاه کشیر آمده و با تالیشان بار دیکر کشیر متصرف علیشاه در آمده شاهی خان لکوه رفته خود شیدا کرده از
بنده صاحبقران کرفته در بناب لسطلی دولت پناه بحضرت علیشاه پسر او شیدا لشکر برده منهزم شد و بقوه دیکر کرده شاهی خان به کشمیر آمده بود
لا بالت علیشاه بشش بهشت نه ۹۱۹ و اینوقعه در ۹۲۶ و اشته سلطان زین العابدین مرحوم بدرت هر خان بود او را در ۹۲۶ بر لا بالت
و لشکر لسیار بمراه حیرت کرده تمام بنا بقصد در آورد و بت دا کثر و لا تیر لوکه در کنار آب کشته بود حراب ساخته و دم انبار لنعبد ساینده و محمد خان را در حجره
حراحتیار جزو کل کرده خود لفضل قضایا میکرد و با جمیع طوائف مردم صحبت داشت و چون کسب علم و فنون کرده بود بعضی از و امان اهل اسلام و بعضی از و امان
هم تشویه میدانست و اکثر به تمر دلیات دیکتیر زنار آنها و بر آورد آنها بکار رفته مقدوف لبعد و عمه کسر کمکا و اموال مسروقه از مالکان آن دیه کرد و در
بهمه کی نام کم شد بعد در رسم لقب سیدت و زیر بر او نوشته هنود مردم مذهب و بهمه شر از سر نو آباد شدند و آنانکه در عهد شر تعلق دلقه عمان سکنا لبقه او
کشته بخوف حکمش و صلح کل بعد لشکر کی از علما کرفت دکیر و بیاسا کردن متوانست و فواعد و آئین خود بتنها مرسی کنند بهر دیر در ستاد احکام آنکار بنده
هر سوم کفار متوطن عورت با شوهر آن مرده و شیعه ناصبیه از سر نو احیا کردیده کاه کشی سوقوف نمود و حکم کرد که سود اکران از هر جانب متاع آورده بفروشند
لبود و شند و غبن فاحش نمانند و هر دایه که فته سکر و خزانه آنرعسار لبقسم میسانند و زنده انیان مسالق نمیه ماکر دو سر کشته آکو شمال داده از عرصه اعلی ادنی
میرسانیده و فقیر آنرا و ضعیف نواز دش میکرد و تا بدرجه او سلوکه نه لنج و رزنه نه بالکل متهاج شدند و پارسائی کیی داشت که تمام نامه انشا و در خواهر
خود لبصورت مخفیه و بهیچ وجه صورت نداشت که در روی نامحرم دیده بال غیر نظر خیانت بکرد و بالجمله اوصاف شاهی لسیار داشت اما از جانب دین چنین تماون نا معقول
نیست داد چنین سیه آباد کرده در عهد شر لسیار کس از مرسیقی و آنا و دکر امای جمع آمدند و لبعد ظاهر سر سکشی لا کرده عقلا در حال آنجز داشتند بر بیه حواب مخفیه و ذوق
حکم کشتن بمنه لبلکه مقید کرده لکبار عمارت بیه داشت و منع شکار میکرد و تا جانه از آن کشته نشوند و در ریفان کوشت نمیخوردند و بنا شر چنین کتب نوشته اند و چنین
ترجمه کرده اند و کتاب مهابهارته کشت و بهمه شر ترجمه شده بار دیکر در عهد کبر لبا بالفتح نوشته و لشر در آخر شته بلم و شر شصت نه سال او مت سلطنه شر
پنجاه و دو سال شاه حیدر مسود به حاجی خان لبوده بسه سوز دل کشت و بهرام خان و لشکر خیر خان بهسخوه تاج شاهی بر سر شی نهاده بهت خود
داده و دولت سکر لج کا کیر خیر خان لبوده او را میرالامرا و لیعهد کفتند و دولت ناکام کا کیر بهرام خان و لبوده و رخان الحراف ملکش کرده دهشت ساهیر

ملک گجرات

از خوانده داد و خ شوق گفا نیده و چون در آن زمان از وقت سلطنت محمد پادشاه از دارالملک گولکنده محمد آباد چنانچه سابق مذکور شد در زمان جلوس جمشید مسکونه ایشان حاذق

شاه بازدهم و لقب او ابوالحسن قرار یافت و بعد از جلوس بر آمدن سلطان سلیم بر تخت سلطنت و ارتفاع رایات فیروزی او بر سر هندوستان و تسخیر قلعه چتور و سنبهل و بیرم و اله آباد و غیره و تسخیر بلاد شرقیه و غربیه و ارسال سفرا و تحف و هدایا از طرفین و استیلای او بر ممالک گجرات و مالوه و دکن و بنگاله و اوریسه و غیره و تسخیر قلعه رنتهنبور و کالنجر و غیره و تسخیر ولایت مالوه و گجرات



www.abulhasanalinadwi.org

www.alhassanalinadwi.org

از مرتبهٔ خوانخانگی بحال گشت زنانوانی به لوکمال قوی‌شاهر را بتسخیر کرده او را از خانه هودج فیلش آورده محمد اسماعیل بدست بدبخت به بردند و مجلس السنیه لکهنو شهر

برخم ترکیه (؟) محرالسلطنه فرزند خود کشته بود آنچه مردم بخط دانم حسرت بهشتیان رستم و اسفندیار بنهاد و لسبابی از ترکتازی مرتبه خانه ساخت

از کشتهای پشتها برآورده و در سی زمین سیدکاران ارغوان احداللهٔ از کفاشه حق کرد بیشتر روی فیلش لاشهای و بهادران لشکر بهاله سار خون علف

اجل و از هیبت قدر انور لشکر شهر ارجان بگریخت روی بلشکر بی‌کران خود نهاد و دست بر دست کرد اند آخر لوا فرو خیمهای و رخت ناقوس شد نشر کرد و در روی هوج

فهد بفقا و دم اژدها کله بر بارهٔ جهاز دست پریشت و چون اعلمان کشیده لبه فهد حوضی راند اخر صفحه از حد بر داشت کرشمه طاقت نشست جاه

و مار بفقا و فهد فخار در جری خرطوم پرده هر سر میگشت چنان موج بهادر شاهی فندق از شهداز خاک و دید فیلر ابکر فته دشهداد ۵ بهشتر و موج دوش شاه

فتح بر آخشند دشهداد سپاه کم بر ۵ موضع در حمله آورده و از جراحتها حاضر آورد ند لاکاه کسی را از عبیر دلیع منع کرد و چون شوربا آوردند مهلت نفرمود

پسر چهارشاه زاده‌گان از عیادت خانم رشد ند شهزاده رفیع الشان گفت که حرص بسیار و فرخنده بنیاد و اکنات ۵ و حرص موجب بد نامی و صفات این

بسی حاصل چرا فرمود ند شهزاده گفت بسم الله گفتم کردیم درمیان بهادر شاه خطه دولت بیمانه ظرف آزمده و بفرط

لطف او در انه چاه و بکله خود بردند و آن شهزاده بهمان گفتم که شما را بایر جاگذاشتم و اکنون بهمان گاه کشکر را از قبر دلیع منع کنید و چون شوربا آوردند مهلت نفرمود

بشنید التفات کرد احوال او لله تعمیر نامی در حمله خواهر بسیار پاده کند و فاش شوربا در حلقش بنیاد خشت نمانده مشش فرو شد و قول دکر اکثر شهزاده گان در دیگ طبیعت

ماه‌شاه آسیب دو زمانه مفرخت و حرص او لوالعزم بسیار فلک بقا را از لغم و فرو رفتن بیشتر فاقه آن در حلقش بنیاد خشته و حرص بقصر شوربا در اکنده باد

باچشم کرمان مرخاست و سه روز نوبت فرزند دلبند سپهداد و دهم ملکی که در بقعه همایون دفن کنند در زمانه معاند در زمانه معاشاد و سپهداد تفصیل احوال

انجا بپارهٔ نام بقعهٔ مکرانی در شکر کرمان بقرب گرداب دیده و جمعیتی قلیل همراه شد با سردار نام در بقعه کرمان آنجا و دشمن فراز آمد بسیار و شاه کوشش بسیار نمود

آنجا مرده و رستم دلخان صورت جریده آنجا را تدبر کرد رستم دلخان از خشونت خلق خود و از نوشتن فتنه و ماه بقعا بود و خاصه بر داخت

آنجا مرده و پاک سیرت در تعلیم شهید بکشته شد کرده از فرش آبادی نمرد استند و بیرق برخاست پرتو فراجی خواهر است پرده دلخان ملقوم محمد کشته و بابرا

و دیکر خواهر مستند صورت بود با رستم دلخان بر بقعا کرد است پسر کرکاهی کشیده کرمانیا و از بیابر اکشیده داشت پرتاج انبوه خته به بقعه الکاس شاهپور ۵ کز است در تاریکنده

بیاض شاه بکثرت زیاد رحاکر پسر با پدر اسیف خان را حیدر جمیدا و دو تا دیپ تا دیپ با مزد کر دو سر دار آنجا حمله بیاض بکشت با پدر آنجا و بقعه بکشت و بر آنجا و بقعه آنجا بسیار چنان

اثر متر تب شد کر پا پدر ا از دست خسته پوره حمله کرد و بقعه شاهپور ملکی با پدر آنجا و بقعه کرد ن اکون بقعه دار و از بیابر اکشیده داشت پرتاج انبوه خته به بقعه الکاس شاهپور ۵ کز است در تاریکنده

رفته از افاغنه و لشکر شب آرزو ام کلکر کر آباد کرد خود کرد از تاریکنده دو منزل الجه شافت و در انجا بوطن تاریخی فرو شد کر فتار کشت و بشیر سیف خان حاضر کرده سیف خان

او بکشت بوجه بشیر سیف خان بیرلاس خیلی آورد و بیاپه بقعه شیر بود بیرلاس خان و الملک مبارز خان امیر بود بیاپه ناشر مجوده بیاپه بود و لطفا لله بهمه افتاده در کرد آب ماند

پسر بقعه طلع دیکر ما بشم از دعا شم کشر علقم سید خان طالب امانت خان کفته بود لب چالکیر روشناس شد حاکم بندر سورت کشت و دو موضع جهانکیر شاه صوبه دار کجرات بقعه

بقعه مبارز خان سر عبد نا فته صوبه دار جمدا را کشت و چون در انجار سید از دروازهٔ پل نامعلوم شیر کرد ر انجا شد ار اهکوم بقعه با کجد و در انجا شد آنجا آباد کاه شد و سپهداد کشر

تعمیر کوه متصل آن ساخام لوح که انرا اصفهان و عهد حوض کرد ساخت و چون امیر الامرا سید حسین علیخان در بقعه فرخ سیر بر کرسی مسلط شد لوحی چند بنا سازی بانی بسیر عزم ظلم بقعه

وسته مجاهم سیر و لیکن سیر بشیر صوبه بهم نرشته و لوحه بنزدیک آنجا و بقعه پیچ صوبه دخل کفد و در آنوقت مبارز خان بر دو بانو خوش صوبه بهم حوکه مقوم شیم کفد دخل لوحه و چون دو

سا و آنجا بقعه منقوش شده و انرا اصفهان و دو کس رفته در بقعه جشته شاه او ربک ۱۱ رسید مبارز خان انرو بشیر موافقت داشته منقبت بقعه بزار سوار

و خطه عمدا و لیکن بیت و بر شاه اصفهان معاودت شاه چهان آنجا کم و نیاز افت باز خواست زر حاصله از و لیکات مبارز خان بمحمد و دیکه صوبه بالی

و کجرات نوشیر صوبه و کس مجموعه زار تشر کرده اصفهان بقعه بقعه و بیرنه زمان کفرد کس از بقعه شاه بر نام مبارز خان اصفهان کس بندر بنا سازنا مبارز خان بقعه شاه بر عوض بقعه

زد و شاه بر آمده و با تمام نشو بر شاه زاده بقعه و بقعه بر آنجا و بقعه بر کرد لوح بر نام مبارز خان در بقعه سه کرسی نشست و در ۱۱۳۵ با در بقعه آنجا رسید و ابتدا از مبارز خان

بقعه بیش آمد و چیلی نشسته لوح بقعه سپهداد تا ۲۲ محرم ۱۱۳۵ منعطف کرد ر محکا دهنده مبارز خان کشته شد و از زر نثار کس بقعه اصفهان داده و در

گلکونه خنابادو احمد ابادو بیعده دار بقعه سلاطین همچنین کن مرحمین بادشاه و فرزند بقعه جنبی بقعه زنده کرد و دار بقعه و بقعه حسن نامی شخصی بهادر بقعه

منجر از قوم بیرسکه نزدش شاه زاده محمد بقعه و قرب نزدیکی داشت محبوبه و در بقعه نفاق روزی از بقعه معاش بقعه آنجا بهمین

در خواست شفقی و خدمتی نزد که بآن فیاض بابه همین بقعه کاو و دو روز در ادا حوالی کرد و چون شاه زاده با و بقعه در آن زر خواست کند او بقعه انتظار

با بر معاش بقعه قبول نبود شروع بآن کار کرد و روزی در بقعه قبله رانی قبله در زمین بقعه شده مزد و بر حسن را خبر کرد و او بقعه خوان بقعه و بقعه و در بقعه بقعه

چون انظرف را سر کرد و دو بقعه مملو از اشرفی مسکوک طلا و نقره بقعه اما بی انکه دست خیانتی در آن کند بحسن انظرف را بایا پیوسته بقعه

بهمن بر دبقعه بر آنجا داری حسن آفرین کرد بقعه ذکر بقعه بر حسن شاه زاده کرد و دار بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه

خسرو آنجا و سر فراز کشت و بسلک امرا بقعه منتظم کرد و بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه

و عقرب بدر جه اعلی ریس بایا عهد کر کر اکبر بقعه اصلی فائز شوی نام بقعه بایام خود و جزو کر دا تا بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه

جهان بقعه بقعه و زمره خود بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه

نقش بنین ساخت و چون گاه گوی بهمنی مشهور گردد و در آنجا که روزی بسلطان الاولیا حضرت شیخ نظام الدین اولیا و در سر ده روز

در استانه بقعه اکبر آباد بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه

و عرض کرد که سلطان را نشاید که زر آنکه نمرده بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه

اکبر آباد بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه بقعه

www.abulhasanalinadwi.org

لاهور و سکهان

نام کتاب مخفی و معجب نماند که کلمه سکهنه که بر زبان همه کس جاری است مصدر مشتق از مصدر سکهنا نباشد و صحیح لفظ قدیم است و استعمال لفظ
میکنند بجای سکهنا که در هندی بمعنی یاد کردن و بزبان آوردن است و لفظ هندی بر یا به تشدید دال مهمله گذارند و اشتباه میکنند - گویند
که بعهد علم است و چون فرقه سکهان مرید طرفه مخترعه نانک بودند که منقدم الخطه لفظه بنا بر نام مشهور شده اند تصدیق ندارد - احوال اکه سید حسن نام در ویش
صاحب حال و قال بر نانک نام هندی پیرو متوجه بود و ذکر او بسیار میکرد و در اشعار خود بسیار میبرد بر حقانیت و معارف کتب
صوفیه صافیه الهامی صادق و بعضا مبنی بر اقوال بزرگان بر زبان بیان جاری میکرد و اشعار هندی ابیات موزون و مقفی مخصوص بالبنیه مجموعه که کلیات شعر صوت کتابی
پدید کرده و از ادراک مسلمات هر مذهب بهره تمام داشت نسبت مسائل مختلف فیه بهندو چه اتباع اکثر مذاهب اتم توجه آلوف بقه شده ذکر نام آنچه مطلق گیرد نفقه الفاظ و نانک
خود را نانک شاه مشهور کرده اتباع و خدمه بسیار داشت اعتبار و کثرت اتباع او را در عهد بادشاه با بر مبسوط داشت و اتباعش نیز کثرت مورد مظلم داشت و در جلو
نهاده میگویند و مختصر او ضاع فقراء و اجلاف مشتبه او ضاع فقراء و اجلاف مسلمانان هند بلکه در اکثر اسم فقر از این جهت صورت یافته و در جاها سنگت دارند و سنگت
بفتح تمام بمعنی جماعت نوشته خوانند و بکاف عجمی و گاهی نانی نوشته نانک بفتح تمام بمعنی نشستگاه فقرا گویا خانقاه یا صومعه که در فقرای عالم اسلام نباشد از آنکه خواجه
و سنگت و لفظ هندی بمعنی صحبت و معیت ذکر و تعهد در زبان هر مذکر نه که فلان با فلان سنگت دارد یعنی صحبت دارد و بعضی گویند نانک مخفف نانک شاه است

www.abulhasanalinadwi.org

ملک ملتان

چون در قرات سلاطین دیگر بر صورت ... سلطنت ... صورت گرفته ... از ... حاصل ... شده ... نسخه ... ای شما آمده و این حرف بیم است و خصوصاً التواریخ است که آغاز فهور اسلام از ولایت ... در ... و دیگر ... از محمود قاسم ... زمان حجاج که ... ولایت ... از ... سلطان ... نوشته ... و ... ۹۳ ... ۹۳ ... ۹۳

www.abulhasanalinadwi.org

ملک مالوه و مندو

www.khutbahsanaullah.org

www.abulhasanalinadwi.org

اورچها

اجگلن

بهوپال از ریاست و رنگ آباد و دهلی کنیتر از تاج الاقبال موضع است بجنوب بهوپال کاشته آید گرچه خانه خانه نکوست میدانه نوشته از بهوپال

بهون نگر از ریاست و رنگ آباد و دهلی کنیتر از تاج الاقبال موضع است بجنوب بهوپال کاشته آید گرچه خانه خانه نکوست میدانه نوشته از بهوپال

بالنسواڑ از ریاست و رنگ آباد و دهلی کنیتر از تاج الاقبال موضع است بجنوب بهوپال کاشته آید گرچه خانه خانه نکوست میدانه نوشته از بهوپال

بڑودا از ریاست و رنگ آباد و دهلی کنیتر از تاج الاقبال موضع است بجنوب بهوپال کاشته آید گرچه خانه خانه نکوست میدانه نوشته از بهوپال

www.abulhasanalinadwi.org

www.abulhasanalinadwi.org

www.abulhasanalinadwi.org

www.abulhasanalinadwi.org

بهاولپور ...

بیکانیر ...

بودی ...

پتیالہ از ریاست ہر اکھنڈر ریاست ہائے فرخ سکھ در پنجاب واقعست در عمل فرنگ ۳۰ درجہ ۱۵ دقیقہ شمالی و ۷۶ درجہ ۲۴ دقیقہ شرقی واقع شدہ حدودش از شمال ریاست جیند از چار صد و دوازدہ میل و آبادی ۳۴۶۴۳۰ نفوس است

پتنا از شہرہای ولایت بہار است در کنار ایسٹ آرڈر آف دی ریسٹ ایکز ایسٹ آرڈر آف دے اسٹار آف انڈیا — نوشتہ ہے شود و گرانڈ ٹرنک روڈ آف دی ایسٹ ۳۰۶ میل و ۲۱۸ میل از کلکتہ و آبادی ۱۵۸۴۳۰ نفوس است

پرتاپگڈہ از ریاست ہائے راجپوتانہ است در حدود ۲۴ درجہ ۵۰ دقیقہ شمالی و ۷۴ درجہ ۴۰ دقیقہ شرقی واقع شدہ حدودش از شمال ریاست

پٹیالہ از ریاست ہائے پنجاب است در کنار ایسٹ آرڈر آف دی ریسٹ ایکز ایسٹ آرڈر آف دے اسٹار آف انڈیا — نوشتہ ہے شود و گرانڈ ٹرنک روڈ آف دی ایسٹ ۳۰۶ میل و ۲۱۸ میل از کلکتہ و آبادی ۱۵۸۴۳۰ نفوس است

پالن پور از ریاست ہائے راجپوتانہ است در حدود ۲۴ درجہ ۱۰ دقیقہ شمالی و ۷۲ درجہ ۱۰ دقیقہ شرقی واقع شدہ حدودش از شمال

پیسولہ از ریاست ہائے پنجاب است در کنار ایسٹ آرڈر آف دی ریسٹ ایکز ایسٹ آرڈر آف دے اسٹار آف انڈیا — نوشتہ ہے شود و گرانڈ ٹرنک روڈ آف دی ایسٹ ۳۰۶ میل و ۲۱۸ میل از کلکتہ و آبادی ۱۵۸۴۳۰ نفوس است

پیپلی بندر از ریاست ہائے اڑیسہ است در کنار ایسٹ آرڈر آف دی ریسٹ ایکز ایسٹ آرڈر آف دے اسٹار آف انڈیا — نوشتہ ہے شود و گرانڈ ٹرنک روڈ آف دی ایسٹ ۳۰۶ میل و ۲۱۸ میل از کلکتہ و آبادی ۱۵۸۴۳۰ نفوس است

تراونکور از ریاستہائے راجپوتانہ است در حدود ۲۴ درجہ ۵۰ دقیقہ شمالی و ۷۴ درجہ ۴۰ دقیقہ شرقی واقع شدہ حدودش از شمال ریاست

ٹونک

این شهر در ریاست ... عمارت ... نواب امیر خان ... نواب امیر الدوله امیر خان

... جنجیرا ... نواب ... خان

جیپور گرمه آب و هوای جیپور مانند ولایت مالوه است و در تابستان گرمی هوا کمتر از مالوه نیست و در زمستان سردی هوا بیشتر از مالوه است و در ماه پوس و ماگه سردی هوا بسیار است و یخ می بندد

جاوره ایران است و مالوه پرقبه هشتصد هفتاد و دو میل ولایم و آنرا شش کرور پنجاه و شش لک روپیه جمع ... سکه ... و ... و ... و

چرکهری ایریست ریگ بلکهند و فاصله آنرا ۸۰۰ میل راه و اندازه سالانه چهل هزار روپیه نهاده شمارند

ویلیا ایریست ریگ بلکهند و فاصله آنرا ۸۰۰ میل راه و اندازه سالانه یکلک روپیه نهاده شمارند

ویلیاس ایریست ریگ بلکهند و فاصله آنرا ۸۰۰ میل راه و اندازه سالانه یکلک روپیه نهاده شمارند

ولکانیر آبادیست ۲۹۰۰۰ و آمدنی یکلک روپیه

راموپور ایریست در روهیلکهند و فاصله آنرا ۸۰۰ میل راه و اندازه سالانه یکلک روپیه نهاده شمارند

راوین پور ایریست مالک احاطه بهمی است

ویکانیر ایریست ریگ بلکهند و فاصله آنرا ۸۰۰ میل راه و اندازه سالانه یکلک روپیه نهاده شمارند

ریوان رقبه‌ایست بزرگ دوازده هزار هشتصد بیست و سه میل مربع واقع در ایالت آسیر مشهور بجده لکه و بندر مخا بندر اول آن ایالت مشهور بجده لکه و بندر مخا بندر اول آن ایالت مشهور بجده لکه و بندر مخا بندر اول آن ایالت

راجگڈھ ایربیات میں گڑھا لودھانہ کا پرگنہ ۱۱۷۵ مردم و آمدنی لاکھ روپیہ و دلکہ روپیہ و حرکہ جنگ ۱۷۹۳ء میں سکہ پنجاہ ہزار روپیہ از بنگلہ

راجگوٹ آبربیات میں سکہ ایک لاکھ پچاس ہزار روپیہ و پیشکش رانگ بابا نہال سنگھ تا ۱۸۱۳ء بودہ

راج پیپلا رقبہ آں دو لاکھ بست ہزار مردم و آمدنی و پیشکش سنگھ نام دار دکن تا ۱۸۱۳ء عمل حکمرانی بودہ

سنتھ آبربیات میں پرگنہ آں یکصد ہفتاد و پنج میل مربع و آمدنی سالانہ چہار لکھ پنجاہ ہزار روپیہ حرکہ ۱۷۹۳ء آبادی ۳۸۶۳

دوم دامن کوہ یک پشتہ از راجہ ہائے ماتحت و تابع راجہ اشلہ بودہ کہ حکومت سہ پرگنہ داشتہ و در ۱۸۱۳ء راجہ رنجیت بندیلہ دار انجا و حوالت انتقاد عہد نامہ

ساونت واڑی ایربیات میں پرگنہ و راجگی معظم بیست و پنج میل مربع و آمدنی سالانہ سہ لاکھ روپیہ و دلکہ روپیہ و حرکہ ۱۷۹۳ء آبادی پنجاہ ہزار روپیہ اصل

ایں خاندان از قوم ہوسلہ است و ساونت قومیت ایں شاخ و ایں ریاست ایں مقام و واڑی بمعنی باغ است ایں خاندان کہ ہیچ ساونت بودہ کہ در ۱۷۱۴ء

سروی در ایں ریاست آبادیش ۱۴۲۹ مردم حرکہ ۱۷۹۳ء آمدنیش یک لاکھ و دہ ہزار روپیہ و پیشکش انگ در ۱۸۱۳ء ۱۰ ہزار روپیہ بود

سلانہ ایں ریاست در مالوہ یکصد و پنج میل مربع رقبہ و آبادیش ۱۱۴۲۲ مردم و آمدنی سالانہ دو لک روپیہ

سرمور ناہن آبادیش ۱۱۴۲۲ مردم و آمدنی دو لک شصت ہزار روپیہ و پیشکش انگ در ۱۸۱۳ء ۱۰ ہزار روپیہ بود

ستیامئو ایں ریاست در ۱۸۱۳ء از غلام برآمدہ و آمدنیش یک لاکھ پنجاہ ہزار روپیہ است و احاب کمبھات چہل و دو

سونمئہ رقبہ آں صد و شصت و چہار میل مربع و آبادیش شصت و ہزار کس و آمدنی سالانہ یک لاکھ و ہفتاد ہزار روپیہ و پیشکش انگ در ۱۸۱۳ء

سوکیت آبادیش ۵۲۴۰۴ مردم است و آمدنی سالانہ یک لاکھ و ہفتاد ہزار روپیہ و پیشکش انگ در ۱۸۱۳ء

علی راجپور آبادیش ۵۲۸۲۷ مردم و آمدنی سہ لک روپیہ است و پیشکش انگ در ۱۸۱۳ء رانا بنجے سنگھ بودہ

فہند کوٹ امیر ریاست و از طبقہ کھٹای است آبادیش ۹۷۰۳۴ نفوس و آمدنیش سہ لک روپیہ و راجہ آنجا تا ۱۸۱۳ء راجہ بکرم سنگھ بودہ

کمبھات عرف کیمبی رقبہ آں صد و پنجاہ میل مربع و آمدنی سالانہ یک لاکھ و ہفتاد ہزار روپیہ و آبادیش یک لاکھ و پنجاہ ہزار نفوس

جرائم پیشہ بر مجموعہ سوار و پیادہ کہ در ہنگام ضرورت بکار آیند و راجہ آنجا تا ۱۸۱۳ء نظام الدولہ نواب حیدرآباد بود و از ۱۸۱۳ء تا ۱۸۱۹ء نواب امیر خان و لاد و جنگ بعد او از حکام ضعیف

گوات است و در ۱۸۱۹ء نظام خان حاکم کیمبی گردید و در ۱۸۲۴ء او فات یافت و در ۱۸۲۵ء مرہ سر نواب مقتدر خان ملقب بہ نور الدین دباب مسند نشین

کوشش نمود کہ بہ بہتر ولایت بناہ مقام کیمبی رسیدہ و نظام خان کشتہ خاکم کیمبی گردید و در ۱۸۲۵ء انگلوات

کشیر دار الریاست آں سری نگر رقبہ آں بست و پنجہزار میل مربع و آمدنی آں پنجاہ لکھ روپیہ و پیشکش انگ در ۱۸۱۳ء

کوچین ایں ریاست میان ملک ملیبار و ترپاراج رقبہ آں کوہستانی است و در پیش مردم آنجا شاک طایفہ مردم ترپاراج است و پیش طبقہ

کچھ ایں ریاست اکثر احاطہ بمبئی است و رقبہ آں شصت ہزار پانصد میل مربع و آمدنی پانزدہ لکھ روپیہ و نہ لکھ روپیہ خراج

کچھ بھنر در ۱۸۱۹ء آمدنیش سیزدہ لکھ و دوازدہ ہزار شتاد و چہار کس

فقیر راقم گوید بمز در نواح او دو پیر ہموار از گوسپندان کچھی دیدہ ام عمرش ۱۲۰ سال و ہیچ از کچھ شنیدہ دار الریاست آنجا ہیچ

کھیرواڑہ آں ملک را کھیرہ بیچ گویند رئیس آنجا موسوم براجپوت چہارخانی است و بمقوم ترین حکم جام نگھنا پسر چہار الہ سنیدہ آمدہ در کچھ آباد شدند و جام چہارا مشہور

گشتند و علاقہ کہ اینجا دران حاصل کردہ شامل ملک کچھ نمودہ لقب دراولہ نگھنا نہ کور منفصل گردید بصورت کہ جام نگھنا را سہ پسر کان پسر بودند

ازاں ہر سہ خانوادہ پدید آمد جام میر جام راول راول میر را گشت و علاقہ او شامل علاقہ تر و نگھنا شد و جام نگھنا ابن میر نیکنام راجہ

احمد آباد راول را از کچھ اخراج کردہ جام وادر جا نیز مطیع خود نمود و خطاب راوی حاصل ساخت و راو را لقب اول سرکار کچھ بود کہ بادر در ۱۸۱۹ء

کیوتهله رقبه ریاست بیدرجم دارد ۲۵۲۶ کس جمعیت ۱۷ دیه ۱۳۹۳ ف ۱۷۹۳ ف ۱۷۹۳ ف ۱۷

کرده مسند نشین ریاست گردد و زمام اختیار ریاست بدست خود داشته بهیچ وجه پای از دایره فرمانبرداری اعلیحضرت پادشاه جمجاه خلد الله ملکه و سلطانه بیرون نگذارد و همیشه خود را از جمله بندگان درگاه والا شمرده در هر سال پیشکش لایق بدرگاه والا ارسال دارد و در هر وقت که از جانب اعلیحضرت پادشاه جمجاه خلد الله ملکه و سلطانه فرمان طلب صادر شود بی توقف و تامل روانه درگاه والا گردد و در هر وقت که لشکر ظفر پیکر بجهت تنبیه مخالفان و مفسدان بدان حدود نهضت فرماید بمدد و کمک لشکر ظفر پیکر قیام نماید و در هر وقت که از جانب اعلیحضرت پادشاه جمجاه خلد الله ملکه و سلطانه

انگریز بے رہوں گزار و پیشوا را کہ زور دولت سلطانی در مسجد جامع جمع ساخت و فرمود کہ شما شرائط
صلح بشنودہ اکنون بگوئید کہ صلح میکنید یا جنگ آنہا بالاتفاق گفتند کہ صلح کردن مناسب است
روز دیگر لارڈ کارنوالس بجلوت مخالف اطلاع عہد دادند و ہر دو فرزندان پیشوا با لباس مکلف و رسم
بجواہر آراستہ پیش رفتند و لیک ہمراہی اطفال عرض کرد کہ امروز تاجپوشی شہزادگان و فرزندان اقوام
بودند و اکنون شمار بسیار رسیدہ است لارڈ موصوف بمجرد پیدا شدن متوجہ آنہا در قبلہ مدار آن تصویر از نگارخانہ
دور ستونہا نقش کردہ و آن حالت نمودہ کہ دو لیک شاہزادگان بحضور گورنر انگریزی مشرف میگشتند حاجب خطاب
نمودہ کہ در نفس ہمانوقت کہ شرائط صلحنامہ قریب بکمیل بود کہ پیشوا بعہد سلسلہ تیرہ و چہار حالت کہ انگریزان آنحضرت را
گرفتند کہ پیشوا از ملک گریخت و بانگلیز پناہ آورد بعد دست کشیدن دوئی را نقش کردند و آخر فیصلہ شد فرزندان پیشوا
فرستادہ شدند در روز آمدن انہا انگریزان سہ کرور روپیہ سرکار کمپنی انگریزان اصلح کردہ بعد پیشوا و نظام حیدرآباد
از ملک دادہ بعد در ۱۷۹۹ء پیشوا خلاف انگریزان با فرنچ عہد و ثبات بست بانظام و مرہٹگان در زمان شاہ
والی افغانستان ساختہ باتفاق الشان خواست کہ انگریزان را از ملک ہند بدر کنند خون لارڈ مارنگٹن باد لرزہ در
عہد جہانبانی شور خطرناک آمد برتب پیشوا بہ یکماہ جواب درشت نوشت بہ بانظام فوج انگریز بکمک
بسرحد حیدرآباد رفت پیشوا بطیار کمج کرد و در اکاذ فوج انگریز شکست خورد مجبور دکن بیشتر فرار
بعد خواستگاری دخل کنندہ انگریز مصالحہ بعمل نیامد تا انگریز بحکمگاہ لشکر خود فوجہا آوردہ
بعد دیگر لشکرکشی مرہٹہ با تنگنا متوجہ دہات لارڈ اقبال از دور و بر تاختہ بعد چند روز بقلعہ بسین محصور
دفعتہ قلعہ مفتوح کرد و در ۱۷۹۹ء شوکت شہ کوہنہ دکن از نقطہ روم خط رسیدہ او را سلطان خود

ناگود ملک برمی متصل نیپال کنیه دیگیمل کنیه واقع دامن ریاست چاده گروه ملکه اردو رقبه آنچه صد پنجاه میل مربع و آبادیش هفتاد و شش هزار نفوس

شصت و نه کس حرب ۱۸۴۳ء آبادی سال ۱۸۴۴ء آبادی ۱۸۴۵ء آبادی ۱۸۴۶ء آبادی ۱۸۴۷ء آبادی ۱۸۴۸ء آبادی ۱۸۴۹ء آبادی ۱۸۵۰ء آبادی ۱۸۵۱ء آبادی ۱۸۵۲ء آبادی ۱۸۵۳ء آبادی ۱۸۵۴ء آبادی ۱۸۵۵ء آبادی ۱۸۵۶ء آبادی ۱۸۵۷ء آبادی ۱۸۵۸ء آبادی ۱۸۵۹ء آبادی ۱۸۶۰ء آبادی ۱۸۶۱ء آبادی ۱۸۶۲ء آبادی ۱۸۶۳ء آبادی

حیدرآباد دکن این شهر از آبنیه قلب سلطنت است کراول نام مشوقه محمد قلی ساکن مقی نگر موسوم گشته اسم سابق آن بهاگ نگر بود ۱۰۱۸ ناموآباد بشر در سنه ۹۹۳ در دکن بنگذارده کرده بعد در آن دار الحکومت قطب شاهان سمت گشته ۱۰۸۳ بحیدرآباد موسوم گشت آن گوه تیوانست کرار آن تاناشاه با اورنگ زیب عالمگیر مقابله و مقاتله کرده لشکر عالمگیر در دامنه کوه بعد از سه شبانروز محاصره و شصت توپ سلطان

این جانب فقیر راقم حیدرآباد بتاریخ غره محرم سنه ۱۲۵۹ از عهد محمد قلی قطب شاه این شهر در حکومت قطب شاهان دار الریاست اصفهانیه حکمرانان حال است و در حال قیام این شهر دملک شنیده بجمع ۳۰ دیهم صوبه دکن ماتحت این خاندان است بجاگیر جن در انعمال ۳۰ پرگنه اتفاق قیام افتاد و اضلاع و مرکبات معقوده آنان الکلک قلعه گلکنده در عرض ۱۷ ضلع نلگنده ضلع ناگرگرنول ضلع کهم ضلع ورنگل ضلع ناندیر ضلع بیدر و دیگر ضلع نلگنده ضلع ناگرگرنول ضلع کهم ضلع ورنگل ضلع ناندیر ضلع بیدر و دیگر

رایچور لنگسگور شورابور سمت شمال مشرقه پرگنه بیدر اورنگ آباد و در ضلع مدرک شده پرگنه نام قلعه است نلگنده تلمچاپور مدرک ضلع پرگنه واپس پاتوده پنچایت دار استون ضلع ناندیر پرگنه دارد دیگلور موتیرد یعنی قندهار ساربار بهینسا موضع اردهاپور بسمت شمال ناندیر پالم ضلع بیدر شمر پرگنه دارد و در حال راجوره اودگیر آدونی کوبیر کارنیگی اوراد ضلع نلگنده نلگنده دیوگنده دیلگنده دیول پاتی سرپاپیته پنج پرگنه دارد ضلع ناگرگرنول هشت پرگنه دارد گونوا گورتله دیوگنده کویل کنده نارائن پیته ناگرگرنول گمشتل چرچلا پالمور ضلع کهم ده پرگنه دارد کهم مت پالونچه درنگل پرگال ورونا پیته کندی گنده مهبوبه پاکهال آتونا کارم چریال ضلع ایلگندل هفت پرگنه دارد ایلگندل گجویل پلاس نلگنده حسن آباد گورتله چنتو-

ضلع اندور دوازده پرگنه دارد- آدلور اولا تمل آرمور پلاتی پیته پلوی پنچگلنده پانواڑه اندور ایلاداد سرپور ثانه در ناتیگنده راجوره ضلع مدک پنج پرگنات دارد آدونی نیکمال راماپم پیته کلب گورگ مدک ضلع ظفرگده شش پرگنه دارد ظفرگده چنچولی ستیرم گورگنل لهاگانون گورگنکال ضلع رایچور پنج پرگنه

دارد رایچور دیودرگ آنپور مانوی برگره ضلع لنگسگور کردای کانوجم اکبر ایست چهار پرگنه دارد گشتی سندهنور لنگسگور ضلع شورابور چهار پرگنه دارد شورابور اندولہ شاهپور دیگانون ضلع پرگنه شش پرگنه دارد پاتهری پرگنه چنچولی اندولہ ضلع بیڑ استی آنبه جوگنی کردای کانوجم اکبر نری آب پاتردہ دیوری پرگنه بیڑ ستر پرگنه دارد ضلع اورنگ آباد بیجاپور کهنڈار پور کهنڈار پنچن جالنه انبڑ سوتونڈ مفت پرگنه دارد- رقبه ایلک لوند و بیجاپور بمصرف دهفت بیل مرهم است و آمدنی آن یکصد کرور روپیه دلتوله دوکرور روپیه

در راجه گدوال پانزده لک روپیه خراج میدهد و اوراب است و ملک فرنگ و ترک کلای می باید هر سال دشمنان ناکپور و حیدرآباد احاطه مدرس و عرصے احاطه مینماید است آبای آن کمتر دیده اند حرف است آبای این خاندان کرکت ارزوی دارد و سنه آمد عابد خان المخاطب به فیلخانه صاحب نامی گذرانیده که وی شیعه لعنی است نسبش بدو پنج تا بحضرت امیر المومنین ابوبکر الصدیق رضی الله عنه منتهی میشود گفته- عابد خان خواجه میر اسمعیل بن میر آقا عالم بن محمد عالم بن صدیق علی بن شیخ محمد موسی بن محمد مسعود بن شیخ حامد بن شیخ فتح الله بن شیخ فتح الله بن شیخ احمد اول ملقب بسمت

بادشاه که دوران زمان با مضاء احکام مختلفه موجب غیاب رکینه خاطر گردیده خاطر کبری مسرت اندوز نشده و به مجرد آنکه از خانه زاد استعفا نقاوت یافت که از سید شهاب الدین عهده اعلا رتبت بخطاب شاه نواز خان سلام کنان محمد امین خان صوبه دار بالا گهاٹ شده وقت حضور شرف دربار یافته و بخطاب شهاب الدین خان بهادر کلف گردیده آمد و شد خلق عظیم در آن لشکر افتاد و واقع ۱۰۹۳ھ لیب بقدوم موکب شاهی همایون از پرگنه خلافت برای تنبیه متمردان آن نواحی غایبانه دار و غلی گزیده واران یافت و به بانتبش سید اوغان لشکر انجام آنجا نشت با موشه بهدر بسال بادشاه ۱۰۹۴ھ بجانب تسخیر قلعه رام سنج تعین فرمود و در انجا وقیقه از دقایق حرب و قلوکوش نی نمود مرکز راست ل چون قلعه دار انجا جرئی و کمار بعد در آخر هفته مفتوح نشه و بار دیگر غنیم را منکوب و منخذل ساخت در ۱۰۹۵ھ بخطاب غازی الدین خان بهادر سرفراز ملنده گی یافته و واقعه ۱۰۹۵ھ بر سر قلعه راهیری که ملجا و سنبهاء هرمه لقب متصرف شده و تا بتش زنی و دیگر مساعی جمیله جانبک وجد ال سرداران کفار بلقب شاهنواز خان خلعت یافت و دفتر نمایان حال ساخت و بکلیه دی آن کامیاب نشته بخطاب فیروز جنگ و عطیه نقاره بلند بایگی یافت و آنچه وقت محاصره بیجاپور بر فرق شاهزاده محمد اعظم خطاب علیه بهادر شاه نامزد گشته بخطاب شیخ الاسلام بر منصب قضا سرفراز گردید و انبر تر قی او لینش بعد پس در اواخر عهد شاه جهان بادشاه هندوستان نماند از بیگاه خلافت بخطاب رهنمای دین و راست سر دار آستانه ای اسکر متعین گشت مشارالیه با بنجاره که در عرف تانگ زمیدار بیدر شهور است سر دار آستانه ای اسکر متعین گشت مشارالیه با بنجاره که در عرف تاجران غله بسهولت ذکر کرده با غله کثیر و جنس بسیار متوجه عسکر شاهزاده شده از اتفاق حسنه در انجا و راه خبر رسید که مهره و نانک

میر قمرالدین خان مخاطب بنواب خانه‌دوران خان آصفجاه چین قلیچ خان بهادر فتح جنگ وزیرالممالک

از ربیع الثانیه بالجمله فرصت مراودت مواد شفاعت نیافت و در هفدهم ماه محرم شهید تاریخ گفت نوگرهی آفتاب فتح الاکبر همه از مشهور سال شاه هفده رفته

ولایت محی الدینخان مظفر جنگ چون نام جنگ شد مظفر جنگ که در لشکر نامور جنگ مقدم بود خوشه از ناکرده ۱۱۶۵ سمند توانائی نشست

و حیدر جنگ صاحب اختیار سپهسالار عمدهٔ الملک گردید و مسرور شد اما افغانان کشند گان نامور جنگ که خونهم شرنگ انبوه دولت بودن بخواستند انرا بطعام شیرینی

دکهن بزنگاه یاسخان خان و مظفر جنگ قتالے رو داد و بردیسه ان بمرد و افغان قتل نواب کرناتیه معدوم شدند و آرزوی دل مازد از خرشه

از دوماه نگرشته سید محمد خان صلابت جنگ دی خلف سیومی نواب آصفجاه ۱۵ ست و بخطاب صلابت جنگ متهاز شد و عدهٔ الملک گردانند

سوبهای ایالممالک و بوقتل مظفر جنگ راجه راگناته داس رو دکر انتظام او مشغول گشته و رباطه مرکوز و کیل مطلق او شده بکام قوم فرانسیس ۱۱۶۵ ایل ساخت و راجه بایدو سنج دیگر ۱۱۶۵

توات تینه بالاجی الاوا را بکرک برآمده بمقام کرنا تاز رو آمد و بدو بهام لکا پر نزول رفت و بهمراه دیوسر کرنول کرفت امارکر نولیان برصرف داشته محمد علیخان و

نظر علیخان اسیر نزد صلابت جنگ بود بکشته و امیر الملک کمبد را آباد رسید شهر و قلعه کلکنده بدو بتصرف در آورد و الوار نامور کرنا تاور یا همچیه لعبد و در وقت

ختم توانی ادکر آباد جرو تے که خزانه بدو نوجی سیند بیاد ۱۱۶۵ پونه ۱۱۶۵ ارسراه تاراج برده لقلعه طلبد شهر را دل فی خوف خت پس بر سر احمد نگر لشکر کشاد

متوجه پرزشه بالاجی بانجاه هزار سوار و چرار مقابل شده و دو از دهم ماه محرم ۱۱۶۵ حمله آغاز کرده سیاه دکهن را اسلام صورتی شاعت نموده مخالف را جنگ کنان تا پرنه

و از آنجا بر ملک شرجه پیش ایلغار زده خاک سیاه کردند و در ضبط جنگ زنان لشکر چاکنه ستیاناشیار را زتوپ و لفنگ بمرده حضوصا چهار دیم محرم که خوف ماه بعد

و کفار بحوصله نشتر در لشکر شوخن زدند و لشکر ایلغار نموده سوار و پیاده سهیم خسته بالاجی زاد که هم در کار بدیهی تو بهمرد و باحظه سر و پا بر سه بر اسپ بی زین سوار لشکر

راه فرار کرفت و رخت و آلات طلائی معروف پیشش و غنیمت اسلام آمد آخر صفحه ۱۱۶۵ و نواب سوکبه را آمد و دو اقوه سبزه و چهل الاولی ۱۱۶۵ راجه راگناته بکار

کشته شده و بکار کرنا لود راگ مطلق متوقف کشت و همه سی بزرگ و دکش رسید و خاک لکاشته آمد و در شهر ۱۱۶۵ ماه صفر موسی سوبه کلبرکه از زکر الدوله

تعلق داشته تغیر کنی شده و منصب و کالت لصمصام الدوله بهادر خان هنوار خان دهانیه و او جهار سال اسم انجام جهام راست کرده و بکر انجام دلده و کی کرش کوش

مرتظام علیخان از برار آمده لب جنگ ۱۱۶۵ معطلک شده و حمله آن سنصب کرفت و بازنام و کالت بر دکر اشته بر چار نده بدیه خوشی کرفت و حیدر بدیهه

سفر کنان شده همه ریش بالاجی بانقام جنگ بلقه برخاسته برادر بنک آباد بتاخت برنظام علیخان نواب ۱۱۶۵ بجرات او رنک آباد و کراشته خوه نه

لب جنگ بمقابله بالاجی برآمده داورا جنگ کنان تا سنه کیر و کرسه کروی او زنک آباد دات برسنید لاه و رهان برکنات اوصوبجات

دکن او را جاکر لب و عنیت بکر ربیه داد معاملت کرد و تیقنه خواه از انمالات برداشت و بدرار ریاست او رنک آباد معاود نخه حیدر جنگ

مدار المهام عمدهٔ چکی سوبهای برار لشکر سرشار لشکر بر امور ریاست مختار کل لعهد اکنون بمراحظه چیره دستی و پیشرس لعون مرتظام علیخان

بنیه لشیده در فکر اوانتظام و باتفاق ابراهیم کاردی تمام فوج ملغوم مرتظام علیخان را از دی برکنانیده رفتن عهد بملک حیدر و شنخ اکبر و پیه

تحوا سپاه از خزانه چود و لد نظام علیخان تنها جانب سپهر صمصام الدوله مقید کشته از هر دو جانب خاطر جمع شت بدان انجه خلوت کرد نظام علیخان کمبیله صوبه دار

حیدر آباد را نصیر جنگ فرستاده و رقلعه کلکنده را نظر بندی نشانده و خطه مانشکری سپهسالاری پرداز ریاست پاینه لاکر کرد و کفایت باجمله چون در سبوه رمضان ۱۱۶۵

آن سنه باراده کرده داشت و لصف الثانیه بکمبت و حیه بدیرنظام علیخان آمد نظام علیخان از شنیدن تملکون ضمیر شر اکاهی فیه بکام انکه علاج واقع نکرد

و قوم باید کرد خاطر نشان کرده لجه بمیکرد آن پایاک طینت آمد وی کمیله رفع ضرورت برحالت حیدر جنگ غافل از قضا با نظر داد لی نظام علیخان همدرد

طبیعه خرامان بود که ملفوظان قابو یافته از کمین بدر جسته بیک حرب و ضرب از سر فتنه آمائیش سبک ساخته و سر نظام علیخان برآسب

نشسته چون باد از لشکر جان لقان برآمد مردم لوکنانه فرنک چون لشکر لوند کمرانی ماندند و بر کاه نظام علیخان و دو تیر اران لشکر بر

فرشت حیدر جنگ و اکوبه عمدهٔ الملک موسی لعفر نشسته بیش موشر تاخته در پے لقصد کار و تماشا کر داقوه طلبان برآمد و ناحق صمصام الدوله

که جانبخا معتقد لبعد بقتل سانیده دیگان مرفت بر اکر دنیه لشکر از ان عمدهٔ الملک لب جنگ کمبد برآمد رفته و نظام علیخان لبوهر با بیجو رفت ابراهیم خان

کاردی که با عنوار حیدر جنگ رقیب نظام علیخان کزاشته لبعد باز حاضر شد نظام علیخان در سوار اور بر با بیجو رفت آمده از اهل مصاحبه اش

نزد مصاحبه ملک بیجو خاندکرد و بشدت مصلول مغلوم و لعهده سپه اسه بمرد و نظام علیخان غنان عزیمت لبوه ملک برار تافت و در قصبه صلابت جنگ

و ابته او باجانو جی لشکر اکهوجی بهوسله صحاصلدار برار محاربات رو داده آخر صلح شد و عازم حضور لوان صلابت جنگ شده در نواح حیدر آباد ملاقات

دست لعهد و میان برسر ایراث نزاعی پدید آمده سر انجام لزان نظام علیخان متقلی شده ولی لشکر حیدر جنگ بر صوبه برار و ملک

همه هم الاولی ۱۱۶۵ طرفه فتنه پدید شد لتفصیل اجمالی آنکه احمد نگر از مدت مدید بر ملک نظام علیخان متقلی شده و ملک برهان

سیاد کا بعه چیکه لقب جنگ بانوا لیان مغلوم آنجا لشکر کرده بر ملک نظام علیخان تاخت و بعضی از ملک را بتصرف در آورد و بعضی

احمد نگر نام قوم جنگ جا لکر دنه نشوش فرستاد و سیاد خان انجام نشانخته بجواغ عصف لقوه او بر آمد قوم جنگ غنیمت بارده شده و اعل قوم

مانعت نزکس قتوه و مقابل لبشر بوجود آمدن بوش لاچول قوم جنگ شده لبوه مستعد لقتال کشت و بوقوع چشش نواه و بر کار انجه کرده دران حمت

از کروه چشمه زاده و خته نا کاه در رسانت لشکر نظام علیخان و قوم جنگ با بیه مطلب مایل از معاندان سیاد خان اندیشه بر هم میکرد

آخر بلغو خوف و طمع جاکیر قدوار السپه شیو بهاؤ مرهته سپرد و همدرین سال بهاؤ مذکور خیال غازی در دماغ نخت که اهل اسلام از دکن بر کنده داوالملک

کارناتک را کوازاراذل دوسنه کرفته قوم فرنک و قواعد دان لبودسان تو پخانه داشت لوازم حمله لاولی ۱۱۶۵ از پونه برآمد

و با نبوه کثیر و سواد اوکیر مقابل فوج اسلام کشت فوج غنیم شصت هزار سوار داشت نواب صلابت جنگ و اد بر نظام علیخان کمکه رادکیر فوج مرهته

کرد و ها رو رونده و شب و روز با نوبت ها و حمله کوچها کیر جنکیده تا اکه سپاه اسلام از کوچها تو انز و حمله شش لبسیار از انسان کشته شده آخر اهل اسلام بشم

جمادی الاول ۱۱۶۵ از بخره تو نجانه اصدا برآمد و بر کرار دره و کوه انواع غنیم چون بران بر نشسته و آتش کار زار را کلکون خلعت تقویت چنان داد و تیر و لوله

که از کشته ها می نفاس لشته ها برآمده و از اعلام ابراهیم بازده چهلو بدست آورده و کردی و هار و بر سانیده نظامیان انه لشته نه کرا کر انجا

همه ها رو بر سنده بفوج آنجا بوسته مارا به شنوای انکشته نظام انجا بود جمادی الاخر سنه ۱۱۶۵ ابراهیم خان با جمعیت جمعی کثیر بر فوج اسلام تاخت چون

سپاه دکن لبسیار لعده و اشان نا نزک کر بیشتر از دو سه هزار نبا شند چشم زخمی بر فوج اسلام برسید و مصلول روز دیکر لب مقاومت در چیده صلاح در

ابن صلح جاکیر نصف لک روپیه از محالات صوبه بیجاپور و برسول کنکاره و تحفه صوبه بیدر و قلعه دولتاباد و قلعه اسیر کرن قلعه ماهور

کرهیکه ازانجا بار کشت سلاطین بیجاپور کرفت تا لبسیاری از جاکیر خاصه و جاکیر اتراد منصفه ۱۱۶۵ بتواه برده در آمد غیر از صوبه حیدر آباد و لبضی از محالات برار و لبضی از صوبجات

و قلیلی از عهد رهاز لقوف آصفیه رفت و این حادثه عظیم در شعبان ۱۱۶۵ بوقوع انجامید و للعجب ذکا کاردی خصم اسلام کرفت حضر لبسیار حیرتی از قوت

سال سابق تاریخ رقم کردند کار رفت احمد نگر و ملک دکن سچون از رفتن چه غم ملک خرخواهان دلتنک لبوه بدست دشمنان میزدند خاطر جمع و در لبوتاباد

قلعه جات نمیکرد و قلعه دار آنجا یک لک روپیه داد و چند مرته مرهنگان را لبسیار کرد و بوبا یوسه از ننگ دوازدهم ماه رمضان ۱۱۶۵ بوضع قلعه لبسیر و مرهنگان

بنگاه فرمانده و شاه اسلام کار فرکرفت برتکمیل فرمان نقد برفت و بیرخرد سال تاریخ او رقم زد عجب حصن آسیر رفت — الغرض مرهنگان لجواب

مزوره شه قصه لبسیر همه دستان کردند کیا موجکار بازآمد و بهاؤ با فوج شاه لشکر و توپخانه بلشکر فرنک بقصد احمد شاه درانی لشتاد و چون مورلبو بر کنار

بهاؤ بر او بالاجی رو و سواس را و نبرد بالاجی سنه لشش لونه بر دو کشته شدند و تمام توپخانه و مال و متاع انان بدست درانیان رفت و ماه محرم ۱۱۶۵

سنه ایله لظهور رسید و بالاجی کرد و کس نوبه بیجاپور که صفیر آسیر کرده بود بیاورد و بانیسیر کنکاره و در انوقت بیمار کشته و بهمراه

کرد و اخم بر دل ارزق لم ۱۱۶۵ لبعد فرصت ۱۱۶۵ لشکر رفت دله و با ابراهیم صلابت جنگ بر زرد و ها و فوج بهمراه و سوار از دیک الملک کوچ

ما صفای ایجیز ما دسو راد و در کهنا نه را و با لکری صمکش و توی را از پونه حرکت کرد و در دهنه انش لشکر کرفته و مقابل بین الجیوز و دله

رانزک زد و خرندی ما آوز نک اما دشیر آمد نظام علیخان از احوال و اثقال زواله داد و بکمال ۱۱۶۵ کراشته لبست و سیوم ربیع الثانی سنه کیه

www.abulhasanalinadwi.org

نواب نظام الملک آصفجاه نظام الدوله میر نظام علیخان فتح جنگ

نواب اصفجاه نظام الملک فتح جنگ سپه سالار منظم الممالک ارسطو زمان میر محبوب علیخان بهادر

کابل

نظام الملک میر تهنیت علی نظام خان افضل الدوله بهادر

ذکر دوم و کیفیت تعلقداران اودھ از نوبیات ہند — و ایں فہرست در ماہ جون ۱۸۵۹ موافق ذیقعدہ ۱۲۷۵ مرتب و خاتمہ یافت

الف

الوپکھ دیز واقع ضلع بکھیر از بلوہ ۵ کوس بسمت مشرق صدر تعلقہ پورہ سرکار اودھ در مہال ۱۲ بمالگزاری سیدہ و رابطہ موروثی است نام مقدار اندیکرم سکہ قوم سکہ تومش پلوار از

اموا پور در تعلقہ مہسم و دیگ پٹی است بمالگزاری ۱۲ اقوام راجپوت و نمبر ہجرت دربار (۲۱) و اندکل تعلقداران ضلع ۱۲۰ است

اکبیاری و جرئی در پرگنہ لوزدہ موضع مسلم در ملاقہ جرئی دست پنج پٹی در ضلع بارہ بنکی بجمع ۲۰۰ پای و بقبضہ محبوب الرحمن و عنایت الرحمن است و چہار موضع مسلم دست پنج پٹی در ضلع فیض آباد بجمع ۱۲۰ بقبضہ عبد الرحمن و فضل الرحمن اقوام سخ است لہ امیدہ مالگزاری سہ سالہ کل مالگزاری اعتماد ۲۰۰ پای است بمد نمبر ہجرت دربار ۱۳۰ — است

امیر پور در ملاقہ ہفت موضع مسلم دست پٹی در ضلع بارہ بنکی بجمع ۹۰ و ۳ پای مالگزاری سرکار بقبضہ شیخ محمد عاشق و نمبر دربار لوزدہ است

اگھیا پور موضع مسلم در ضلع بارہ بنکی واقع مالگزاری ۱۲۰ بقبضہ مقصود رام سکہ قوم امیٹھا نمبر دربار ۳۳۷

اورنگ آباد بشش مواضع مسلم در ضلع سیتاپور بمالگزاری ۱۲۰ بقبضہ مرزا محمد علی بیگ است و نمبر دربار ۱۱۳

اوچاگہیڑہ موضع مسلم دست پٹی در ضلع سیتاپور بمالگزاری ۱۲۰ ایضاً منسلک علاقہ مرزا در پور بقبضہ رگھبر دیال سیٹھ و نمبر دربار ۱۳۵ —

اکبر پور سہ دشت مواضع مسلم دست پٹی و حصص مواضع ۳ پٹی در ضلع سیتاپور بمالگزاری ۱۲۰ بقبضہ نواب علیخان ٹھاکر قوم گوردیہ مسلم است و نمبر دربار ۱۶

الوا بست و شش موضع مسلم و شش پای بابت الوا و چہارده موضع مسلم دست پٹی باجہ لہیر لودر ضلع ہردوئی بمالگزاری ۱۲۰ بقبضہ ٹھاکر صورت سکہ قوم نیکوی است و نمبر دربار ۳۳ و تعلقہ است جمیع دوسہ لکھ روپیہ

آصف پور را موضع مسلم در ضلع ہردوئی بمالگزاری ۱۲۰ بقبضہ محمد جواد و عساکر اعسار و ابرار علی تومسہ است و نمبر دربار

آول تحصیلی دہ علاقہ و کھنڈ حصص دو مواضع مسلم و پانزدہ پٹی بمالگزاری ۱۲۰ بقبضہ محمد یوسف و محمد یعقوب و محمد اسحاق و محمد اسمٰعیل و محمد اسرائیل و محمد ابراہیم و محمد اسحاق و محمد یعقوب و محمد اسمٰعیل و محمد اسرائیل و محمد ابراہیم

آلہ دیز واقع ضلع کھیری از بلوہ ۵ کوس بسمت مشرق صدر تعلقہ پورہ سرکار اودھ در مہال ۱۲ بمالگزاری ۱۲۰ بقبضہ راجہ مہاراج بخش و راجہ مہیپ بخش و راجہ مہیپ بخش و راجہ مہیپ بخش و راجہ مہیپ بخش

اسمٰعیل پور سہ بیست موضع مسلم و دست پٹی در ضلع سیتاپور بمالگزاری ۱۲۰ بقبضہ محمد اسمٰعیل و محمد اسحاق و محمد یعقوب و محمد اسرائیل و محمد ابراہیم

آٹا چہارده موضع مسلم و سہ پٹی در ضلع گونڈہ بمالگزاری ۱۲۰ بقبضہ بابو سگھر اج سنگھ قوم کلہنس است و نمبر دربار ۱۳۳

اترولہ بفتاد و پنج موضع مسلم و ده پٹی بمالگزاری ۱۲۰ بقبضہ ممتاز علیخان راجہ مودود است و نمبر دربار ۴۱

اٹراچندپور سہ موضع مسلم در ضلع رائے بریلی بمالگزاری ۱۲۰ بقبضہ گلبرس کہ قوم کمینوریا راجہ مورد است و اینہا بمالگزاری بشمول جمع حکمدار حسن پور دکھرولہ و حاجی پور و سلطانپور و سلاو و نمبر دربار ۲۷

اماتوان ہفت موضع مسلم و کمی جمع آلہ داد پور (+) بمالگزاری ۱۲۰ در ضلع رائے بریلی بقبضہ افغانان بجہ اول ایضاً قبضہ محمد اکبر خان و محمد اکبر خان و محمد اکبر خان و محمد اکبر خان و محمد اکبر خان

بلکہ علاقہ ہر میو نیز وصہ ملکیت قدیمہ خود آزاد است و شاہی بکسو نہ تنہا روا رکھ کہ از دست بقبضہ چندپور برآورده و جملہ مزاحمان را بعہد علاوہ ہر میو بہ بنی اعمام خود ذوالفقار الدولہ و ذوالفقار الدولہ خان عبد الحکیم خان و سعادت خان ہر دو داماد خانہ کور بنصف بر علاقہ قابض ماندہ نہ ایشان بر حصہ سعادت خان محمد زمان خان پسر او شان حاضر شدہ و بدو ایشان نیز لاولدی زوجہ محمد زمان خان قبضہ نہاد و حال موجہ لکھنؤ بہ پسر او تمامی نمود محمد زمان خان در انشاء ۱۰۵ بقبضہ و بر حصہ عبد الحکیم خان کردہ موضع مسلم و از الہ داد پور ۱/۲ محمد سعید خان دختر زادہ عبد الحکیم خان دخل نمود بمالگزاری سہ سالہ ۱۰۲ کل علاوہ

اودیرا سر زده موضع مسلم و علاقہ کسمو ۹ موضع حوالی بیسواڑہ ضلع مارہرہ و لکھنؤ بمالگزاری ۱۲۰ بقبضہ ناگ بیگوان بکسر قوم بھیر نمبر دربار ۱۰۸ —

دکھن خان و مہدو خان و بہادر خان و پردل خان و رحم دل خان و یار محمد خان و سلطان محمد خان و شیر محمد خان و میر محمد خان و ہمہ آنہا بر اقتام خون پیوند و

مستند بجونہ ۱۱ و دوست محمد خان بہ لنبت دگر برادران مستند تر و گرم تر بر اقتام شدہ و چہرہ پشت نمود و محمد شاہ ۱۲ ہر سہ عدد کشش اخراج کنند و

در قبضہ و در گرفت کہ بر آن پرخاش کاران ۱۳ چند قابض قبیلہ آنہم بتصرف دوست محمد خان در آمد تا آنکہ تکمل دولت افغانستان در خاندان بارکزیان

در آمد ۱۴ ملک را بحصہا بالقسم کردہ گرفتند و در حصہ دوست محمد خان غزنی در آمد کابل نیز در قبضہ آنہا آمد و شاہ شجاع الملک مزدا کہ

کہ در پناہ رنجیت سنگھ آمدہ بود رکنت سنگھ بدو اخذ جواہرات دادا کرد و لوزد ۱۵ ۱۸۳۳ء شجاع الملک بر قندہار قابض گشتہ ابا ہمہ

پریشانی و عرف نقود و ضایع کون الاس بچگونہ نوکر بردہ بتاز آوردہ نوشتہ اند ہیچ خانہ بر آن مترتب نشد و دوست محمد خان او را

از قندہار بہر گرفتہ ہند و بجالت تباہ در لودیانہ عملداری انگریز رسید از سرکار انگلسیہ مدد خواست و در ۱۸۳۸ء آماده چون نماسر سرکار انگلسیہ

و رنجیت سنگھ و شاہ شجاع الملک عہدنامہ اتفاق منعقد سہ نہم ماہ حمل ۱۸۳۹ء شجاع الملک در قندہار بر تخت نشست و دوست محمد خان خود حاضر

شد حاضر انگریز اودھ و ہند و ستان آوردند محمد اکبر خان پسر دوست محمد خان بکوہ کردہ شجاع الملک بکمبت و فوج انگریزی نیز تلقیبہا و الوده اشعام

آن وقت پسر از اسراف انگریز بطور پوشیدہ کابل از قبضہ ایشان بالکلیہ دوست محمد خان را سر سامان اجازت رفتن کابل شد و بر دو حصہ

واقع ماہ ۱۸۵۵ء اعلمدہ و صلح آشتی میان سرکار دوست محمد خان بحر شش دار آرزوی عہدنامہ بست و ششم جنوری ۱۸۵۷ء الجمن عشر سرکار انگلسیہ

در کابل و سفر کابل در پیش و علوار انگریز مشکور کرد ہشتم جون ۱۸۶۳ء امیر دوست محمد خان را قبضہ کردن بر برات امضال کہ

اُوساہ شہر موضع مسلم و ضلع رائے بریلی بمالگزاری سمت احاطہ ۔ بقبضہ بایوشیو سہای سکہ قوم اُمہیا ست و نمبر دربار ۲۴۹

اُمیٹی در سرراست صدر مہارہ موضع مسلم و جاگیری است در ضلع سلطانپور و زر مالگزاری لکھنؤ ۔ سکہ کلہاس ۔ اول راجہ مادہو سنگہ بقبضہ نواسہ سکہ مہاراجہ مادہو سنگہ بقبضہ اولاد راجہ مادہو سنگہ معاف نیز بمعافی دلم دار ملقب بہ راجہ

اُونچگانون ہم موضع مسلم در ضلع سلطانپور و زر مالگزاری احاطہ ۔ اثر بقبضہ تلوک چند کایتھ است و نمبر دربار ۲۱۱ **اُونا** تانیخ بکسر اوّل و سکون ثانی و فتح ثالث و الف و نون و خاء معجمہ و الف مقصورہ موضع مسلم و دیہی در ضلع ہردوئی بمالگزاری احاطہ ۔ بقبضہ راجہ بلبھدر سنگہ و نمبر دربار ۲۱۲

اُونچگانون ہم موضع مسلم و دیہی در ضلع ہردوئی بمالگزاری احاطہ ۔ بقبضہ راجہ بلبھدر سنگہ و نمبر دربار ۲۱۳

اُوڑیا ڈیہہ بجانب جنوب موضع مسلم ریک پٹی در ضلع پرتابگڈھ بمالگزاری احاطہ ۔ بقبضہ رگھوبر داس و نمبر دربار ۲۱۴

اُون پور یا نزدہ موضع در ضلع پرتابگڈھ بمالگزاری احاطہ ۔ بقبضہ بابو سورجپال سکہ بگچوریات و نمبر دربار ۲۱۵

اُنّو شہر موضع مسلم در ضلع پرتابگڈھ بمالگزاری احاطہ ۔ بقبضہ لال بہادر سنگہ بچگوتی است و نمبر دربار ۲۱۶

اُنھگوان ہم موضع ریک پٹی در ضلع پرتابگڈھ بمالگزاری احاطہ ۔ بقبضہ بلونت سنگہ کنپوریات و نمبر دربار ۲۱۷ **اُمری** بہ امراریع موضع ریک پٹی در ضلع پرتابگڈھ بمالگزاری احاطہ ۔ بقبضہ جگت بہادر سنگہ راجہ مودھ ملقوم بگچوریات و نمبر دربار ۲۱۸ **اُمانمو** موضع مسلم در ضلع پرتابگڈھ بمالگزاری سمت احاطہ ۔ بقبضہ جگت بہادر سنگہ راجہ مودھ ملقوم بگچوریات و نمبر دربار ۲۱۹

اُنّاؤ موضع مسلم و دیہی در ضلع لکھنؤ بمالگزاری احاطہ ۔ اثر بقبضہ مرزا جعفر علیخان قوم شیخ است و اس نقد ۱۱۹ **بہمٹہ** بیخ دیہہ از علاقہ بہٹہ و سخت در علاقہ دھوندیہ جلد دوازدہ پرگنہ مسلم در ضلع لکھنؤ بمالگزاری احاطہ ۔

سلیم پور ۳۰ موضع ۲ پٹی در لکھنؤ دارالاوزام بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

ستر کہہ ۱۱ موضع ۲ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

سوہیل پور ۱۲ موضع ۲ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

سید پور ۱۲ موضع ۲ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

سکندر پور ۲۵ موضع ۳ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

سورجپور ۲۵ موضع ۱۴ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

سروہ ۳۰ موضع ۱۹ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

سوا کنور ۳۳ موضع ۲۹ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

سرون ۹۹ موضع جمعی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

سمن پور ۱۷۱ موضع ۲۶ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

سیم پہاڑ ۴۳ موضع در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

سگانون ۶۸ موضع در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

سیون ۱۶ موضع ۲۵۱ در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

سلطانپور ۲۰ موضع ۳ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

سیف آباد ۸۱ موضع ۱۱ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

سوجا کر ۳۵ موضع ۱۲ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

شہاب پور ۱۹۴ موضع ۶ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

شاہ ملو ۲۰ موضع ۳ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

شمس پور ۲۴ موضع ۲ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

شیر کوٹ ۲۰ موضع ۳ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

شیر پور ۲۰ موضع ۳ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

شیر گڑھ ۲۰ موضع ۳ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

شیر آباد ۲۰ موضع ۳ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

شیر نگر ۲۰ موضع ۳ پٹی در لکھنؤ بالکرار ی لوئے ۔ ملکیت ابوالحسنات ۔

**شیر پور

گاف

لام

میم

نون

گڈری ۱۷ موضع در سلطانپور جمعے ۵ ۱/۲ ۱/۲ ۱/۲

نورپور جیت بالگنڈ چہاردہ مرضع دوپٹے در ضلع ہزارہ گنڈ بمالگزاری صمماعہ بملکیت راجہ مولود

الف ڈی نمبر ۶۶ ۴ مورخہ ۹ مے ۱۸۶۶ء چیف کمشنر پنجاب قوم سوم نمبر دربارش (۳۱)

نرولی سے چہار مرضع مسلم دسبزدہ پٹیات در ضلع بارہ بنکی بمالگزاری صمماعہ بملکیت سید ارشاد حسین است ونمبر دربارش ۴۰ انرون پنج مرضع دوپٹی در ضلع گونڈہ

بمالگزاری اعمالہ بملکیت بندرائن بیگونتا بر ہمنے است ونمبر دربارش ۴۸ ۲ نرندر پور

سے مرضع بہادر گنج نقش مرضع در ضلع راے بریلے اول بمالگزاری صمماعہ بملکیت

ودوم بسیج اعمالہ بملکیت حملہ بمالگزاری ایں قلعہ اعمالہ بملکیت مورونے بمالگزاری اجمیر بمالگزاری ۴ ۲

اکنون در تصرف وملکیت بنکراس در بادکنور بوہ کہارکنبانہ سالی قلعدار دہمالگزاری چتیرہ ۴ رے سنگرعرف درگاگنج

پسر اجمیر بمالگزاری قوم بہبرات ونمبر دربارش ۱۳۶ اعمیر منوکولا نقش مرضع در زاری بریلے بسیج صمماعہ

وجلال پور موئی حصہ ۴ مرسیج اعمالہ ۴ مراجمیر للعمم بملکیت ۴ مرا در بملکیت ہنگرائن اودی ناتہ کنور

قوم بہبرات ونمبر دربارش ۳۸ یعقوب گنج یک مرضع مسلم در ضلع بارہ بنکی بمالگزاری

اعمالہ بملکیت مسماۃ بی بی مہری بوہ سابق دیوان کشن کنور سکھہ بمبر ۲۴۰ ۔ ۔ جسمہ ابن علاقہ قوت

در صد دے است در ضلع دوازدہ اضلاع ملک اودہ واز رہنماے اقتصادی ہفت ریاست ہاے اہل اسلام

باقی بنقوش معہود دیوریس زاند

باب سیزدہم از تذکرہ دوم دفتر اول

در ذکر شاہان حصہ شرقی بر

سلطنت چین

چین وجاپان ... اوبان اخبار ماضیہ وناقلان آثار پارینہ کہ از اسلاف خود

سینہ بسینہ روایات معتبرہ دارند کہ براین حکایات راچین برشتہ بیان کشیدہ اند کہ در سرزمین مشرق

غریب تبت بزرگ بادسطآن یاگبر ودو نواح دشت گوبی برزمینکہ در شمال کوہستان جمالیہ وہشت خانق

پیمال بنیاد وجد آدم باجلال افگندہ ودریناب میان اہل وہر وحکماء دین پرور مباحث تحریری وتقریری واقع گشتہ

بہ ثبوت رسید کہ آنچہ در کتاب آسمانی یعنی توریت مقدس از آفرینش نوع انسانی درعرض شدہ نشر در طوفان

نوح علیہ السلام ودوبارہ معمور گیتان در دامنہای چارکانہ کوہ ارارات نوشتہ صحیح ودرست است بایدہ است کہ

ہر سہ اقسام نوع انسانی چنین بتغایر وتضاد باہم گردازند کہ فلسفہ اہل ہر عصر از عہد قدیم ہر تا حال ابحاثی آن ہر سہ

از حضرت آدم ۳ وارند وکرنل جیمس اسمٹ انگلشے کہ در علم خواص الاشیاء وانابرین قوم گزشتہ ہر سہ است ہر ابہ تفحص

تقسیم کردہ ہر یکی راہای کہ از اشتہ قسم اول ازان ریشہ اردوم بی ریش سوم ازخود ہیچ چند نوع این ہر سہ اند بنگر

اصل ہمین سہ قرار دادہ وگفتہ کہ اعلی قسمش از بنی آدم قسم ریش دار است واز وسطان بی ریش واد ون ضاع

مرغولیست یعنی چشمان چنانچہ مردم ایران وہندوستان وکشمیر وعرب وافغانستان وترکستان وغیرہ اقوام بشیر

ممالک از قسم اول اند یعنی ریشدار وفضائلیکہ انسان مزان بمرتبہ ظل الٰہی رسید بیشتر ہمین قسم یافتہ شدہ اند

واز قسم ثانی یعنی بی ریش اقوام تاتار اند واز قسم ثالث یعنی پیمودہ موکہ وجودش میان حیوان مطلق ونانس وحیوان

ناطق یعنی انسان مثل برزخ وانگشتہ چشمان وشیدیان اند القوس قوم ختائی نوعی است از قسم ثانیہ بی ریش وبب

الشدا وراہ ورسم انیشان میان خلائق دیگر خلط وملط نیافتہ باصل خود ماندہ اند چنانچہ در ردم تمام ملک چین وتاتار

ریش کم بلکہ اکثر ملتحق نمایان ست وموی سر راست وگندہ وبخت وچشم خاص دینے عریض ولبست ورخسار پر گوشت

دارند وابن امر غور طلب است کہ آیا باشندگان خطہ چین ہمین مردم اند کہ بہ ختای مشہور اند یا آن کوہستانیان کہ بنے قال کنند

مقامات واقع حدود جات ۔ چوان وکوئی چوجو وکوانگ دی وکوانگ تانگ یقیم اند چراکہ درین ہر دو اقسام مغائرت صورت

چندان بیست باآنچہ کوہستانیان بنیادی خط چین باشند بایدہ اما بسبب ظاہر خصوص نسبت مشابہت قیاس مقتضے است

کہ ختائی از فرقہ تاتارانہ انیشان بہبت داشتن غذای شیر ولحوم ودواب خانہ پرور وجانوران کثیر جمع ساختہ وبنابر حرارای

آنہا صحرا گزیدند وچون انجا برد واب کمیاب علف زاری کفایت کمتر ونقل مکانے عادت کرفتند وصحرائی شدند وختائیان دشت

جائی کمتر دہ شیہ پشتہ بندای آباد یہا وسکونت بلاد قیام نمودند باآنچہ سورخین متقدمہ روایت میکنند کہ مرکاہ اولاد حضرت نوح علیہ السلام

کوہ ارارات امروزہ بہ جودی واقع ملک ارمن کثرت پیدا نمودند بنابر علف گاہای دواب آنقوم حاجت علف زاری وسیع وچراکاہای

فسیح پیش آمد ضرورتاً سفر حاجت منتشر کردند ودر ملک سنعار رسیدہ مرد بہ حصول قرار مصمم گشتہ چنانچہ شاب کہ کار بسیار کوشش ست تعمیر حرج

رفیع وبنیانہای منیع کنگاش کردند کہ تا آسمان برآمدہ آن زات بحت راکہ مالکین زراعت برشان اند ودر بنا بچشم سر دیدہ نشر تعمیر

بہ بینند وابن خیال بحکم فاروذ وجلال موجب لقد فہ دبیر بلند نے آنہا (لے شکام این خیال مرکز خواہ شد وسبب کاہ زبان انیشان

از ہمہ کر متغیر شد کہ بیفہمند کلام دیگری فاہم نشد ومجبور شدہ از یکدیگر متفرق گردیدند) وبرین نفرقہ **یافث** بن نوح کہ بتواریخ

سلطنت چین

عرف او دشیرة ملقب ابواترک یعنی جد اقوام اتابک مشهور است با آل او الله خوانشیر دو صد سال پس از طوفان نقل امکان کرده در ساحل
دریای اشل سکونت فرمود آمل (و الگا) خوانند فرود آمد و بعد دو صد و پنجاه سال بعد گذشتن هشت پسران نوشته ترک
و چرس و سقلاب و روس و مناک و زوبین و کاما دی و تاتار چه ترک جد اقوام تاتار و ترکان است و روس جد روسیان
و زوبین جد قوم چین و مرزوبن خود چین پسر نیف است که از استفادت عن تاریخ و شته و هر کدام نیف پسر خود را با خواهر
هم الشش جاکه رسم سابقه لعقد بسته کنانی فرستاد و زوبین با گروه خود چین آمده آباد شده و از آنجا به چای مستقر
شده جای گذاری اند اخت و او را فیو با ترد او الله شده امکان آبادی گزیند و ال ختار و ایتی لبعید الفهم مثل اقوال علمای هنود
به بزرگ ملک خود و اتهاد او ان از جوه ممالک و نیا بیان می کنند و چنین گویند که نخستین آسمان که مذکر و قوه فاعله است
و زمین که مونث و قوه منفعله است و بهولاز ناقصه بر و فرد و سجو و صلی یکی بودند بر کاه جدا شدند بر سر زمین ختا از اولاد ان
مردی بوجود آمد (بلقب) پان کو (معروف شده مبدء نوع انسانی همانست) حاکمه هنود مهادیو را گویند و پیشین اهل اسلام آدم است
و پادیان فرقه اجزویت) گویند که پان کو آدم یک کس از اجامی مختلف از الله و لقول موخنین ختا خاندان سلاطین پیشینیان
آمکنان سان هوام) است و مورث و بانی سلطنته ان خانوان سلسله هوای نام که بعض ارشره بنوح رسانند) حاکمی چار سان
کیومرث را آدم و لهمرز نه یا فرزند نافه دی دانند) بکل همکس و رصوبه شن یی سر حین یا حسن یا حین آباد ساخت را آنقوبه
از همه کمان اصلا محو کشت و فهی مذکور رعایا خود را آدمیت تعلیم نمود و تربیت ساخت و از عادات وحشیانه و حیوانیه برهانید
و بعد کمیه سال و فات یافت ختا چیان گویند که بنا موسیقی از وست که بهبت برزم ساختن طبایع مردم موسیقی و فراهم خود اکاه کرد
بود بعض مورخین گویند که بعد فوهی یا بزده کس سلطنت کردند و زمانه سلطنت آنشان قریب بهمه هزار سال بعد لک و لیف الطبار
اینقول بسیار بعید و لقد قصیده شاهان است که یا بزده کس بعد از سال سلطنت کردند و کسری حکما نه زائد از سه هزار سال نمی آید علاوه ایام عمر بشر
از پیشوا و شدن و انبیا بوده انکسر اند و امور و متقدم تر بر عمر سلاطین لعد و حرف کمصد و ده سال اعم هم انبیا و اوائل بشر مانند زیاده کوی هنود انه
هم سر حد چنان اند که یک یک خنک را به لکوک سال تغبیر کنند الغرض چون فغفور شن ننگ تخت نشین شد بنا و رزراعت
انه احت و فن طب هم از و ظاهر شد و لقول ختا چیان بنیاد بازار و روز جشن و اجتماع مردم لگاه بعین کرده در عرف هند بهیله نامند
هم از وست و او در سیصد و چهل سال انتقال کرد و از نسلش هفت کس بر تخت رسیدند در آخر چون فغفور ای یوکانگ نامی از
شاهی از اولاد شن ننگ عیاشی اختیار کرد بلوا عام شد فغفور هوانگ تی نامی مالک گشت گردید - فقیر گوید اسحاقیت طاهر است
که در آن زمانه رعایا و سجو انه فغفور ذیم که در آنجا بوده داراسلطنت آن بوقوع آمده از جامی رفت و شاهی دیگر بر ای خود میگزیدند چنانچه اکنون هم
کنند با نقته شده بر کاشه و امیر شاه سلطنت جمهوریست که در جمله جا بالحق از فضاعن مسخ لعب دات کونا کون و تربیت دکران
بر شت اتعامیت - و هوانگ تی در سلطنته خود چهارده از دزمان شن ننگ بکنک استقلا لا لظهر نمی نامت و نبالا لقی شاه
ای یوکانگ تخت ارتش رفته بدست هوانگ تی افتاد و او شاهی رسیده بتدبر مهمات و رای رزین امنی در ملک پدید آورده بهر کشای
کوشنهای بواجب داده به آبادی ملک گرائید بسبب کثرت مردم گروهی چند لا بی شب هوبه پیچانی فرستاده انرا آباد کنانه و انها را تعمار
خطه از خشت ساخت بنوان در شهر نمر عمارت نموده و رصدی بنا کرده دقیقه در ست نمود و اسکه دارابه ها دستمر از مزاحیر ایجاد کرد و لغوه دکر

کو اخته و مسکوک کرانیده روبیه و فلوس رواج داد و زخ و اوزان معین کرد و زبده اش بغایت زیرک و دور اندیش بود آداب
پدر بزرگوار ان امر بشیم حاصل کرده پایه تمار کرانیده عمر و سلطنه ان بادشاه و انامه فاضل بیامد باد و انست که موخنین ختا سلطان
وام گویند و معنی لفظ هوانگ تی مالک روی زمین است و همین کلمه خطاب اسلافغفوران ختا در لغت ایشان است
شاه تاؤ پسر هوانگ تی است که بعد مدت شش شاه لاکه ای مذکور شد قابل اوزان تاج بنا نهاده کمزده عرف و رسم ماتوز بان
نقش کملا بتوانی بفروذ و پس ازو دو کسر دیگر جام شاهی بر تخت نشستند و گمنامی در زخمه تمام ساختند بنوازش فغفور **یی کوام**
قدم بر مسند فغفوری نهاد و داد مهر ستاکه و چون او الله شت روز دیب مه رکاه شان ی یی بپرورد کار عالم سر بخمود خار
و جبین ارادت و افتقاری سجود و مکفوف می طلبید پاس از مدتی نیز دعا بشر سجد ف لقاب رسیده و از لطف جار نفحه چهار پسران او جمه
آمده ظلمت خانه اش منور ساختند و دو کس از انها بانده خاندان شان و چاو گشتند و چون ان شاه بهر و سه اکبر شر
ی چی لشاهی رسید لا بسبب عیاشی و به الطوار ی معزول شده و برادر شر یا تاؤ سلطنت یافت و از وی سلطنته تغیری دیگر گونه پذیرفت
تا نیفه قرار گرفت **طبقه ثانیه** دز ذکر فغفوران یا تاؤ دشش و یا تاؤ همان کسیست که وصفش در اهل ختا تا قیام قیامت باقی خواهد ماند و کمال و حشر
ایزد ختا چیان ز روح محمود چین خجسته باد شمال می دهند که فلان همچو یا تاؤ است **ذکر سلطنت و حق پرست فغفور یا تاؤ** ی تیکو
هر کاه آن مدبر عاقل و حازم عادل سلطنت تاج افروز فرمانروای کلیه اجتناب در زیره دفع ساده و بی تکلف اختیار کرد و از پوشاک
پر تکلف احتراز نمود و از غذا و لذیذ با کل دست شست هر سالی در تمام و کمالات دوره میکرد و هر مقدمه را بسیج خود جاداد فیضل
یی مخمه همین صفت ظل اللهیش صغیر و کبیر و برنا و پیر را دعا از دیاد جاه و بخت و ترقی عمر و دولت او موظف بود و در آوری شخصی بیش او
دعا کرد که ای بزرگ خدا اجل و علا تراد دولت دنیا و دو به پیری رسانیده به دولت کثرت اولاد فائز گردانا و مدت شاد و دارا د فغفور
ابزد رجوابش فرموده از راه الحرم و خرد دکر اهتمش از ستانش مخمه صاف ظاهر میشود که لفت ایشخص این دعا کمن که کثرت اولاد موجب
فتنه و دولت سبب راحت و پیری موجب خواری و دلگیری فقیر راقم کوید انجه بانکار مطابق حکم اهمست کز فرموده الاقل و الاکثر زینة
الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات فرموده انا اموالکم و اولادکم فتنة و فرموده و من عمره نکسه فی الخلق و بهمین صفاتش حکیم کنک
خوسی که مقبول ختا چیان و دانا ترین ایشان کزشته در بدحشی مبالغه تمام نموده و کفتا با موهوم بر شوکیتنگ (خاص در هم
این بادشاه دین پناه خدا آکاه و نیز در صفت فغفور شن کر ثانی یا تاؤ و لبعهده تربیت فرموده او بوده تمر کرده و چون یا تاؤ ایشن عاقل
و عاقل بود برای رعایا بوجه خیر مردی بچو خود تمر کرد و محض بکمه اتر سی و سهولت کار رعایا کرد و الله عزاسم خالق انه سلطنت را کرد و
ازان جانها ملتف شده دوباره کعه نیی حواله دکری کرد و یعنی کشف را کر پسر فتاجی دو حسب نسب کمنام لقب و شن نام داشت بود
بنکو کرد ارش و خصلتش بر نسبت مادر دیده او را منظور نظر عاطفت فرموده بتربیت او کوشیده و بتدریج بجمیع علیا رسانیده و دختر
خود لعقد وی در آورده و بر تمکن سلطنه کرفتنب نصب از ملک و پسر و داد و بمقتضای و بنکو نهادی و سعادت منشی و دانشوری
رلقه القضا و فغفور در رقبه نیاز انداخته مثل چاکران خدمت میکرد و حکومت را و فصل نمیداد و همکانی اندیشه سروری بر انمون
خاطر عاطرش نکرد بدو دولت و شصت سال ایام حیات فغفور یا تاؤ متواتر بر تخت نشسته و رش پسندیده صلاح بکو نامی و بدنامی
و خرسندی و نا خرسندی و هر چند دی شاهی میکرد و لکن بوجه رغبت او بی سبب عجز و انکسار را کر اشر از نام شاهی کرسی مجال نمیخه کرانمایه

کوبده و هرگاه کسی بخواست مقصد این او نمود او مانع آمد و ملامت رفت الوض فغفور یا و بدو سلطنت لقب هشت سال بیگوهای جلت

سلطنت فغفور شش فرمانش نزده سه زنده است نام فرخ نوشیروان لعدل گرچه پسی گزشت کز نوشیروان نماند

کرد او را در ترجمه فغفور یا و است چون فغور رعیت نواز یا و فات یافت بیگمدش با همه شرکت سلطنت و لیاقت حکمرانی بجز آنرا سه نخواست

گر فرزند شاه متوفی ارارث پدر محروم ماند دین خیال خود معروف شده و از اکبر السلطنت در تخت نشینی پسر یا و گیر بر پس نرفته

پسر سال اند و نیاک یا نه آخر سایر وزرا و امرا و رعایا السلطنته احوال شش گاهی میدانستند بجز او هر آن آورد نه که مجبور

فغفور یه فغفور یه بگشت و بهر دو حصص ملک چنین حکمران گشت و امرا و ملک پسر یا و سلاکه رویه لایق نموده شته محروم کز اشتند و این فغفور چندان

خدمتگزار بدر مادر خود بود که بلا خطه حکی یا شش شجاعت و دولت او ظاهر میشود نوشته اند که روزی پدر شش بوعیلا میدن زوجه تا نیز

خود که غیر از دختر شش بچه شش را بالای بام خانه برا زخس و خاشاک پر کرده و با لش از بام گرفت و در انجمان آتش بزد و او نگذشت

نجات یافت و با اینهمه همچنان فرمانبردار پدر ماند و روزی مادر تا نیه قصد کشتن او کرد و دیگی خفه از ان ایام نابت دو نیمتی برادر و نگذشت

پسر فغفور یو است و بدو پدر شده ۲۱۹۶ قبل از مسیح تخت نشین شده و نه سال ایام حکومت او نوشته اند

شش را در چاهی انداخت و دهن چاه بسنگ انباشت فاوهلی در تنگ چاه راهی بمود و او مدتها زنده بسر برد و نگذشت

پسر فغفور کینگ خاله گزاشت وی فرزند اکبر نیکی بود و دو نا لائقی از او خطیر سلطنت نمراز پدر اکبر بود

برادرش لضبط اموال او زفته بقرف خویش درآورد و دو برآمیز قانع نشده خواست که بر زنانش کرفته خزان فغفور یا و جمیل

بسیار نکار دوست بود و چون در کار یاست مستغرق شده زراعت ملک رها کرد و رعایا را تباه بدو اکه بسکوس تمام بشکار مرفت

بود نه هم دست لقرف دراز کنند چون در خانه او فت دیدکه شش نشسته است مجبور عذر خواست که بدین شماده ام

بهذا اکثرت افواج زراعت بال کرد نه صوبه داری موسوم به (اپی) از جانب رعایا بسیار شکایت این پیدا و کرد و لالان طالم است

این بگفت درخ بوالپسی کرد شش بشتافت دو شش بگرفت و فرمود شما را بو بزرگ نمیده از خطایم درگزرید و عاقبت

قبول نشسته و از دست جور خود و بدانچه در آن صوبه دار اکرگرد آورده با شاه بگذشت آمد و چون کسی از زدی ماضی موجود مشمر مردند

پسر فغفور چنگ کنگ و بزرگ است و بلقت برادر بزرگ است و بهمت هفت دیگر بالش بر او دوی تخت نشاهی گزنه شه

صوبه دار ای (اپی) (السلطنت رسید و لعدل و داد او بسر کرد و چون این جد خود فغفور یو مرعیه است و به نیکوئی آتا جات برادر بزرگ

معزول خطاب پادشاهی مرخوط الطلاق لفرمود و بشکفت کز برای تخفیف لقب بچ برادر بزرگ این در دسر خرده ام مرت

پسر فغفور لی منگ پسر فغفور چنگ کنگ است رچندی نیک نهاد و بهجت ارم جا لقب لکن لهجت ساده

ابا لبش نموشته اند لوچی دکم عقلی او چند طوائف از قراقان و بدمعاشان در عهد ش جمان زور آور و ند و بیباک شده نه کرجا ما در در دش

تاخت اورده متاع مردم تاراج می بردند این صوبه دار که (اپی) نام داشت و بدر بش را سلطنت دانسته لطف زدر آمزدم لگشت

لاجرا و بدست و با بی فغفور دعز و طور کار های بزرگ از دست خود دیو تبر در دامن خانه ساخت فغفور اینچنین در بافته

ایی را دزبر اعظم خولش کرد تا آن فتنه فرو نشست بر بیم لشه کبر از دنام و ننز نوز ال گشته و با ابری نکخواهم) نان لش ر

نام در ساخته ارادهٔ زدی فغفور کرد لکن بوجه مشل کرده خولش آید پش و فت شکار از دست نمان کس که او را بزدی

آقا بر انکه لو کشته شده و این نان لش قاتل) ایی (بسر صوبه دار مقتول را بر انگیخت تا فغفور بکار بزه بعث و جرم بی جرمی

بگشت و نان لش او را بر کشانده خود در بر اعظم گردانید و شش سال بکام دل گزرانید **پسر فغفور پلیسینگ** نامش در تاریخ درج لشته

حال او بر همیوان نوشته اند که بر گاه نان لش نمک حرام پدر بش را قتل کرد تخت سلطنت بسر ایی (دلله و جود بر سنه دارات نشست

مادر بش کوبی جاله لقب بخوف جان از انجا کز نبته بکوهستان رفت و لسر ی زاد و بهر چه کز او آنست با بچه لسر یکم در شش سالگیش

برفع مکدستی و ارتکاب کز اری بچه ها بنسبت دیگ شوخی مطبعه صوبه دار ای داد و او مدتها در ان کار لسر بچه روزی آن نا مرد بر خانه

گزر افتاد بقیافه در بافت که وی از خلده از بزرگست لسر نام دلتش بر سید شهزاده بگریست بگمه چون آن از بر حال گهای آگاه

سر کاری نالشی دارد زدفه بش کند فریاد بش مسموع خواهد افتاد و در برخ دیگر بش کنده کنی نمیده که بر که از علما و شعرا و اهل

صلاح دولت بنیه بهم در زی تخلیفی گز ارکنند و از ان آگاه نمایند و تشجیعات هر نه پر گفت مملکت خود بر سبوی بر کی میدهند

پیش خود میدانشت و از بنجا و قضیت اهل خبار بر علم جوانمیه از ان وقت ظاهر است و بهین فغفور ایجاد کرده که هر پادشاه

در عصر خود مجتهد دین رعایا شد و در بن امر مصلحتی لحظه که اکثر مردم بلقب دین بسیار وا دانه و مدت مجتهد بن دین را

بخلوص دل دوست بپندارند هر گاه پادشاه دعایا امارت دنیوی اما ست دینی سم داشته بهذا لفاوت بادی محکم نیست و ملک از

فتنه رشه محفوظ و مصئون خواهد ماند الوض این قاعده موجه آن حکمت بش الی الآن موجود است و وقت عبارت (شاغی و

یعنی خلق عالم بجز فغفور کسی را مجال لیاست نیست لام پادشاهیش شصت سال و عمرش صد سال لبعد دن بش در ۱۹۶ قبل از مسیح

بوده لا سه سال بعد مرگ او گر ابعد قبول کرد دش از سلطنت ۲۱۹۶ در الواقع لام پیش گرنبا چار نوشته احوال سنوات بعد می آید مهابین نا فوش نگذشت

پسر فغفور یو است و بدو پدر شده ۲۱۹۶ قبل از مسیح تخت نشین شده و نه سال ایام حکومت او نوشته اند

پسر فغفور کینگ خاله گزاشت وی فرزند اکبر نیکی بود و دو نا لائقی از او خطیر سلطنت نمراز پدر اکبر بود

برادرش لضبط اموال او زفته بقرف خویش درآورد و دو برآمیز قانع نشده خواست که بر زنانش کرفته خزان فغفور یا و جمیل

بود نه هم دست لقرف دراز کنند چون در خانه او فت دیدکه شش نشسته است مجبور عذر خواست که بدین شماده ام

این بگفت درخ بوالپسی کرد شش بشتافت دو شش بگرفت و فرمود شما را بو بزرگ نمیده از خطایم درگزرید و عاقبت

قبول نشسته و از دست جور خود و بدانچه در آن صوبه دار اکرگرد آورده با شاه بگذشت آمد و چون کسی از زدی ماضی موجود مشمر مردند

پسر فغفور چنگ کنگ و بزرگ است و بلقت برادر بزرگ است و بهمت هفت دیگر بالش بر او دوی تخت نشاهی گزنه شه

صوبه دار ای (اپی) (السلطنت رسید و لعدل و داد او بسر کرد و چون این جد خود فغفور یو مرعیه است و به نیکوئی آتا جات برادر بزرگ

معزول خطاب پادشاهی مرخوط الطلاق لفرمود و بشکفت کز برای تخفیف لقب بچ برادر بزرگ این در دسر خرده ام مرت

پسر فغفور لی منگ پسر فغفور چنگ کنگ است رچندی نیک نهاد و بهجت ارم جا لقب لکن لهجت ساده

ابا لبش نموشته اند لوچی دکم عقلی او چند طوائف از قراقان و بدمعاشان در عهد ش جمان زور آور و ند و بیباک شده نه کرجا ما در در دش

تاخت اورده متاع مردم تاراج می بردند این صوبه دار که (اپی) نام داشت و بدر بش را سلطنت دانسته لطف زدر آمزدم لگشت

لاجرا و بدست و با بی فغفور دعز و طور کار های بزرگ از دست خود دیو تبر در دامن خانه ساخت فغفور اینچنین در بافته

ایی را دزبر اعظم خولش کرد تا آن فتنه فرو نشست بر بیم لشه کبر از دنام و ننز نوز ال گشته و با ابری نکخواهم) نان لش ر

نام در ساخته ارادهٔ زدی فغفور کرد لکن بوجه مشل کرده خولش آید پش و فت شکار از دست نمان کس که او را بزدی

آقا بر انکه لو کشته شده و این نان لش قاتل) ایی (بسر صوبه دار مقتول را بر انگیخت تا فغفور بکار بزه بعث و جرم بی جرمی

بگشت و نان لش او را بر کشانده خود در بر اعظم گردانید و شش سال بکام دل گزرانید **پسر فغفور پلیسینگ** نامش در تاریخ درج لشته

حال او بر همیوان نوشته اند که بر گاه نان لش نمک حرام پدر بش را قتل کرد تخت سلطنت بسر ایی (دلله و جود بر سنه دارات نشست

مادر بش کوبی جاله لقب بخوف جان از انجا کز نبته بکوهستان رفت و لسر ی زاد و بهر چه کز او آنست با بچه لسر یکم در شش سالگیش

برفع مکدستی و ارتکاب کز اری بچه ها بنسبت دیگ شوخی مطبعه صوبه دار ای داد و او مدتها در ان کار لسر بچه روزی آن نا مرد بر خانه

گزر افتاد بقیافه در بافت که وی از خلده از بزرگست لسر نام دلتش بر سید شهزاده بگریست بگمه چون آن از بر حال گهای آگاه

www.abulhasanalinadwi.org

داشتن او بخرف نان کشش مناسب مفوض شاهزاده دهم او را بجایان لوفن فرستاد و آنها در ری تحت پرش مشغول
مدت او بار ایشان سر آمد چند کسرا از تنگ اطلاع عهد پدر بر آن حال وقوف یافته و چندی نگران حال او بوده
وچون فیما بین کنیز بزرگ چهارم از زبان کشش بر آمدند و تهدید حق مادر بر بیت فاش دادند و تخت پدری
او نیز چون مصاحب گشته بحرکت آمد و در گوش فکند تا تجار و تعارف لیل و نهار کسم خود می شاغل گسیده اختیار کرد و از منع
توبر عدالت باز نگشته و عهد خود تمام نصفت و داد گستری بسر برد و بدولت لست و دو سال رحلت کرد و الیاس از دی
بر کرسی آمد عمارت نو از جو لوی لشکر و رفت و منزل بدکر ظاهر پرداخت تا انکه بر کی از شهزادگان چون بدرجه رشد آمده و نوبت خاتم آن خاندان
و بخه فغفور بود بنکوی نام بر آورده بعد وی در بند گرد آخر خانه مظالم آحاد الناس بر نداشت از دست چین تانگ نام امری از خاندان فغفور
سواحت مکرر شهر در بلقه اول شد و در مرتبه لست و یکم از مقصد نخت و هفتاد سال بیش از مسح این خاندان متواصل گشته تخت خا
منتقل بخاندان شانگ یا چام شد و چهار صد و شش سال و اندی این طبقه حکمرانی کردند **خاندان شانگ یا چام** این خاندان
یکصد چهل و هفت سال پیش از مولد حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام و یکهزار هفتصد نخت و پنج سال قبل از ولادت حضرت عیسی علیه السلام
بر نخت خنا جاگزین شد این بحر منصه بنصر تاج چین بوده جمیکس کار کرن انگلش است دوم مطلق آلهی مرات جهان نما مرد و آیت وهب بن منبه
کر نفیض از منه با بن عهد انبا کرده بنای این خانواده **فغفور جنگ تانگ** مورخ انگلیس نوشته که او بود مقدمه ساخت فغفور
تخت نشین کورده و در عهدش قحط هفت ساله افتاده تمام آلاجها و انگیر ها خشک شدند و هفتاد باران از آسمان فرود نیامد لیکن تهابر
خانه این فغفور یا دنی کسان رعایا غله و آذوقه بر سیده و کسی بتکلیف غله نمرد و در سال هفتم از خشک سالی فغفور غایت عجز و زاری
در بارگاه احدیت بجا آورد و سر و پا برهنه بالای سر خاک نشسته بصورت ماتمیان بسکر دید و می نالید و میگفت بار خدایا این دبال
گناهان منست مردم را بخود بخش بگیر و رعایا را مرا ازان باز دار تا بصدق نیت و صفا و طهارت او باران از آسمان فرود آمد
و اضطرار و انحطاط اخلاق مبدل بطمانیت شد و فغفور نجی رعایا رفاهی اندیشیده در گرفتن مالگذاری چندان نشتهیک
که معاش مردم آسان گردد و خانها بر افزایش معموری ملک اراضی بلا آب و نامبرومند ها لاخراج گردد اسید و می فضلش برای دوام
بستی رعایا معاف فرمود تا انکه رعایا در شکرانه این موهبت عظمی فغفور لایقی دادکه همیشه عزیز الدات بود و نوشش **پسرش**
تخت نشین دیکانه و بی شیطان برآمد که در حق از وی موافق عملکرد پدرش نمود آخر وزیر مدبرش او را معزول کرد و او مانع و زیر
و انابت از معاش بار دیگر کسب نیت و بقیه عمر بر یک نهادی و دولت گستر بی بسر برده نوبت نحوه آخر نمود بعد نوشش پسرش او
سمت نشینی در عهد وی آن وزیر بکوتر سه بمرد و بر اقتر اصول خانمان لشان و شوکت تمام نون کشت لعض مورخین خنا برآنند
که بعد فغفور خنگ تانگ با بنا این خاندان هفت ملوک لشای رسیده اند و بیشتر از آنها بدا طوار بعهد مدت ترین انها **یا مکیا**
بعد که آخر بدشعاران گزشته چون مردم از وی بر کنبیدند و استیصال خانه لشش خواستند بر او شهر **نون کنگ** او را
معزول ساخته خود بادشاه شد و بنا بر رفع فتن لقب خاندان خود کرد شانگ لعد مبدل به) این لقب تعلق بعد مردم دوردست
که در استیصال خاندان شانگ کمر لسته بعد لشنیدن لقب این دلسته کر این پادشاه از خانواده دیگر است و لظاهر
با بنا بر خاندان بیک اطوار و مشید ارکان سلطنت سعی نمود لهذا لشش فتنه فرو لشت ندند و نزد بعضی این روایت صحیح نیست و گویند فغفور
چوشینگ خاتم سلاطین همان لقب شانگ قائم بعد اکمد بعد بون کنگ هر کرب های رسیده و چون قبیح ظالم تر از باستی بعد تا انکه چوشینگ

با برسنه کام خانها و بعیت و عشرت بر دخته دست تعدی بر رعایا و ملازم در از حد و از اندو انگ (در نسخه خطی و انگ)
کار و تحوان منصب ما از ازواج خود و خانه لپشت دلشش بر نو تا همه با یک لسوخشند و لهو او و انگ حکمران شده و دولت خاندان
شانگ منقرض شد **خاندان چو** بانی این خاندان او و انگ بن وان و انگ و زیر نبره کوکنگ است و کوکنگ
امیر سی بعد از خاندان شاهان پیشین کرد در صوبه لشان بی جاگیر داشته و بغایت وقار و وجاهت در رعایت استعفیض خود
بسر می برد وحشی که نغرط بیگانه ای و بیکو صفاتی سه لک مردم متبوع فرمانش شدند و در بلده او سکونت ورزیدند جنوبی منه دلو
وان و انگ کمسن لیاقت خویش منصبی در سه کار فغفور حاصل کرد و بر ورایام وزیر اعظم گشت و در عهد فغفور چوشینگ بود و
در عهدش بر دو پسرش او و انگ بحیله انقلاب و انحطاطی در سلطنت جمعیتی بهم سانیده چندان فغفور چوشینگ را دلتنگ کرد که وی
خود کشی نمود **او و انگ** بر تخت فغفوری نشست چون او و انگ بادشاه شد پسر فغفور چوشینگ با زنانه ساخته دست با دیکیر
و گردون در طرق آورده با تابوت و کفن بحضور فغفور نو حاضر گشت فغفور بر وی رحم فرموده فوق و زیر بریده در برش کشید و آب
از چشمش پاک نمود بنظامت صوبه سرفراز نمود و بلطافت تلطیف قلوب مردم پرداخته با آن رعایت خانواده مستعلوم کرد
و از انجا بش میخ منتر سید و چون بر لیکانه بشاهی رسید انچه از خزائن با فت همه بر لشکر پاشید و به نیک نامی جوز زمان عمر لشان
بکانه آنها بغرت تمام بر ستاد و فرمانی بمضمون جاری کرد که مابد دولت بنا بر محو آثار مظالم و منسوخی احکام لسیده فغفور پیشین خاندان شانگ
نبامده ایم بلکه بحمیت شیوع اصول مندرسه و احیای رسوم مرده و تعمیر عمارات شکسته قوانین سابقه با برتخت نهاده ایم و بنیر تالیف و اهالی
مردم با اختیار را خطاب سلطان داده و جاگیرهای لشان اضافه کرد و لدا چندین رعایت بی داد و لشانی و بی نمیت خلائق
و اسلطنت واقع شده اکثر او بهم کشی اختیار کردند و بارها مصدر فتنه و فساد شدند اخر و عزر او دو سال بیش از سی و پنج سال بر سلطنت نخت نشد
و در یکهزار و صد و شش سال بیش از مسح جهان سه پدر بعد فغفور و پیش **چینگ و انگ** در نهایت صغر سن بر تخت لشانده شد
وعم او چوکنگ وزیر اعظم و مشکلات جمیدا مور کرد و بکوچه گیر آنی و دلسوزی او چینگ و انگ بر تربیت لالقه نبت و تعلیم یکو سرانجام
و بهر هنگاری حاصل ساخته از بدر لایق تر بر آمد لکین اعلام و بهر لش بر برا در بیکو تر بهر رسک و حسد بر دند از فغفور و از انجا
کردند و وزیر اعظم تعرض در آمد و کوشه عزلت کرفت و در تلو لسیره فتنه انگیز بهر پاشه و طرفها بر رسک روی نمود جمله عمله بهر پاشه نقصان
پذیرفت لسبوح این بسا نخ فغفور بر لشان شد و دفتر سوانح عهد بر لاخطه کرد نامه بری حسب اصول مقرره او را فع بحیوه ها بهیده لشان حسن انتقاد
انرا بکار اندی بر آمد کر دران حال مرگ پدرش و مستعد شدن چوکنگ لعذیه بر او داشته بعد ملاحظه این جان نثاری عم حمد دل فغفور
از عم نرم شده و بخانه وی رفت و بدلاسا او را بعهده و نامه خواسیر از آورده و دیگر عهده وزارت عظمی او و سپرد و بجرد بکار لی در سیالی بنا بر
صدق نیت و خیر خواهیش لست رعایا که در وایع بر ورکار عالم الدا بر بر طرف شده و طوفان زلزل کشت لها و دیگر آن فغفور
در کانون لشش بر سک سوخته فتنه بپا بر انگیخته و او و کنگ لسر فغفور چوشینگ خاتم سلاطین خانواده شانگ را نرمیت و تربیت
کرفتن نامه بدرش و اوند و او علم لغاوت بر افراشت نا هم فغفور بنده بر هانه و بر بر مظفر و منصور شه بجداد این فغفور شاهی بعد لشته
مرضیه مدلست و نیکذ آمد آرا سته و بصفات حمیده بر آسته و تا بجاه سال عمر خود بنیکو کراری بسر برده جان بحق سپرد و لقبا
ابرا و دیگر از هفتاد و نهم بیشتر از مسح دانسته شده و بعد او پسرش **کام و انگ** لست و شش سال کامران نامه و پس از پسرش
چو و انگ پنجاه و یک سال کامروا بعهد در یکهزار و دوصد و سال بیشتر از مسح دانسته شده و در عهد این مردود آخر بزرگ قابل امتزاج نامی واقع شده

مُوداوانگ وی نیز در طبقهٔ چینگ و انگ و پسر بازدهم چوداوانگ است و در عهدش ابتدای یورش تاتاریان گورخان [illegible]

لی وانگ کن نشست بود بدرجهٔ شدت حرص و آز بجمع خزائن و تحصیل اموال از تجار و رعایا افزود هیچ یک از سلاطین ماضیه بدین [illegible]

او سمی چوکن که بالفعل خیرسگالی و نیکذاتی و خیال رفاه رعایا متصف بود با انواع درایت و کیاست هوا خواه گوش هوش [illegible]

مادشاه را مرهون ساخت امارون اجابت یافت و چون او روز بروز در ترقی و شرف تا آنکه توجه قوم غوغ ملتفت شده و دعوای سلطنت را [illegible]

ممالک بقاعت و قناعت را امارای بفضحت بسر برند و خیال تعرض تملک نشده و هیچگاه لشکر بعزم استیصال اقطار جمع آورده [illegible]

دولتی نه شکسته اندرون نرفته و در رهاکردن قلاش فغفور اظلم شدند چون او در آنجا فتنه از وزیر اعظم خواسته که دیگر بعهد او را خاطر [illegible]

گردانده تا او کشته آن خاندان سوا از بیخ و بن برافکنند و زهر نمک حلال خرد و کلان چشانیده بیاد بقای نسل شاهی او را آفاق [illegible]

بر سر خونش گرفت دفعه زنه خط پیش گرد و گفت که دیگر بعهد من آن فتنه پردازان بیکبار چنین مورد مواخذه گردند [illegible]

بخشند و او را بارها پاره پاره ساخته ذاتش غضب را که چون ها اگر دمرد خشک سازگزار دلسکین داده بر واه شاه محفظ گردند و بیرون [illegible]

رفتند و او به تبدیل لباس جلا و وطن اختیار کرده در جایی به آب گیاه تمام اضطراب بعد و دین حکایت ارباب خرد و [illegible]

عبرتیه است آشکار و تنبهی انجام اشرار که ظالمان نتیجه ظلم همین بینند که این ظالم بدو خیر طلبان نیغبت میدارجان بلکه عزیزتر از جان کنند [illegible]

سران در بخرانه لشکر که حاصل کلام آن در زیر می طلب فرزند خط سوم قربان فرزند آقا که بعد رفع فتنه **سوم وانگ** پسر شاه ظالم [illegible]

بحرت پدر نشست نداد اذ سر طرافه بدر راز دست ندادند تا هم از عهده تهاد و نشده و در گذشت **و پسر او جالیسر** بدر [illegible]

مشول عشیر و عشرت کرده بر زنام اختیار خط حلیته ریست فاخته بدالعه و چون آن ناپاک بهساک [illegible]

و خشک مزاج بود و لفظ تنگ مزاجی چون مالک دوزخ سهوا بهم لبشر تمکش روزی او شاه در بند آن شه که مجبوبه اشتر [illegible]

بخندد و در بین فکر مجنونانه اشتر بر سر کوچه و آتلال کوشان گرد او دری سیاه و دوالطاهر مردم موفور لعبه- روشن کنند چون از علامات [illegible]

بهر ورشید و می نمودند مردم لوا دبه لب از اطراف و جوانب افتان و خیزان رخ بارگاه کوفته و اکثری در ساحات اضطراب و دهشت [illegible]

از او در آمدند آن زن خارجه که در و یکه حمله آنهنه تماشا میکرد و قهقهه زد شاه زن مرد بشناسانا گر دید و ختم این مرگ دار [illegible]

و لعب بوقت جان برآمد که تنگ م شورشیان تا ریان مرد او اب علامات کردند و کسی حاضر نشده و تا ریان با طمینان مدد و لنجاه رسیده آنان [illegible]

مروک و نگه آرلاد و یاد تاشر حمق دی تعقیب رسانیدند و پسر او را بدو عاق کردن بر سر تخت نشاندند و پسر او که بوجه عاق کردن پدر بر تخت نشاند شش یا چین شاه [illegible]

برده بود اجرای انحا او سعالت بی رد داشتند و بواز دو که بر بی منصف رسید و الفقه تام در ی از اراذل سلطنت بخشیده و روز بر روز دوام [illegible]

خاندان ضعف و تنزل راه می نهایت تا آنکه دولت این خاندان منقرض شده بتفصیل احوالشان اکه چون بنا بی این خاندان فغفور او داد [illegible]

و بعد خفه جا بتالیف قلوب مردم امرار اجاگیر مشی می اصل بر جاگیرهای قدیمه ایشان اذ فرقه لعب سلطنت داده لعد مدح ایشان خوشنود [illegible]

شدند حنایچه لبست و یک کسر و مملکت خاندم استقلال می زدند و لوای بی می اوراخته و بر نگتیز ایشان شاه چنز او [illegible]

کرد ابی کتاب و قوه سمه از همه ممتاز لعه رفته رفته بر همه غالب آمد آخر عزم یورشبر فغفور کرد و در سنه لعهد فغفور سی و چارم [illegible]

از خاندان چوداوای بی تنگ و اما بر آنام که آنهنم لبیت اضطراب و در جمله شاه چین بند او که در ایمان جان خواسته بر اند که جاگیر [illegible]

قائم شده لبقیه عمر تمام کند و از زد القراض آن دولت سنه

بندی از حال حکیم کنگ فوزی که

کرسید

برتخت مهدی نشست لیکن اهلش امان نداد و بقیه یکسال نوزده روز سپری شد **چی وانگ پی** سمت جلوس یافت و در دوره سه جنگ تا کوه یاوشن و رزمان جدش افتاده بود فتحات گشت لیکن تسلط کامل او را هم انصاف نداده عهد خود آخر نمود

چی وانگ پی شنوینده او از لفظه سود اگری است که مشتری مادرش در زه جهیز با ملک او لقبه دار و خاطر شده به ری در مقبر فغفور چو وانگ در آمده و در دو نخانه فغفور مهر شده بت هزار کی شهرت گرفت و نزد بعض این روایت صحیح تست و او در زند لقطه چو وانگ است بهر حال دی بهر سیزده سالگی بدو پرچه اکپن بادشاهی رسید و دلیری او شجاعت و تدبیر و نامور یکی بچو او معدودی از سلاطین ختا برآمده اند غیر تسلط چند ان لبقه کما و در خطه ملاورجرم زنا از محسلر امیرون براند و او چو تاکید حکیم کنگ فوری در باب اطاعت و الوین آن شاه غیرت تو ام حیمت مجسم هیچ مبدی از مواعظ کرد ان حکیم مذکور نشنید جنگه در عوض کار بندی برآن صه ها مردم را عطف تمام مهربانی کرد آخر چون لشیع همایونش رسانیده آن زن محدوده بکمال افلاس بسری برد و چنانچه مرض هیچ پرده اخت مادر سلاز اذون دخول هر لشکر او لو دتمام سلاطین طوائف مملکت خارا بر و شمشیر داصابت بدبر و زبانشی باجگذار خدمت و بهمت علیا بک گاه برسر تاتاریان تاخت آورده لبساری را کشت الکه الشان هم عوض آن هر گرفته و لورنس نمونه تا آن شهنشاه عالی همت با وصف سمنشر نفع ارزنده مهر سم بازنه السیاد و مناهر دفع لورنش تاتاریان کاری کرد که کسی نکرده و آن آنست که بر صه خطا و تاتار و لوار هشتصد کروه طویل و بدرصه بلندی هر لفیر چنانکه سفس سوگند آب مهیدی مگو کر بر آن آب دو آسن تو انند و بر هر صه چنان لشکر نشیند و لقضیل این احصال بر انچه مورخ مجهول جمیع مسکار کرن انگلیس و تاریخ خوجه جشم دیده نوشته و لقرار اقسم لقشر و بر بنا بر درند کور چنین نه گر چه پردیم از ناب مجمل نه گر د اول دفتر او لمبر ایر صه در کمت قلم او لصه پایه است و علاوه بر بن برگ برای صه کرده طول راست چون چهار کنا نیده سوای آنست لکه کا کنان دام جابر تجربه صفات دارالیش باجات ملازم او دی بو دند و با امیه ترکت و علمت شاهنشای تو ضع ساده و دلی لکلف لبر بے برد و بکمت عالی همت خود معرف بر فاه رعایا و راحت رسانه مرایای داشت تا آنکه دو صد سال لبش از بنیز از بنیخ بو سلطنته سے و هفت سال نوشته و نام بهک در دفتر عالم مگذاشت خاک آنکه نامش به نیکی بر بند اما در تمر هر تو نی مکور لسهو القلمی یا وجهی دیگر چنین احتمالات که در جا بیکه دیوار کلمه ے نزاکه فغفور چنگ وانی دو صد چهل سال پیش از بنیخ تمر دار اغار کلم در عرصه سیسال اتمام آمد روضه در آخر شان در رمان کتاب نوشته که فغفور چی وانگ نے این دیوار خه دو صد ده سال سر از بنیخ بر تافته بر فغفور زنام چه آن اختلاف بست **آرشی وانگ پی** فرزند کو چک چی وانگ است که لقبه پدر لیچی (پی زی) وزیر اعظم تخت لفت اشته و انهایت عیش و دست بود و اخلاقش در خواجه سرایان آغاز شد و لقب لسلطانش فغفور چون شاه شطرنج کشت و لقبه همین گرده و زیر بادیر (پی زی) به رگرد شه و سپه سالار لشکر بیش از که نهایت دلاور و دلیر بدیر ارشته بوده بر بر گشتند تا آنکه ان فغفور بکام پورش تو بانگ سپه سالار شاهی که با جگزار خاندان چو لو دو سیم سالش خواجه سرایی گروالات شهر داشته دست با چه شد و خه کشته گرد و دیگر نا فهمی کاری کند کر سر اوار حالش بست انجامش همین است **زی اینگ** لقبه خه کشته آرشی بجایت شان خواجه سرا دالے شهر تخت نشین شد و ای اوار لقبه فغفور ارشی است و بمجرد جلوس بر تخت آن خواجه سرا ای قاتل عم خه کشته بکشت و با تقبیل فوجی در مقابله تو بانگ مذکور برآمد لیکن مغلوب شده رسن در گردن خه کرد و پیش تو بانگ حاضر گردده و تو بانگ از سر خونش در گزشت اما چون وقت او زخاندانش آخر شده بود بدست سپه سالاری دیگر لقب سپید دهک خانه بدست **چی وانگ** سلطان چو افتاده دیگر چهار سال حکم لعبل داد در نمونه نوشته سلطنت بگومت تو بانگ فرزند و اراد **خاندان تانگ** بازد سلطنته این خاندان تو بانگ است و تاریخ چین نوشته که او در آغاز شباب روزی بگذر ای میکند شت شخصی نا آشنا که در علم قیافه مهارتی تامه داشت باد و خود

دیگانه

و بخانه خود ش برد و صبیه خولیش در عقد ش در آورده بگفت که از قیافه تو عروج بمرتبه شاهی می بینم باید که وقت کار از ما فراموش نکنی زود بے جنه گرشته بود که او را با گروهی از بندگران و یاران قراقی جشه اتفاق صحبت افتاد و بزودی تمشیر دوقه با زود و تر بر سر و آزاد شده و دقیقه از دقایق قراقی فرو نگذاشت تا رفته رفته اندک فوجی گرد او شده و آوازه سطوت و قوت او بگوش آوینده گوش خلایق گشت در بن اثنا فغفور چی و انگ (بمرد و پسرش بر تخت فغفوری نشسته دست بظلم و جور کشاد در گاه سلطان چو عزیمت پورش چاپکه کرشت بر فغفور بخفه تو بانگ با جمعیت خود کو قراقان باشند ابو دو پوست دار سر کار چو خطاب سپه سالاری یافته بر سر فغفور تاخت و سپه سالار فغفور موسوم) جانگ تانگ (بهار اضمگی گرا آقاد اشت با تو بانگ یک شده فتنه عظیمی برپا شد و دامنه شورش بسیار دراز شد مدر بن برپا و لی مادری فغفور بخفه خوجه او کشته و ملک ختا چو بی ریت سلطان چو آقای تو بانگ بوده آخر **تو بانگ** مالک تخت و تاج ختا گردید و بخیال آنانی مانقاب و رفع شکستگی رعایا تو نور اعانت کرد از عهده چین از دست ظلمه و بغات رست داده بود و فراین لشکی بخشش عامه خلایق اجرا فرمود تا رعایا خشنود و موظف بعاد و دولت باشند اما بهیچ انجام قوم تاتار که قلوب الشان از شمشیر بهنیب چی و انگ لی مجروح بود مذ باز بورش کرد و بهمت ستر اراه بون دیوار دکو لبر حه بر رود و ممالک خارج از دیوار چیت ختنه و بر جند دیه از ملک ختا متصرف شدند و عزم جنگ با فغفور کرده چهت نمودن فغفور تو بانگ با لشکری جرار بدفع الشان نهضت کرده چون نزدیک رسیدند نا لی از الشان مزیده و است که آنها لی جنگ بر کشته لا فرب خورده قدم بشتر نهاد و در کنیگاه تاتاریان در آمد ناگاه چهار لک سواران بیه آسته ند و فوج فغفور سراگر و بگر فتنه فغفور فه الفور بر جوکه تو انست در قلعه که نزدیک بود برفت محصور گشت و تاتاریان تا هفته محاصره داشتند و چون فغفور مجبور شد زنی جیسو از قبیله ویش مسمی نام سپه سالار تاتار برفت و بادی لحتم رشته التماس تکلیف فغفور کرد و ماه بان بی عزتی خلاص یافت و بلوتیا توسط زن سپه سالار مذکور در صبح بار شده بر حال زوف برین خلاصی یافت الغرض سپه سالار تاتار بر جه حمله در پیش رفت لیکن چون بزودی فغفور اعوانش در رسیده بعد چندی دگر تاخت و تاراج در آمد و سپه سالار ختا با یار شه فغفور مهر رفت سازش سر لشکر خوجه او با بار نقاشش بگفت و از انجا که درین عزم و عقیده ملزمش فغفور بیشتر شده بود و اکثر محرمان را بحکم تقبیل بے بمحفه نشانده بمحل مقصود رسانید فغفور لا خر یه چاره شده از کرده خود نادمت انده و حت و مزاجش با عتدال آمد و بترویج قوانین پسندیده و تشویق علوم سرگرم شده مردم با حکام نفع زانیش هنوز تمتعی کافی نیافته بود که اجلش در گرفت و بدولت عیش دوازده سال و بر جایگاه دسه سالگی یکصد لفظ و پنج سال پیش از بنیخ رخت حیات بر بست

هوی لی پسر تو بانگ است و نهایت عیش دست و مایل لعبت زنان و مه کار لهو و پوسته با ارازل می نشست و در بن سبب عمر لست و بجنب لگ بهر دله قوانش بوجه لاولاد **ادما در بش** پسر صغیر سے بنام فرزند هوی لی ولیعهد خوجه تی و مختار مهمات سلطنته می بر داخت و چون رعایا را از الحکام خود راضی نیافت آن بزرگ از میان بر داشته خود باستقلال بر گشت لسند و بخوبخواری و سفاکی هشت سال حکمرانی کرده در سنه صد و دیگیا لگ بمرد چه نهایت جابره بوده لکین بهایت بد بر ده نیافته بود و یکی از دلایل عقلش اینکه در تمام عهدش کاهی قوم تاتار بورش نمود **فغفور وانتی** از اقربا و تو بانگ بود و بعد مرون زوجه تو بانگ بر تخت نشسته و شمارش در شاهان چینی حصال است زیرا که نهایت جرخواه ملک و رعیت و مقرر دان علم و ادب و مشهود بسخن بوده تمام رسوم سیئه عهد ملکه را بقه برانداخت لکین کمت بورشهای و متصدیان تاتاریان ننگ آمده مرام با رسال تکلف اندک درنگی و فتح شده ی آنها نه الغور سے تا خته - ایشم دانشوری او دست که چون تا بعضا و چرا که بر کاه و را رسال تکالف اندک درنگی و فتح شده ی آنها نه الغور سے تا خته - ایشم دانشوری او دست که چون تا بعضا و

www.abulhasanalinadwi.org

ساخت ناحق ریختن خون مخلوق روا نمی انگاشت و بطرف رزخیره و دریا نمی از دست تطاول قوم تاتار محفوظ داشته بود - در عهد شر

ایشان و کاغذ گردد و در پیش از دو در ایلک بر برگ کاه و پاره های نی تحریر کنند معتبر بود فوتش در یکصد و پنجاه و شش سال شیر از مسخ و اثر نمانده

فغفور کینگ لی به نوت فغفور دان لی قائم مقام آن شد و نهایت بخلق آمد و سلطنت بخوبی کرد و بمرد **فغفور اولی** او لین از فوت کینگ لی

کمتر لشکر شده و بوفور علوفات و حفظ داشتن و نهایت نام فغفور را یاد و دشمن نمانده گردد و تمام خواهد بمعینه آن بر دو کار و نمایان کمال فضال

از سه قوائم ذهوی سایر علماء و اهل فضل آنالک و جمله شراد حاصل کمالان آلولایت تلازم خدمت او شد بهیم در رای کمت حاضر خواهد

و در راحی اهم صلاح داد و ندد او نهایت عادل و رحیم بود لیکن لبیت کفت بود شهای قوم تاتار سخت عجز و مجهوری داشته تا اگر خواهد

از خاقان چو اطلب نخواهد تاتار بر در تاتار یان موسوم بلاد و چام لیر میتی تاتار ای ال نخواهد تا تم سخت نیافت و تاخت و تاراج آنها کمال ماند

حتی که نوبتی سیه لاخت موقتی یافته و بتاتار یان کمین نموده از سر حاب حماحر کاله و شکسته کامل داد و یازده هزار قوم تاتار را دستگیر

روز و از اخلاف گاه سیه لشکر او جنبی آنقوم باز یورش کرد و در سر نه فغفور چنین تدبیر کرد که کمر آنها بشکست و قوت و توش نیافتند

از نامایش نام مورخی و عهد ایشان بسیار یاموز گرشته دهم و زمانه وی تقصد است و سال سیر از مسخ سیه لار شر چانگ لی او

نام خاهر و در نهایت حالات حالک سیر جاب یاد و ای الهر و ار گردیده بود و او بعد یازده سال و اگر کورد و ما کم گرد یاموز صوبه اغبل سیر

کرشته بدشت قپچاق و خراسان رفتیم و در انجا حال ایران شنیدیم و در خراسان آشیاو و لایت هند و میم چنانچه در آن هر دو لک

رسم تجارت جاریست و ایشان سیاح در بر جا حال پادشاه خفه چان و انجو که دربار کاش از چند زمانها بفرزن نذر او لطف

و ایشان فغفور شاد و بعد بهیم شیر از مسخ بعبر هفتاد و یک سال انتقال کرد و ایام سلطنتش پنجاه و چهار است بعد **چاولی** او در اوطف

و لیعهد و رشته سر ارمسخ کمتا اما بهاس بوخراج و عیاش و کامل بعد تا اگه دو قوم تاتار را بشر و ذ و معوب رو بدیار شر او رده و در

دخل و تقرف مواضع سرحدی شدند لکن بوجه غرقریزی اجواح سر حدی و سردار ان سلطنت از دست نوبتی و تقرف القوم محفوظ

ماند و بادشاه هفتاد و چهار بهیم شیر از مسخ انتقال کرد و مدت لایسر سیزده سال و بوجه صغر سنی پسر شر از در ده موسوم مکعل امور سلطنت

کرد و لکن لبیت لاشد و بدگردید بوجه چند ی معزول شده و همان لیسر کوچک شاه متوفر سن لی تمام بنهایت و در ایام دولت

غم خورد بمسند فغفوری لش نمود و بشاه ی برداشته شده و او بر چند و غیر خام مکر نخیته خراج بود و بوجه جلوس بر بخت و در بر اعظم و الطبقه

فرمود که من بوز فضل و دانا آزموده کار ام نهایت که بدون صلاح شما زمام حکومت مستقله بدست خو لیسر گرم جانب

السنه الکه ایشان بر حم مناسب و دسته انحمال آرند و زبه فتوری در سلطنت راه جو اید بدانام بیدانام و دفوض شاهر

نگاشته خواهد شد که تمامی سلطنت داشت آباد کرده آباد بوجود و سرانجام ساخت الوس شاه بجاید و زبر کوشک لاجرخ خط و ملک داشته تماشیل کرد انبه لادی نگرانده

و زن مکار شیر از پادشاه بیکم را که عاقله بود وقت لدو زیدن که لاک حست و فغفور از بخشش آگاهی نیافت و بدرون پادشاه بیکم و زیر نامعقول و زن فضول

او بخوبی طلب دانسته و خترش بوجه آزد و ای در آنا دو پادشاه بیکم کرد نه او نیز مثل او بقول سرحد شاه غایت گرگ گرگ نگاه گرگ شوه کرد از ثبت اختیار کرد و الجمله شیر

پسر ابنای خود نخواهد زند شاه بیکم توفیه بفرزند حسد خواست کر آن بیچاره لا موفغور ملک نخواند لکن این راز فاش شد و کسان سیئه ایجاد تقصیر در آنوده

و آن ذی باک سیرت بسیار سیرت سلطنت شده و زرده کنز کنان کمسرا و رآمه در سر کاه اقوام تاتار دانسته کر کبی بنهیج لشکر ملک ختا ممکن نیست با قتا یا

لب خندد و در ابر بهزاد ی فغفور اختیار کرد نه و شمر از اعاجز شود و سازد تعلق اختیار یا پوس سیل از نیا فکند و دیوار ها - ازین دو قوم غریب که بوده تا

بخوشتر نصیب ایر فغفور داغ شده و بوجه مردم و راحتلافته بسیار یاد ماکر دند و طرحها نمودند و بوجه حصول طمانیت از تاتار یان فغفور بقدر افزای سلطنت و علاکر دند

نایل شده و جمیع اهل فضیلت و هنر ها بمن در رفاه بسر برده و اغلبکه در عهد بهیم شاه سر حد ات ملک ختا و روم تدبیم مخلوط شده با شند زیرا که چون

اقوام تاتار یکبار ربوده ممالک یورش و تاخت کرده از هر سو ممالک سپه لاران با افواج جرار بدفع آنها کوشیده و اثر شر غریب رفع شده انها تمام

در چند سپه لاز حدا از بحر قلزم گزشته لیکن از جمانیا که مقام و لشکر بر دو ساله بوده سر حد قائم شده و اثر شاه بنگوخصال جمیل و شمائل

پیش از مسیح و سلطنت دهسال انتقال کرد **چین لی** او لیفغور سن لی است و نیکوات لیکن ضعیف القلب و بعبد الوهن و بیمار

زمان و با بهیمه مقرر دان ارباب سلم ایام سلطنتش شانزده سال بوده تا سنه ۳۲ پیش از مسیح بوفوت او پسرش **چینگ لی** قائم مقام شاه

مکر شل پدر عاقل و کامل بوده البته بخوشتر نوبت یاد و زاد افسران فوج جری و جرخواه یافت چانچه نوبتی پادشاه ستمرده تاتار یه

فغفور شنیده انچی او سو بخت فوج ختا بجرد و قوع این سانحه شتاخت و شاه ستمرده را از تخت فرو آورده و در گری و بجای نشاند

سال فوتش سن میلاد عیسی علیه السلام است و ایام حکمرانیش شانزده **پنگ لی** نبیره فغفور سن لی است بر او بقطه پادشاه متخلق

که بوعلم خوه بر تخت نشسته و امیری عظیم الشان) و آن و آنی نام و زیر اعظم مقرر شده این در نهایت جهان قوتی و اخلاق بارجوم و خیر خواهی علیا و دنیا

اجتماع نمود که کسانرا از ایز افغفور معجوزاد و بخود و او بر ادر نقطه پادشاه بیگم زوجه فغفور سن لی بوده و بغایت جواد و کریم و بخیل او و بوز و حزم و انتظام شتاب

آل حکم کنگ فوزی را در زمره امرا و داخل کرد و کنا حال ایمان در بر فیست بر نوع خاص عام بر حظ او اعطاف ظاهر شد حیران نادی گردیده و گاه و شاه

بر تنای ارشاد تحقق نداشت و در بر او اسم فغفور بمثوکت شاهی بهاد است و چون بسبب اقتدار و نفوذ و مجهود یقان باطنی او کار کرده فغفور بسیار

بر ۳۲ نام سلطنت انده بوده از میان بر داشت و خیمه بر بخت و در ایام دغزار اد چندان بمبالغه گو که بر وی شنه قرار نمی جارب و زبان

کرد و بعهد بقیه بهم مبتلای پیشر و بشر فرستاد و طلاک شیر خوار ائه دو ساله فغفور سن لی ۳ بر ایام بر تخت جاد او بحضور بشر بخشت شاهی

و بوجه ی آن طفل ۳ نیز از میان بر داشت و **آن و آن** بگرام ۳ ملک و مزاحم کار زیشه شناقان انجام شناس بهم بیز کار ۳ فغفور

قرنها تدبیر ها و سالها اندیشه ها و رد و بدل میکنند و سالوسانه مزرق و تملق جوی و ریا بخط طاهر بیان خلق می آرایند و چون مواد نکو ایشان حت

در شه رست از دست دازی کوتاه نمیف ربنه حاضع باید که بگیاید بر آرایشهای ظاهری کسی فریب نخورد و مقرر کر بگو آن تاوه بهیه بشتر بر سد بجور ۳ فغفور بوشته

که بر چند در عهد شر بگال او بشر تاتاریان و مجاور (با اهل خانه ها و خشه لیکن آن گرگ باران ایمه لفظ با همت قوی و قناعت و نه بر سلطنت خط علاقتا

حوالی دلها تا دو چرده چهار ده سال اجمله اقوام کوریا و اطراف قرم شرقی را مغلوب ساخت و در آخر جنگ خانه ان بان کر با تو شنگ و دو سو و ام بیک

کرشه ایا شر چهارده بهم **لی هوان** لبوز دان بکمایت لشکریان لب هر سد و مدت سلطنت سلطنه خوه کمک و دشم شور شر بهر

تاتار یان لبسر کرده بر دکمر بیشر و بست **فغفور لوسو** کرا و را کو انگ او دی شر گونه در ۲۵ بوفوت لی هوان پادشاه تخت نشاه و بجور و جور کو تاکار

مناغفور مر بان دو حاب شر جاری کرده دلها و دست و دشمن و رعایا و بر ایا بیت خو لیسر کرفت و بهیز اتفاق اکثر قوم تاتار را کو شمال و اجب و لطه

و پادشاه ملک با چین حکمدار نشده اما بشتر فتح بدست دی مانده و قوم ختا تا کامروا فت و او شاه بر بوقور المزاج معقول الطبع حاد الذهن موصوف

رحیم و کریم کو بنوشتر شمر ا مشهور او شاه مانده و او با ۲۵ تبدیل کرده و در صوبه مومان رفت و لسر ها دار الملک گاه نبیره بهمت او و شاه ای لبسر

بر شتر قتان مشتهر انه امام سلطنت دسی و دو سال و دو لسر ۲۲ **الفغفور مینگ لی** او لیسر او سوات و دو بهر ۲۲ (نخت یاد او ۲۲ شتر لوده

او صاف حمیده و اخلاق کار شای لا قرتر از نه پر لطه و زن او کو با چی نام داشت نهایت عاقله و اجب شهرت خرد زیکه آنها شاه او لاده و در عهد بهن فغفور بیت

بوده و در ملک ختا رواج کرفت و یکسال پیشر از مرک بادشاه انواع شاهی جانب ملک ختن و بخارا رفته و بر ملک تاتار فتح یافته و دو کاشغر

باعث امن شده نه فولشر و شته ۲ و ایا شتر نوزده سال بود **چانگ لی** پسر مینگ لی و بهره و شته ۲ بادشاه ۳ ارغم مادر عقیله خواخوار

خویش را در انتظام ملک شریک کرده و بهری را ملکی لبسر و داده آنها مطاوعت پیش نبی مادر و در انه لشیر او کر در آغاز کرده بود و خشه و دیوار ها کرد نه

و در انه ارشاد مربه خود فغفور تقصیر از خود را ضی نشده و در شته ۲ فوم فغفور بر تاتاریان داشت قپچاق غالب آمد و فغفور در شته ۲ لوم

و دو سال بود سلطنت سیزده سال نوشته و پسر هو لی او بهره در ۲۲ بهره لبسر کرد و بهیم لو بهز بر او در جده لشر اقوام تاتار را حاصل شده شتر او

کرا بیت هر اکر از ملک خود هم بدر نشده بود) تو بهیز (بهره بر بخت نشسته ها یک نوز بیدا کرد و بهیز امر و جب اخر لم و ر و ا و ا بلش گو یه

اصل نسخه کرده
و دال لیشتر

خاندان چنگیز خان

خاندان تنگ سین

هیزم آرزو مستعد آزار و عناد آمده آغاز اخراج کننده چون ستاره اقبال ایشان نابان بود بنهان عداوت که در خواتین مکنون شده و اجبه
اعتقاد و خلوص که نسبت بایشان خوف بلوا عام شده دست ازان باز کشیده و این قصور را دو پسر بودند اولچو دلوسن نام و هر دو بدولت
و اقبال پدر بکار بیکودند روزی پدر بدیدن طبیب زخم بلغ که در بینداد له آن ناخلفان سه حربه طلبیده خواستند تا بپدر که
ذبان پذیرفته نمایند ایشان اطراف شده و پادشاه از ترده بگریبان پدر افتاده که اگر دیگر بر ایوان آنچنین کارها شنوند قابل دلیعهدی نباشند و پسر کزا
گردنده اولچو کز زنده بزرگ بلغ تمرد چنانچه در خفیه چند نوبت کس بملازمت پدر آمده و بدست سرشنگی مرتبه ملاک
کنانیدند بموجب مشاوره پدر کشتن نادشاه بلوشایه - خود هم موزن و دیگر در فقاهت برادر کوچک بیغ اوسن کشته شد و لوشن
بی پدر بدشت دقاتک پدر داده مزار پاره کنانیده حواله زناع در عنق گفتند و تا دقیقه که دشمنانش بنا بقوه بکمال سرگرمی کار
سلطنت محمد و چون از استیصال معاندان فارغ شده و ملک امنیتی بهرسانیده چنان بعیش و طرب مشغول گشت که بفرط عیاشی
طاقت جسمانی و قوی بردجانی زائل شده بود و در عنفوان شباب بدرد عدم شربت پیغام داد و در ۶۳۵ هـ بعد از سلطنت
سه سال و هفت ماه بدرد عدم شربت پیغام داد و در ۶۳۵ هـ بعد از سلطنت
بوده بردیگری اعتماد نمودست آخر مش بدست همان خواجه سرا که سعتقد علیه او بود کشته شد و پسر شش قائم مقام پدر و در ظلم ازو بدتر شده تا آنکه بلاخره
بداطواری او امیری (دان کیانگ بن) نام از لوکری استعفا داده خانه نشین گشت بادشاه بخیال بلوه او بچاره بر تلاش نرو دش از شتاب آن جوانمرد
دیده و دانسته بخود و نوشته و خانش بحجة الاسلام آورده بعنوان آن امیر حلیم بلوای عظیم برپا شد بطوری از آنکه مردم بر سر فجور بجوم آرند و بادشاه
ظلمش را فع تامل بر طرف شده بجهم رسید و در ۶۳۸ هـ میم لی بجای نشسته از همه بداطوار تر آمد که بدون ریختن خون کسی طعام نمی خورد و در
در صحبت اراذل می نشست و چنان صحبت انها بر و اثر کرده بود که خود را نفوذ پسر مکلف و شرم نمیکرد و چون خونریزی را بازی خود قصور میداد
روزی سپه سالار او موسوم به) ناؤ چینگ (خواهیده بود بادشاه را بروی گزارا قتاده و بدر ناشتر و است پسر آنچنان گرز نافذ ی خط مرور کشید
و بجای کفت گرفت نه نیز یکی است چون کنیز نصیب آن بچاره مادرش و بسر فضول آن احمق خنده زنان او بیدار شده و از نه کار و قصد شان کنیده از
در دل داشت تا اگر زودی او نه هلاک خت - لبه از امرار بادشاه بر بعلاخطه هائل لسندیده آن امیر کم خیر از وظاهر میشه خواستند که او را از بر
اما او به نمک حلال آنرا بادشاه بر ابا کرد و سیم شیم لی مبتنی بادشاه متوفر بلا برخت نشد و بدو سال قبر عینب اصحاب شیم لی را زمان برداشته
خود متصدی امر سلطنته گردیده دولت خانه آن سکن متفرق خت - خاندان سی و این خانه ازاسی برین درجه گویند که بر گاه سیم لی بجایت
ناؤ چینگ سپه سالار بخت بادشاهی ازدی صوبه بیسی برای خود تولیه نمود چون ناؤ چینگ خود سر بر آرا گشت خاندان مشهور بهان صوبه گردیده بلکه
چون ناؤ چینگ بخت جلوس بر خود دار الخلافه خود را شهرنان کین مقرر خت و چنان بر فاه رعایا و رفعت ملک و برلا کوشید که لبه
و گشش سائر بزرگ و کوچک و رغم او مزاد ارشده نداد ۱۶ عشر مهلت نوله بدو سلطنته چهار سال له در گزشت در ۶۴۲ هـ بسر شتر آوی قائم مقام
اگر دید او هم بادشاهی نیک خصال بود اما اکثر اوقات در بطالت میگزرنید و معروف شکاری بود روزی بر سم شکار بر آمده بر کنار زادی
سرسبز گوزنی بخود و صف نزهت و طراوت او فرمود و زیر با تدبیر موقع بفعت یافته مرضعی که خداوندا نیمقام عبرت است و مقام عشرت کرام
و تمام سال به محنت فراوان ایز کشت زار را سرسبز می سازد و با دانه لگاه بود و داد و شی علفان سر کار وقت شکار با مال شده ازی از
باقی نمی ماند و کفت اگول و کان لم کین مرضع بادشاه رحیم از بفعت و زنر تفوه شاعر گشته سفان غزیمت از صید بر تافت و در نمرخ بشکار نفرمود
و در ۶۴۵ هـ شیر میشوی خان چینگ (نام از اهل هرله دلنشت روح با جسم جنان بهان می کرد که جسم کار و است و روح طرف بر شتر آن و خانه طرف
بر شتر کمار و از ذکر شتر جواب است همچنین روح سزا از جسم علی کمت نیست بلکه مرکب نسیم است و روح بر آمدن از تن جانست گویا ناؤ ذی بر شتر کار و در گزارش
خواهد از بعضی ان است که با جسم صفع هم قانع بوده و حشر اجساد نیست و این تمثیل مسئله حرد نیست زیرا که کار و از بر اکثر فرکم نا شده بکمال است

هر چند دوم کار و استیسر کنند ما روکردان شده نام کار دیگر نیست دیگر اگر دوما دشمن میتوان خت و حیوان از دوم خوشتر و آسان
دیگر در عالم خشمین اردی کی خواهد شد و هیچ جز از نوکم نمیشود کو از جان تنها معلوم کر آن خوش دیگر نیست در عالم دیگر ابرج سین نوان گران خشه
رحب و خواند و شت اگر این حکمت قابل لو مصدر و تند سزا هیچ مسئله است در ماه نفسه مسلم سزاوار اگر نوشه از ذی سوی نخود و است و ان
بادشاه در ۶۴۵ هـ بعد سلطنت دو از ده سال بمرد و در همان سال لو فوادی برنده وی **اوقی هوتی** کاسی کی لشت الا بوجه منتشر
امیری سولن نام که حاکم اولیس تک محمکه عالیه بود بر سر فجور کر کشیده او را از تخت بر داشت و خود بجور شد و خود را بلقب میتنگ او
خواند مدرب انجوانجه نادشاه ملک شمالی اخنا نوحی بر سر عساکر از کر دلکر بشر از تلاقه فتنی و اجتماع عسکر بر عاصب بوس
مرکز آخرت کچه کرد و پسر نالث او کای بر نشست هر چند از کثرت اوکای نفسه اولاً لک نفسه نزد اکه مدرس امام مودکاری بر د
جانشین قصد حضرت محمد دست از ان باز کشید و تنگ هوان جانشین آن خاص را در حجور او ذلت زار کشانده و بعد از
او هم بوجه تمام از قربانیش که از خانوادی بود لقب در آورده خود متفرقه دولت خانوادی **خانوان** انقراض مزبرفت
لی انگ بر سماه خانوادی بسیار حاصل گشت **تنگ هوان** هوبیر ایر سولن مسرور به میتنگ بر سلطنته تک جوبا خت جلوس نمود
و سهام دلالات جوبا بمعرف در آورد و هر دو بار بسیار سلطان ولایت شمالی خواست که ملک جوبا بر دست آورده بر مهام مملکت
ضفان بلبرشه و بادشاه جوبا هر بیچاره خیال نیست سان هر دو پادشاه با جنگ اوی لحوه و قتال مطاحرب صعاب و قتال شدیده
از طرفین بوقوع امده بار سپه سالار ملک شمالی که در شهر عظیم الشان (ی) با نگ اری بود سپاهی غلیب در شهر گرد شته چنه
با جمله عساکر و هر از میدان خبنگ بر آمد سپاه جوبا موحی نیافته الشهر با محاصره نخود و با بار جمله کوبر شهای کرد و ۱۲ اجر شهای کرد
و بعد از ای و جبرات و دلاوری زن سپه سالار شمالی که نامادی لو و خود با بسیار بر نبه بر فصیل قلعه میکشت عمله با جوبان کار کرد شده و از
سانحه مهم چیزی در بلبه شهر نشر از انجا باز کشت و فتح جوبا سه از انکه سپاه که و حون مقهور بهاسه بر دو در بلبه با بس او دشاه شمالی
جنان مسادی مانده اخر سر دو اخوان لسر جدت خود و اسیر رفتند و چنه ای امن پیدا شد آخر ساه شمالی بمرد و بجایش نوجوانی سلطنت
نا تجربه کار پادشاه شد - اگر نه زانسر سماه هوشیار خالک مقهوری مقهور لی شاه جوبا ملک شمالی با بجور در بست آورد ی بعض آن
مرکوزت مقاصد بلبرت جوابر جمله مقهور سلطنه و ملک سوی مقهور شد چون کوبر شش نوشد لسر خود را بجای بلبرش نشانده خود خلقات
جمله امور سلطنت و دقت در بار بر دوه کشته رقبی دفتر مهمات مالی و ملکی بمقهور لبه واکه آخر سر انجام میداد لکن بجهة لاتا کوز
بر دم از وی مخالف شدند و آنرا متهم لسازیاد و از بر کله میقید کردند لیکن بمرور قدرشناسی مقبی عظم در ملک شمالی اتحاد و سر سری بمقهور می
ندیده اورا استقلال خانه و کمر بر خدمتش بندند و بیش از پیش در بلبه پرورگ دادند اسکا مقهور بمرور ایام عساکر اراضی محالفین
کلی گرفت و قرار داد اعظام مقهور که بهم حربت امروز شده در بلبه شهر بمحو بر بر دیم شهرت دادند که آن ملک
لسازش مادر کسه در ملک آن شهر مزه بر ک دخاکه و مهر سترا نشه در عالم هدیه بفرستند و با بر ک از ایکا بر یاده و مقهور ملک جوبا
نبر دیز جوبا کرفتار شده بر ک لزاب پیش کرفت و بعبادت بوده صاحم در زمین جانوار بخش بندکه و در خورد لیقولات قناعت و از مه
منصب روز در صحبت علیا و آمد همه لسر مقهور سلطان دی بادشاه شمالی از ضرر حالت اکاه بسه کملاً متع اتر بر سر ملک مقهور و لشوار کرد
و ملک بر باد سه و امر ا سر کشتند مقهور بر سر بر خ در ۶۴۹ هـ بعد سلطنت چهل و نیم سال بر در علمه سر خراب ملک خویش و لنکی و خزان
مشرق و دلاکه تاتار و سلطنت ایران که مقهور خود آورده بود بدو لشر بسه بر شتر کینگ و انگ بر نشت خونه خانه لشه
امانت سرداری - بوکینگ - نام که بجهة آخر بر سر شهر بلوه کرده بجهة کشته کردند و آن امیر نیز از دست سردار شش بهقتول گشت و لشر اده دکر از
خاندان در ۶۵۲ هـ بر ملک مانده بنسبت نخه کیر بقا بوده بهیت شش بانس زنده که متملک ۱۲ جواب بجهة دیکر لشیر برادر او کین لی حکمران شد و فاتر

برادر خود را در اعظم کرده و سپه و وزیر ملک جوزجی و دکا امیر شب بادشاه اسپهبد سلطان را ای نام بکوهستان و بکوشک رفت و در زمره ۶۵۵ ه مالک ملک

شده لاحق بالا سلطان گردیده **خاندان چین** سرشت اینخاندان **شن یاسن** در زمان علم و کرامت در بحر و جوهر تمام نقادان فرقان

و لویان عازم بارگاه شاهی بوالا زدربار بر اوند و تا مرک کاهی گرد قصر و سرود مولای نگشت و از کرد و فرزاد محتسب بلند و در رفاه رطلیا و بسط

ب ما حصل و داد بدرجه غایت کوشید و به سلطنت مستقل کار سلطنت بر او نظم **خدین لی** سپرده فرشته بین لی موحد بصحت علم عرفه

کار با نکوساخت در بارگاه تمهات عظیمه و میعاد نه فرمش از تحویل خاصه جوعطا بیکرد و از رعایا بمکرفت حاکم رسم شاهی دکر کرات

و چون بسال از سلطنت خرشر بر آمده در ۶۲۵ ه رحلت کرد و پسرش **لی سن** در صوبه سن بادشاه کرده شد و عشرین چنین بهن

مدار الهام ست چندی از سرکشان ن ملک امنی حاکمت لاچین بن بوسر کوبه محاذان خطه لوای بغی بر افراشته الوس لی سن تخت بکرفت

و پسر اندر ابر در خرسنی **ان لی** بادشاه شد و تا چهارده سال حکم راند در عهد ش سپهران مغلان و ممالک اطراف دکر خاصه خوز

شده نه و ماوشاه در ۶۳۵ ه بر د و پسرش **ماوچی** حکمران گشت و داد و بیش دکار ما و لون کرفت و بصحبت زمان خجته دولیان

منیه و مطربه و خواجه سرایان بوحشت او تخت میکرز رسید و در آرامکاه کلیتها و مهیو اسکه با استانها چندان سلح و شید کرسا ان ایام

مهیا کرده بلکی چون مردم آرا رمخصه و ظلم بر خرید بکه صورت ف و نمیبد و بر کاه و شهوت عفت او اندازه کوشی عالمیان شد سلطان خاطر

سوی یم کیانک نام کرهایت به برد از قدما و ریا تخریب مصر و لعه جمیع پیدا ساخته بر سرش تاخت و او را با سائر مردم خاندان اکراند

نخصه و مرتما املاک شاهی قابض کشت و بچه از قدما و راز با زملکت ختا تعرف یک کس در آمد کرکشت و خود بهمان نمایده **خاندان**

سوجون یم کیانک بر محل یک حاصله فرشته خاندان خود بوطلب سوطلب که دیم کیانک بنهایت شجاعت و در زانت رارای و شانت خرد

و نوار شر بر رعایا و علی الخصوص سوی و فرود و نصلای و شعوا در احرس اعلام خلائق سلطنت کرد و با اهیمه خارب و در دل داشت و آن اسکه

و بر و دلیر انش ز از نصف انسان با کبد کرا تفاق خود و داد ۵ بهمن خرخشه بمرد و بقوبیلای پسر کوچکترش ملک ساخت و خود با باشه و را در کرد

حمله بر کلوفرشته بکشت و آن **ین لی** نام داشت و حون پدر و برادر با بکشت با طرف تمام بعشر و ان و خود کوچکتر

دسیر با مغرب و لستان حرف ادشاه ی که و در شاه عمر عمر ملک یکی ی زود سا و در یا ی یعنی اظهار کثر خیار کن خود را کار کتارت مسهر کرف

و از جنگا **مهی یک** جنگ که از ارکاه بادشاه کور ا زاد و حراج دست کشف ه ا خصه ما لکری حراج و لبوزفته کوشه داخب و لو و خوف

و اجب کمرفت و سرکشان جزائر لوچو لا میز سر کوبه کم ایک ساخت و حون ا ن ا ن ا ن

لشکر اکسیر لیف داد ندوم موش باده بی خردی کرده کار خود کردند ما اینه تر در سر باد شاه مدبر در او بخر بهمه موثر آمد و چون
خواجه سرایان حضوری را بالقب سرایند و خود نیز بوجه تشبه تبرد ایانش شانزده سال بود و پسر سرین سنگ نام نهاده
و لیعهدش دکاپا پسر بود در سنه ۶۲۵ ه بمرد و ایانش پنجسال بود و پسرش کینگ سنگه بوجه به نشست و هزم اخراج
خواجه سرایان مستولی عدد جدید پیرو قاعده آنها بلوغ و رد لی او نشست که آنها اگاه شده علاج واقع قبل از وقوع کردند و دوقت
او لو غنه کردند و کشتند پسر او در شرون سنگه بجای پدر سه چهار ده سال بود و او نیز جام پیشینان نوش کرد پس او سنگه
لبطلان رسیده و چند پشت دیگر بر آمد که بوصف زر کنز و حسن تدبیر جهان فتنه پرداز ان لاف زنی بپرا کنه که آنها ما گوکر کمک
و مخاصمت خانه بر کسه شه نه و عمال سر کش با فقد نیا فتنه ۹ بدیخته املاک آسیبی عاید نیز از هر حواجه سرایان اگاه نشده در دوام
اکسیر لقبا اعداد او در ملبد خود مرمانی جاری کرده عیالمان سوا خارج البلد کنند و عهده کار بایشان نگذشت و چون او بمرد و گذاشت
در دوام اسپیلا و خود لطفا با تجربه کار کن سنگه نام نو چون شاه سلوم بر بساط سلطنت مشابه نه هر چند در بیست و دو
دو مرحله اما بتوداد بوقوع حوادث خود را در نظر آن مسلمان چون ایلهان بی محله و آخر و زهری با تجربه پیدا کرده
بصلاح او عزم استیصال آن بوفاق کرده لیکن اما را تقدیر مرکسه تدبیر شیر نر خفته و دو زیر خود از دست
خواجه سرایان مسموم شده و در سنه ۶۵۲ ه سنگ چانگ نام جاوت ها رسیده و مرا را زاد باد شاه لقب و در خود خود
تمام خود پسر ای سنگه نام نهاده اختیار سلطنت بخواجه سرایان و اگذاشت ایشان ده سال و هفت سال بیست و عشرت معروف ماند
و بهوذ لش ای سنگه پسرش بهمه دوازده سال گذشت بانه در همه شهر ملک خت اگر از اول پیاسی رسیده
بود و بوقوع سبقتی بزرگ دیگر خراب و بر باد گشت و رعایا ایجان تنگ آمد و پسرش بوجه کمت برگزیده
خواجه سرایان در باب تحصیل مالگذاری در آن آوان محط سایه بلوای عظیم برپا شد
لیکن بوجه هوشیاری و کاردانی سپه سالار فوج لی کینگ نامی آتش فتنه فرو نشست و باد شاه
در سنه ۶۸۰ ه فوت شد و پسرش چو سنگه خلعت پادشاهی در بر کشید از انجا که او مدبر عقباب بود و در نهایات
امور بر سیده و از نه کار آگاهی داشت بمهمه ای قرار ای روشنی طبع تو بر من بلا شدی - موجب کار آشوب خواهد کار
کرده و آنها اور اسر کوب خود دانسته قرصه و صمتی بلوه نمار و زی موقع آن یافته او لا در جزوی از اخته
در طعام سم سدر متر او فاشتر ی گزارنیده ند تا بلقاقه کشی رسن عمر شر نگسلد لیکن بوز عمر شر بانجا در و دفعه ادبار ایشان
در رسیده و زیر بانه بیرحم طلب بر نیز او آگاهی یافته بتدبیر ی آقای خود سو از انجاه اجل بر دن کشید
نفور لیبر آمدن از جاه مرتکب بقراقال او مر گردید که کمی را از خواجه سرایان زنده نگذارند و اموال آنها تاراج
برند آنقوم که همچو مواقع از خدا می خواست بیک ناگاه بر سه آن مرسه شتان ریخته بدانست خود سکی سوا از انها زنده
نگذاشته و اموال ایشان همه بتاراج بر دند و شتیه خصه رعایا تخصیص من سلاطین مقبول بر آمد با اینهمه از انبر مهر نهاد
سلطنت که چنین قرون از دست آن مخبان تنج بر نگفت متزلزل شد بدور انسخ نگشت و دو انفو تا ضعیف تر گردید بر سلطان
لیانگ یو رشی نمود و مفهد سا بگشت و برای چندی بر شخص از خاندان تانگ اطلاق لقب شاهی کرده جا گیر
جزوی را بر مصارف اقتدر ساخت و خفه بر حمت شاهنشاهی خاموش گشت و بعد از سه نوع
این سلسله در عرصه پنجاه سال شانزده خاندان حکمرانی کردند و در خاندان
دو دوسه کس بپادشاهی رسیدند لیکن بجز خانک و جبل بالغی

موجب تمکن نیافته و بهمه واقع طیفه بهمه ایشان قابل کتبره اندراج نالج نیست
باجمله مورخ خاتم نوشته که چو کوانگ نامی وزیر اعظم پادشاهی از خاندان تانگ
بحیز تدبیر و قوت بمشیر خفه بخت خاکبر فت و خاندانش بلقب سنگ مشهور گشت
از زمانیکه سه صد و نوزده سال شاهان این خاندان سلطنت کرده اند و واقعات
عهود ایشان نیز قابل کتبره اندراج نوآر بجا بهمه اند لهذا اغماض اشبه قلم سوا نگار
بیدان تنظیر حالات این خانواده بر نافته بآید خاندان سنگ
بانیه مبانی حکومت این خاندان چو کانگ بن بهه آباد و اجداد شان از اوای
کبار و عهده دار ان سر کار فغفور تو دند بر کاه خاندان بنیم که ذکر شر مجملا گذشت
باستیصال رفت چو کانگ که وزیر اعظم آخر باد شاه آن خاندان بهه بر خاسته بے
تمام رعایا و بر ایا بر تخت نشست و بسبب نیک نهادی در رعایا پر دیے که و نهد
در ارت از و بظهور پر سید زبان خسلایق که لقب زه خدات او در ابلقب شیو طلقب ساخت
و معنی این لفظ قبله گاه عالیجاه است و فی الحقیقت او تا زیست همچو پدران بر سر
رعایا سایه عاطفت و ظل رحمت مبسوط داشت و حرکتے که موجب دلشکنی و ایذای مخلوق
باشد تا دام الحیات از وی بصدور نه پیوست و باوصف چندین جباه و جلالت چندان دمخور
خود پرستے و لباس فاخره و طعام لذیذ و دیگر خطوظ النفسانی و لذائذ شهوانیه که مستور ست
محله ارا بخز و صنع ساده از آرایشگی و پیرایشگی که خاصه زنانست امتناع کلے
فرموده بلکه چوبی و گلیمی بر پے داشت که لیاس سلطنت عظیمه باشد و بر چنین چیزان بره از علم
نداشت که موجب شهرت باشد لیکن عملا و شعارا اقتدر دنیا میکرد و در کار و زوشب کا از
اچهار در دانه محله ا فراز نمیکرد و مفرمود که در دایره اش مشل و لم کاشته باید تا دادخواهان
از عرض حاجات مجهور نباشند نقرر اقتم کرد در نجا طعامی تبدیل نرسد که چون مالش فته بت اهل اسلام فتح شده بسه
ابن ابطوطه قاضی مغربی خانه اندر ان در دار ان کسری آورده لعب کنانیه بسبب همایون خلیفه رسول آخر زمان
امیر المومنین عمر رضی الله عنه دیدی سواری سه بانگه روانه نرمود و گفت که بشتر از انکه بانجه برسد بوزیدی کف آنگفان سه
که سعد انه رسانیده و بی بالشر که الشر زن لسر خط بر سان و در خط نوشت که تر ا نامکار سه دار کرده فرستادم که کجا
اهل چه انچ بر سد و بما بر اورانه در نشست و خاک بر ابر باشد نه انکه شمشاکاسه در دست و حواجب دار سے فرستاد
همان کرد و گفت صفه فرمود که در نشستگاهش خفه کشاده دار و بر دیس مردم تور سند لسر باد شاه و گفام او همچنین باید که
نه انکه حاکم در کاشانه بالاے بام خفته و داد خواه از زیر بنان انه بفریاد و گلو لبشر جا لبان خفته دیگر از انجا و
باد شاه این لجه که بر علانیے و کنیز کے که در دولت خانه نباشد آمدن مجاز ترک حدیث
بیرون رفتن از خانه نباشد چه ملفوظ بیدل همچو دشمن است در همه [illegible] سنف و ضعف تکلف
آورده و مطبع بهمه ابو القاسم ابو العباس خلیفه نهاد و بالشاه و عرب و ۶۱۲ ه در سنه ۶۱۳ ه نامزد موکف
استقرار صاحبه مونه چیز نوشته فرمود مطبع بهمه نضف بر جعفر نام داشت و جعفر دو لبونه یکا جعفر مستقیم بهمه که در دو سه

خاقانیان

وفات این مهور در سنه ۹۷۶ هـ واقعه ایام سلطنتش دهم تاریخ ماخذ این خیفه نموده و بعد او تشریف شرفی سنگه جانشین او شد

او هم مرد دلیر بود لیکن بسبب کثرت یورش تاتاریان لقب دلنگ و عاجز گردید و چون نمایندگان

شد بقول سعدی رح وقت خوزیت چو نماند کرز دست بگیرد دست شمشیر تیز — بالجمله سمشیر برنده و سپر

و دیگر مشتی از سپاه التزف خان گرفته برمحافظان بیت خفته اسپان تاتاریان از هجوم ترازان شعله ها متوحه شدند و خیمها

شاه بکمابیش کشته و هم مارسنگه فاحش خورده اما بعد از دو ماه دیگر یورش کردند و از فهور مخبر مصالحت هم نشد

و بعد از فهور نصیر را جایی هندوستان دادند و عزیمت از تباط داشتند لاکن پادشاه در سنه ۹۹۲ هـ وفات

یافت الهسر عدد سال ابو دلبو او بسر یورش چین سن یک لشکر کشت و از یورش تاتاریان بعد وفات

مجبور شده و در آخر بقبول خراج چاره نبود و دران ایام تاتاریان وعده کردند که دیگر حمله آور نشوند

لکن بعد چندی باز کرده از حد گذشته آوردند و در زمان یورش دانگ تاتنگ بوری حاکم مغوی سلطنت اردست

رفته بود نزد آن پادشاه مصر بی عطف و بست همت بود آخر در سنه ۹۲۲ هـ چین سن زنده نگذارد جواب داد

الهشر عدد سال الهسر از فرزندش جنگ سنگه در صغرسن بر تخت نشانده شد و مادرش نگهدار پردازگشت

واجبه اشتهار از یورش تاتاریان رو بکمی نهاد لیکن چون اختیار بدست فهور آمد فور ا بالک تاتار تاخته ملکهم مرز

فصلها داشته که پادشاه بیست همت یک لک روپیه تاتار فرستاد و چند بلاد خاص مملکت خانگی گذاشته و قبضه

تاتاریان رفته بودند و قت حکمرانی مادفهور باز بخزانه تلف پادشاه خاندان آمده بودند هم بتاراج داد

در عهد شر از چنه ممالک سفیران آمدند و مایکل مصیر ردم از قسطنطنیه بای تخت فهور برای او گفته

فرستاد ابو فوتش سه پادشاه دیگر نوبت بنوبت حکمران خانگ گشتند لاکن در واقعه عجز ایشان

قابل اندراج تواریخ نیست بالجمله در گاه هوی سنگه مسند نشین ملک خانگ گردید او در دم یوحی تاتار

طلبیده اشته نوکر گرفت تا با قوم تاتار دیگر مقابله کنند سه که آهن تا بهن توان ساخت نرم — اما آن قوم از قوم

خهو ملک فهور گرفته خود قابض گشت و مصداق قول سعدی سه چو دیدم عاجت خود گرگ بودیم

گردید بلکه دو هویه دیگر بی تکلف بجوزه تلف در آورد و از فهور کینه جوشه پادشاه بنفس نفیس با فوج

بر سر ایشان رفت و آتش کین کرده بموقع ایشان از کمین گاه برجسته فهور ها و سنگر ساختند و این قضیه

در سنه ۱۰۲۵ هـ واقعه شده بود قوعش را بر رکن سنگه باستیاق گرفتاری پدر خود دشمن در پی ایشان تخت را

با تهام سازش با دشمنان بگشت و خاکه کوبند فیل نامرد فوج خهو سو مگشه پادشاه و جهه این غضب

غضب هم تو بیر بر آورد ملک خهو از دست تاتاریان در استخلاص پدر کوشش تمام است آخر با قوم تاتار

اول صویه عونان نفیض و تلف در آورد ند لیکه بردار استخلاف مز قبضه کردند و اقربای فهور محلات آن

زیر بدست ایشان افتادند و سردار تاتار بر تخت خالشته حوذرا فهور خواند رکن سنگه از اکا

گرگینه ها بگجور ا پای تخت گرد آمده و چون او بمرد برادرش کاو سنگه قائم مقام وی شده

داد حینه ان عاجز او د که بصور خان تاتار عرضداشت ارسال مے دانست و خود را بلفظ چون بنده

خادم مے نگاشت و سردار تاتار بوجن چند بن انکار شر انقدر روت می کرد که هر که از خاندان سی در زمره

ایرا

اسیران در تاتارچ مردنش او برای دفن بشر کاد سنگه میفرستاد و اگر در پای یا گردن

سال تاتاریان داد حائل نبود سے خان تاتار کاد سنگه را در پای چوبین سلاسل

نے گزاشت و چون کاد سنگ بمرد هوسانگ در سنه ۱۰۲۶ هـ تخت نشین گردیده لقبه در سکه ۱۰۲۶ هـ

فهور دگر حکمرانشد لاهز بر دو فهور را نسبت حقارت در نظر تاتاریان نمانده و اجناجر

بود ن از تو قرض سیم محفوظ ماندند تا انکه در سنه ۱۰۹۹ هـ نیم سنگه حکمران گردیده و ادم

مثل هوئی سنگه که تاتاریان را ملازم داشته بهمزوی کرده بالاخر خود آورد لیکن نامزد فهو

شورش تاتاریان با مغولان فتیله کوه معروف و چنگیز خان دلیران فهور کاشر

بمدد او لشکر کشی کردند در گاه سلطان فتح میکردند خانیان زار عاجز تاتاریان

واسته تاراج می کردند دوم تاتار نیز شد خود و فقشه از تاخت و تاراج

خانیان خهو فرو گزاشت نمی نمودند بدرجه ایکه خانیان بخط چون گنده

سال دوتار آسیایی بودند تا انکه در سنه ۱۱۲۶ هـ لوتسنگه فهور گردید از انجا که

بدگهر و بد اطوار او کهور قبلاخان نبره چنگیز خان که خاقان تاتار بود

بیاع حواله کردن ملک فهود نمودند و عوائض نوشتند آخر قبلاخان

سردار ان خود را فرستاده تمامی بر گنان بو بکلی خود دیگر سے لقضه خوبش

در آورد و پادشاه احمد نگر محمد شاه پادشاه هندوستان بواقعه نادرشاهی عاجز

محارب نداشت حتی که مفتول گردید و پسر میانه او از هر سه پسر انش کنگ سنگ عاجز

در صغر سنے قائم مقام پدر مقتوله در ان وقت قبلاخان سردار تاتار

با فوج جهار دلشکری جرار بر بے لشکر دار الملک پانگجور فرستاد و خانیان

سنگ برنگ همه شهر ها پانگجور از دست انشان رفت و صاحب انشان

گرفتار شده و کهور قبلاخان او لها حاضر ساخته خانان اکه او لها مقید

ساخت اما بالطبع عزلتش میکرد و هر دو را در ان دیگر شر با چنه و نفاق بهاز سوار شده در بسر

فلزم مغرور شدند که از ان بهمی سر کردانے زند سے خهو تمام بمهف دو دگری بهمی نگ و دو

لبو که فوج مهف رجهاز سوار شده پے انشان گرفت و جنگ صعب میان آمد

دران سردار تاتار نیز که بر لشت دگر ان اندک دست و پا زده لبو لعبسلاح در زیر مو دهشر

عزی بسر فتاشه دو دلیف خاندان از انشان صورت انقراض نمود

والبقاء للملک المعبود

www.abulhasanalinadwi.org

خاقانیان

وی دو جنگ کرده و دیگری جعفر نژاد احمد مصنف بگفتند ما بالله که در سه صدوک کشته و در زنان چنین مضمر جلاح بر دار کشیده شده
وفات این مهور در سنه ۹۷۶ هـ واقعه ایام سلطنتش دهم آنچ ماخذ این خیفه نبوده و بلوتوشی پسر شرفی سنگه جانشین او شد
او هم بر دو دلیر بود لیکن بسبب کثرت یورش تاتاریان لاغر و لشکر و عاجز گردید و چون ناتاریان
شنیده بقول سعدی رحمه الله وقت حرزت چو ماند گرز و تیغ بگیرد دست شیر تیز- بملکت سمرقند و بخارا
و دیگر مشتاق از نگاه التزن فان گرفته برخی لفان بت ساخته اسپان تاتاریان از نجوم هزاران شعله هم متوجه لشور حمله
شده بکمابیش گشته و هم مارکشته فاجر خورده اما بود از دو ماه دیگر لورش کردند و از فصور مخرب مصالحت هم نشد
و بعد از فصور نیز راجب هندوستان دستاویز و عزیمت از تباط داشتند لاما دشاه در سنه ۹۹۰ هـ وفات
یافت الهسر عدسال بود و بلوا و پسر یورش چین سن که لشکر کشت و از یورش تاتاریان بعد وفات
مجبور شده و در آخر عمر قبول خراج چاره نبود و دران ایام تاتاریان دعوه کردند که دیگر حمله آور نشوند
مگر لوچه جنبی باز کرد از حمله حشر آور دند اگر در یورش دانگ تاتاری حمال عفوی سلطنت اردست
رفته لوچه نوکر ان بادشاه مصر بی عطف و لیست همت بوه آخر در سنه ۱۰۲۲ هـ چین سن زنده که را جواب داد
الهبش عدسال الهسپر از فرزندش جنگ سنگه در عضو سن رتوانسته شده و مادر شی مکار بر دار کشت
واجه استمشر از که یورش تاتاریان رد بکمی نهاد لیکن چون اختیار بدست فجور آمد فور ا لک تاتار تاخته بلکه هرز
فصله ها داشته که بادشاه لیست همت یک لک روپیه تاتار ستاد و چند بلاد خاص مملکت خانگی بیشتر و قیمته
تاتاریان زنده لوند و وقف حکم رنطه مادو فجور ها از نجوزه ها لقرف بادشاه خنا در آمده لوند هم بار مال گرداد
در عهد شی از چنه ممالک سفیران آمدند و ما یکل مقیم ردم از قسطنطنیه بای تخت فجور برای او تحفه
فرستاد ابو نوشی سه بادشاه دیگر نوبت بنوبت حکمران خنا گشتند لاکه اخر واقعه عجیب الشان
قابل ابراج نوا ریخ نیست بالجمله بر کاه هوئی سنگه مسند نشین ملک خنا گردید او مردم یونجی تاتار
طلبیده اشته لوکر گرفت تا با قوم تاتار دیگر مقابله کنند که آهن تا بهن توان ساخت نرم- اما آنقوم از قوم
خمه ملک فجور گرفته خود قابض گشت و مصداق قول سعدی که ۵ چو دیدم عاجبت خود گرگ بودیم
گردیده بلکه دو صوبه دیگر بلا تکلف بجوزه لقرف در آورد و از فجور کمبنه جوشه بادشاه بنفس نفیس با فوج
بر سر ایشان رفت و آنها گریز کرده بموقع ان از کمین گاه بر جسته فجور ها دستگیر ساختند و این قضیه
در سنه ۱۰۲۵ هـ واقعه شده بود تو عشر پسر رکن سنگه با ستماع گرفتاری پدر رخود دشمن در پیران بای تخت را
با تمام ساز شر با دشمنان بگفت و خیاکه گویند فیل نامرد فوج خود سوا مکیشه با وجود این عنصر ذد
غضب هم تو میر بر آورد ملک خنا از دست تاتاریان و استخلاص پیدا کردن تقلانست آخر ها قوم تاتار
اول صوبه عونان بقبض و لقرف در آورد ند لیه بردار اخلاقه مز قبضه کردند و اقربای فجور محلات آنرا
نیز بدست ایشان افتادند و سردار تاتار بر تخت خانا نشسته حمد را فجور خواند رکن سنگه از اکا
گرگینته با نجور ا پای تخت گرد انیده و چون او بمرد برادرش کاو سنگه قائم مقام دی شده
داد چنین ان عاجز لود که بجور خان تاتار عرضداشت ارسال ۵ داشت و خود را بلفظ چن ذلیه
خادم مخاطب ساخت و سردار تاتار لوجز چندین انکسار شی انقدر رودت می کرد که هر که از خاندان سلسله دوزیر موجود نیز

ایراد

ایشان در تاتار ی مرد نشد او برای دفن بیشتر کاو سنگه میفرستاد و اگر در یای یانگ تی کیانگ
سال تاتاریان داد حائل نبود سے خان تاتار کاو سنگه را در یانگ چو نیز سلامت
نمی گذاشت و چون کاو سنگ بمرد موسانگ در سنه ۱۰۳۲ هـ تخت نشین گردیده لقب فجور
فجور دیگر حکمران شد لاهر دو فجور ان بسبب حقارت در نظر تاتاریان نماندند و بوجه احسن
بودن از تعرض سیم محفوظ ماندند تا انکه در سنه ۱۰۹۹ هـ نیم سنگه حکمران گردیده ادام
مثل هوئی سنگه که تاتاریان لاملازم دا شته لوچه بجروی کرده بلا سر خود آورد لیکن ما مرد فع
منور شی تاتاریان با مغولان فصلح کرده عهد خواست و چنگیز خان دلیران دلیر ان نقد کار
بعهد داد لشکر کشی کردند در کاه سلطان فتح میکردند خانیان را عمال تاتاریان
دانسته تاراج می کردند و قوم تاتار نیز شکست خورده از دفعه از تاخت و تاراج
خانیان خجه فرو گذاشت نمی نمودند بوجه الاخنا طاب خطا چون نگفته
سال دو تار آسیایی بودند تا انکه در سنه ۱۱۲۶ هـ لوشنگه فجور گردید از انجا که
بد کرد و بود اجرای او کبجور قبلاخان نبیره چنگیز خان که خاقان تاتار بود
بیام حواله کردن ملک فجور نمودند و عوالفی نوشتند آخر قبلاخان
سردار ان خود را فرستاده تمامی بر گنان را بکی بعد دیگری لقبضه خود بست
در آورد و بادشاه احمد نام چون محمد شاه بادشاه هندوستان از واقعه بادشاه دیگر
مطلع نشد حتی که مغول گردیده پسر میانه او از هر سه پسر لشکر کنگ سنگ
در صغر سنی قائم مقام پدر معقول شده در آن وقت قبلاخان سردار مامای او را
با فوج جرار دلشکری جرار بر بی لشکر دار الملک بانجور ستاد و خانیان
شکست بر یکدیگر همه شهر ها بانجور از دست ایشان رفت و صاحب آن محفوظ
گرفتار شده و کبجور قبلاخان اولاد حرز ساخته خانیان اکه او را مقید
ساخت اما بالطاهر عزت نشر میکرد و هر دو برادر ان دیگر ش با چنه رفقا بجهاز سوار شده در بحر
فلزم مغرور شدند که از آن راه بهتر سفر کرده زنده که خود تمام بحفه دیگری بهمه لگ و دو
لبه که فوج مغلب رجهاز سوار شده پی ایشان گرفت و جنگ صعب میان آمد
دران برادر ثالث نرکه بلسبت دیگران اندکی دست و پا زده لبه الصلاح در زیر موجه خنجر
عزی بر گرفته شده دو دیگر ان خاندان از ایشان صورت انقراض نمود

والبقاء للملک المعبود

www.abulhasanalinadwi.org

خاندان مغلان

هنده مذکور شود قبلاخان از همین شعب بوده که جد شش چنگیزخان بر ملک چین پورش کرده و از همان عهد آمده و شده القوم در تصرف
جاریشده آخرها سلسله الشان در ختا قائم کردید پس اینکه اگر گفت الشان نوشته است تا معلوم شود که اینها کیستند و چگونه
داخل الشان در آنملک شده باید دانست که در سلف از خوانین القوم خیدخان نام شخصی بود که دو پسر داشت لاهرود جین حیات پدر فوت
دیگی ازان دختری الان قوانام و دیگری لپری دی جن بایان نامی عقب گزاشت هر دو باهم منعقد شده ندی جن بایان
بعد چندی از فوت جد خود بهر دو دو پسر ان در آغوش رضوجه بوه بگزاشت زن به پرورش الشان مشغول بود روزی وقت سحر در
خیمه خود نوری چون آفتاب تابان دیده متعجب بر آمد بتدریج آن نور نزدیک شده بشبیه مردی جسیم پیدا کرد الان قوا بوه دیگر بایان
خوف زده شده خواست بگریزد لیکن پایش باستیلا و ترس قوه رفتار نیافت نه زبان یارای گفتار آن روشنی مجسم با بن زن
هم بسته شد و الفقاد بدرفت چون حمل بر دختر کرد و سران قوم تاتار همان نزد او آمده خواستند که الان قوا را گشنده دی هم گفت
دایا نمود که تا نمدت حمل دست از من بازدارید اگر پسر بزاییم اختیار دارید اخر پسر بزاییم بوکم گشتن باشکن سالجی بود بنجر
که بتر کی (لوزانبون) یعنی اولاد بی لقب یافتند از نسل بوزنجر چنگیزخان بوجود آمده و بعضی آنست که ترک مغلان از چنگزخان شده
پدرش لیسوکی خان بهادر نام داشت و او چنگزخان را به تموجن ملقب ساخته بعد و جنیش انکه تموجن نام سردار ی از دیگر فرق مغلان با لیسوکی خان
در جنگ بود و چون لیسوکی بر تموجن ظفر یافت نماند در چنگزخان نمود شده پس او را تموجن نامیده که مادکار آن فتح باشد مشغول آنکه چون چنگزخان
پیشانی و بینه که دست راست وی مشت بسته چون انگشتانش نگشاینده که پاره ارخون منجمد از ان نهاده و در زیر لیسوکی بهادر تا دلیش
جنگ کرا بن الفعل سرداری جرار و سرکرده و فتاح آقالیم شد مدت هر کاه چنگزخان تموجن سیزده ساله شد پدرش بمرد و ما در ش اولن الخان
حکمران شد اقوام تاتار زمام حکومت بدست دلخواه خود یاسال نه بسیبه نمود و بعوه کردند چنگزخان ستمگر بگرفت و مرخانان و خان جلو برداز گردکه
بلوانیان بر قرار موقع قرار یافتند و در اوقوت فتنه فرو نشست لاد در دلها اتش آن ترس و گرمی دانست بوسه یا دو نیم سال چنگزخان خبر بافت که ایلچی
فوج تاتار به هلکس ستعد تاخت اب حکمران از سه قوم مغلان که مطیع او بودند کس بگرد آورده مقابل شد و خیدان کار بجایان کشید که جنگ دران
سا نخوانده خصما هر دو داشته و حرب آزمعه بر جر و لشش انگشت حیرت بدندان شدند و دشمنان جان بگشتند فاخش خوفند که نیم لشکر هزار
لاشها از الشان سر بیدان نهادند و هزاران اسیر بند بند گاشته بعد ازین فتح تموجن املاک الشان را بر فوج خود قسمت کرد و مقادیر
از سرداران با بعی را در دیگ انگرم انداخت و اطفال و زنان سلاسر بمعه نشیندن انکبین چرگ خوانین اطراف دوستدار وی
شدند و درین ایام بنیوچی که سردار خرجی تاتار مالک تمام ملک تاتار بود ملقب به خاقان و تموجن نشل دیگر خوانین با چنگزاد بود پسر
خاقان ستموجن و طغرلخان نشردار قوم قراوات و الی قراقوم را بگوشمال بعض سرداران سرکش ارگرد الشان گوشمال لواجبی دادند
وجلادت و مردانگی تموجن جان پیش خاقان لیسنده افتاد که بهمه جلیه فوج خاقانی ممتاز شد پس ازان با طغرلخان جنگیده بر دی غالب آمده
بعده با سردار نخان تاتار بر بر بخار شده ظفر یافت سپس با خان فرکات جنگ آورشد فتحیات گشت بوادیه این فتوح و غلبه دهم
با بهاء مجدد بی تمام حوزین اطراف افواج حود تکی کرده و تموجن را ملقب چنگیز خان ملقب ساختند و لوی نوشتند که ما همه مطیع فرمان
توایم - و لفظ چنگ در لغت مغلان بمعنی بزرگ و گزیده بسیار و لیسیار بزرگ است و ذیقوه در نشسته او اقوم شده و برکاه
چنگیز خان بر اقوام لخان و رکات و ترکمان و کارلاک ظفر یافت سفیران خمه بر دیگر اقوام تاتار فرستاد که الشان را نیز

مطیع گردانند و خانان خود قبول کنانند چنانچه اکثر الشان مطیع و منقاد او شدند و در نشسته اکیوخان کرا تاتار لخان گورخان و الی تاتار بان
ملک شمالی ختا بعد از چنگزخان ملک خوش کرا تاتار لخان گورخان بجان آمده با بوجنگیز نرفت دفعه ثانی نخه قوم اکیوخان نیز طاعت چنگیز خان در آمده تا آنکه بر تمام
ممالک اقوام تاتار زمان روا گشت لیکن اندین فتوح خونریزیها که از دست چنگزخان بوقوع آمده قیاس از حین حرکت باید کرد کوری از کاشه
سرطغرلخان بیاله شراب خونی ساخته بود که مجمله کسب مغرب قوم (کاراخان) و در (خوب) چنانچه (دقوم) افغانستان که مطیعش خود نه پس
نخست بنیخ کینی قوم بیاستر شده قریب دوازده ختا ساخت و داهل آنملک کرده و چند قلاع رافیع ساخته برشهر) لینگ جو
قابض گشت و چون برسید لینگ بیاسحاصره کرد که باسی تخت تا بخوخانوان بیالغ و والی آنجا دختر خود را بچنگزخان داده داخل
باجگزاران او شد و پیش از عهد چنگزی مغلان مطیع نبوچی بوده هنگامیکه (چنگ چانگ) بادشاه نبوچی از خود (الگ بیسی) نام را در اقوام
تاتار بنابر تحصیل خراج سالانه فرستاد - الگ بیسی - در بی هلاکت چنگیز شده بود و چون بعد چنگ چانگ وی تخت تاتار نیافت از چنگزخراج
بطلبید چنگیز که مزور بمشیر خود خانان را یافته بود بران التفاتی نکرد و همدرین اثنا سرداری از مغلان را کشته بود که این پیام رسید
بتبنید نش در غضب رفت و جوابی درشت داده او را کرد تا فوجها ستعد قتال شدند و بر صوبجات شنیسی و چین دوکس را از سیاسالاران
با قلیل جمعیتی بر راه رفت راه و مقرر فرستاد اینها بر بن بهانه تا سرحد ختا خاک سیاه کرده و پس شدند بعد از سالخان سردار کارلاک
و ایدی قوتخان سردار انگیور از تا بخور بسمیده و با عساکر خود چنگیزخان پیوستند خاقان چنگیز علیه افواج را بر بلده نوچی فرستاده
او بتاخت و تاراج خمه و خود با فوج منتخب بمقابله انگیس شاه نوچی بر آمد سردار نوچی پریشان شده صلح خواست چنگیز عقده خود دیده
القفات بصلح نکرده و از سمت بلده قلاع نوچی تاتار را بتصرف آورده یکی را الده دیگری میگرفت و چون سردار (فرق) خانان (کرا در قوم تاتار
بود بتخانان در ساخت خاقان او را بالقاب شاهی قبای فرمود و ازین رو کل آن قوم مطیع خاقان چنگیز شده دیاری چند از نوچی بتصرف در آورد
و شاه ختا بان شهر (النیا لونگ) شرقیه دار الملک نوچی را بنزعتوف نوشیس آورد و مغلخان سپه سالار چنگیزی نیز در همان نواح تمام قوا
تا قریب دیوار ختا مفتوح ساخت بالجمله چون چنگیزخان عزم محاصره (شهر) ٹی بانگ فو کرد شاه نوچی لشکر سپاه جرار و مستعد
باستقبال وی فرستاد و میان فرقین جنگ صعب رو داد و سپاه نوچی چنانکه باید دا دجلادت و تهور داد لیکن وقت استقبال
الشان در رسیده بود میدان کارزار بدست چنگیزیان ماند و بقیه السیف فوج نوچی (تاتار در بلده) ٹی بانگ فو متحصن گردید
و بهمراه چنگیزخان این شهر را محاصره نمود و محصوران قلیه عاجز شده جان خود را در خطر دیدند و جان بازی نمودند که سرداران مغلان لشکر چنگیزی کشته شدند
و خود خاقان چنان زخم تیری بر داشت که خوف هلاکت شد بتر کستان داپس رفت که در آب و هوای وطن رفته صحت یابد و بعد از مال زخم بعود
روی بتاخت آورد و دوباره آن بلاد را که بعد رفتنش از قبضه اش بدر رفته بود بتصرف در آورد و در جوبجات بیجین و شالنیه میان مغلان
و ختائیان چنان کشت و خون داقشد که بیابانها نوچوی خون روان کردید و در نوبت از شاه تانیقتر کیل باید بعد ازان چون
هنگام زوال آن خاندان رسیده بود شاه مینسه بدرگزین سپه سالار خود را دانی الی اعده الیش مخول کرد و باز با نه لیسته جنگ
عهده اش مرا و سپه سالار مذکور که (هوچاهو) نام داشت آن کینه ها در دل نهان داشته روزی دفعتاً با فوج در کمتا لیکر شاه
مقید ساخت و روزی خیه محبوس کرده کمشت دلسیرش (سی نیگ) را بجایش برکشت نه چنگز موقع را غنیمت انگاشته
(جی بی لو تیان) را با تلیبا از فوج سرا دل کرد انیده و خمه کمیزل در عقب باند هوچاهو سپه سالار خطا با وصف علالت که از زخم تیر داشت
سردار مغلان را شکست داد و روز دیگر بوجه التلیف زخم خود رفتن توانست و نائب خود (کادکی) نام را و صف کارزار
فرستاد و نائب هم با میمنه کیرل بفوج خود را قصداً انهزیمت داده تا مدتی میمنه شاه با دشاه ازوی بر نجیده و پسپاسه در شد هوچاهو

دهوجا بوسیب خود لاکشت فصور کراز موجا بونوش نود وکادکی را سپاه لارکرد درآنزمان سپهر نیانگ کینگ که الحال به همین شهر سالار دارد
دار خلافه نوجی بوده قاآن بزرگ چنگیز دوسر دار ان خاص همه دی بودند باجهار پلتن از اهل خانبالوشمال و توجی خان داود کتای خان
وچغتای خان نرسپه ان خود لا بسوجوب برای تحت وحمل فرستاد وکه از برسوبر سپهر بتازند و پوجاخان وجوجی کاسرخان برلاس
خود لا اورکه دکه بزبان شمالی راتاراج کنان بجاجرین بشرک شوند وخهه الیرخه توتی خان از سمت چهارم نصفت کرده وچنان حکم علی
یاآورد وکه لسپار سوسمند افتاد آن اسپکه اوازپیرد مادر پرستی ختائیان دانسته بود لس دربرچنگ پیران وپیرزنان دکوکان اهل ختارا
پیش ازصف اول ایستاده میکرد وختائیان بمقام مقابله برکمان دعزیزان خودرا بمقابل تیروتفنگ دیده بی جنگ میکوشیدند
وچنگیز فتحاب سکشیت والتصدع جنگ وقتال بمیکشید الغرض ازتاتاران درده بلاد مقابله دا نمیشد وچنگیزخان باین ترکیب پوسته
مظفر ماند ودرین جنگ ویکار صوبجات همین دشان ثانگ دشنسی وهونان هرچهار انگ برباد شده خاک سیاه
گشته انکوک زدم کشته دانکوک اسیر شدند آخرکار چنانکه صیادان جانوران راازچار سوگرد گرفته ودرجائی جمع کرده دست
بذبح وکشتن میکشایند همچنان چنگیزنفاک ولسپران بیباک وانواح دهن نفاک اوتخاخره همین کرده تباهش ساختند اما
هرشاه نوجی حملآورانشه بالصلاح دمند کمان حلقه کفت که عاجزا خیدان تهنگ نباید کرفت که ازجان برخاسته مخاصرا دردشوار
اندانفسه وقت ضرورت که نماند گریز دست بکمرد دسمشیر تیزودریغ الجی لشاه نوجی بیام دادکه تمام مملکت منحوشده صرف ایکار
فهیت اکراکنون نمیزد رتحول خراج اهمال ورزی وانچه طلبیده ام دردادنش دست افتراح برسینه نهی تراملاک سازم شاه
همه قبول کرد دجنگیرا بانوج خویش بملک خود معاودت نمود ولیکن بدچیدی به بهانه سردار منکان بهادر را دیگر برای جنگ
ملک ختا کسیل کرد ومنکان شصد نیک کینگ لیچین را مفتوح ساخت اماشاه نوجی بعد از محاصره پیش آن مشهر را بزرک
کرده درشهر سک کانگ فرود باش اختیار ساخته بعد بوجه از مصائب جنگ محفوظ ماند حالاکه سپاهش لسپار کشته
وچندین مال دولت بدست مغلان افتاد که برکاه آن غنمت پیش حکم رسید دی نهیت نامه فتح برای لونو نشت واین امر
مخصوص لوبی ولبض کسان بوده درنه دیگرخانان راحرف همین کلمه نوشتی که تهکو کردی لبوه دربرد دقوم دبرزرش ختا
جنگ قائم لبعه دمنکاخان خاص سپه سالار چنگیزخان برای انکفار درچین فرستاده شده وختخه چنگیزلیستخیز دکر ممالک معروف فت
واینعاطه درسنه ۶۱۷ واقعشده دوعلی مطابق سنه ۱۲۲۰ بوطی شون تمام حروب کرقاآن ۱۴ باخوارزم شاه دلسپرش واقع شده ذی ادرد بانه
یعنی مستقر سلطنت خود برجهت نمود ودرین تابستان سردار منکلی خان کارهای عظیم وجنگهای فخیم کرد وخانچه بعرض رسیدن درحین حیات چنگیزخان خصوصیات شمنی وچین د
شان ثانگ برفت درهرکاه برخاسته کان شهر لیچو که لبه جنگی قابلیت خیزبست آمده سرد ازیه کوفضبناک شده دحکم قتل عام دادیکی از سردارانش
چاوسنگ پاون نام سربرتد شمشیر نهاده زمین خدمت بوسید دکفت که بنده مادرپدرم دراین شهر انده درقتل عام ایشان نیز کشته خواهند شد اسیر کرا بکنیز
دازقتل عام دست بکیش منکاخان برجاه دی درحمد لیش خوشوقت شد دازعزم خود دست برداشت همچنین منکلی خان دسردارانش تاشتمار
بانوجی سرکرم بکار ازاسته بیکار نماندند الا درهمین سال منکلی خان برد چنگیزخان اندوهناک شده درنفس محفد لسپرختا مناسب نیست دبجیدیا که شاه سکر
کرمزدی ازتاتار حکمران لبود دوکیس راکه ازمنکلان عهد ازشکسته بدانشته پیش خود جاداده لبود - بانوجی قهار بردی تباخت وحربی سخت روبداد وکرد لک
لاشعها مرفوانی دشمنان لشمار آمده تلاکشکان منکل لبعه دکتای خان لپسرچنگیزخان دسردار چاهانگ برد ودهیوه نوخان داخل شدند
باتوجی رابکاهره کرفتند لکین مریمت خورده ترک محاصره نمود ندد دیکر لسپاری ازبلده اطهوبه بکرفتند دچون چنگیزدانشت کرقلم دقتم کلیه نوجی
بمزدی ازکسی نخشن نیست لبساط عظیم سازجنک نخوه کرمنوبر عیت مقاتله دردل لبوه دازچیزقوه بفعل نیامده کرکشکر اجل ددرسه بردی تباخت

دآنشش فتنه آن منفاک همان سوزدایکبار زبردشت نه الغرض چنگیزخیل ازانقاد دم ملکت ۱۰ لپسران تقسیم کرده برکوه لوپانکت مرد دهمانجا نیزدرفتی
مدفونش کرده دراندک زمانی کرکوشش چنان چشمه از بوه بمرسیه که زفتن مردم دراینجا موقوف شده ایجا لبشر لپسر اوکتای خان حاقانی افت
دبه بنج کنی نوجی کم لبسته نوجهابد لشهوز دستاد تاچپیال جنگ وجدال قائم لبعه صوبجات شنسی وچین وهونان دشان ثانگ مسخر شده ند
بود خهه خاقان اوکتای با برادرخهه تولیخان نوم ختار دوشهم نوکر سماک فوا کمرفت ومعاودت کرد دتولیخان دوصد لبعه ملک چین نوجا
شود وسوای کشتکان جنک بک لک کس ازختائیان درحماری وجبال کرکنجه جاتلف کردند واوکتای باز حمله کرده شهر لوجو کرفت دخواست که
پای تخت را محاصره کند شاه نوجی لشکری عظیم باستقبال اوفرستاد وبین الفئتین جنکی لبسیار صعب روبداد دمغلان بهزیمه کرکته
توانسته درپای تخت داخل شدند خاقان بالشاه نوجی پیام کرد که بهتر همین است که خراج دیرخیال همی لبسر برفت دسوای انی
بهادر سپاه لارجهار اکمزاشت دی لوجه بانده خراج کمزد وباز دست بکنبک دراز محفوظ دازقبح مغلان استقال آتش زده می مشغه کرد دین عهد
مثل آن دراروپ تا رپیدوروا نیافته وازلشکر نوجیان نوعی ازلی آهنی ترکیب داده سرکشکردند که مغلان دستوران الشان
ازان عاجز مشده حهه پیغام صلح دادند آخر مصالحت واقعشد لکین چون کار نوجی باخر رسیده لبعه باوجود عالی همتی داهوار
مقابله دتن دردادن بجزاطکذاری مغلان حرکتی خلاف موقع ازوی سرزدکه الجی خاقان راکشت تاسپاه لار مغل
باز رسید دطره برآن امیخاله واقعشد که مغفور ختا از بیشتر برجور نوجیان برهم لبوده بنوجه باستقبال دی بامغلان شتافت
وسینه لشت که آویزش مغلان بانوجیان خود حفظ اوست وچون آن صف فاصل ازمیان برخیزد مغفور است ومغلان گویا
دلش بکیفت که نوجی برباد رفته باشد - ودخت بزش همی کفت ۱۰ درمیان من ودلدار تمام حجابات
وقت لشت که آنهم زمیان برخیزد باکه مغفور بامغلان بهزش شرط عهد لست که نوجی تاتار الاک دازختا خارج کنند دصوبه را
همونان لطرز جاکیر موروثی بکیرد الغرض فوج ختا نیز مشرک مغلان شده بانوجیان درآویخت دسیار حروب لمیان آمده
دوراکثر مغلان منظفر ماندند درین اثنا سلولی سردار نوجیان حاکم شهر اکبالغ فانگ قوم ازشاه نوجی برکشت دخرخواهان
واعزهٔ شاه ۱۰ الاک دمقهه ساخت وباسودائی بهادر سپاه لار مغلان سازآمده دکودائی داخل شهر شده چون سودائیان
شهر را تاراج برد دمادر شاه بقبه درآمد شاه بنابر استخلاص مادر خود خواهان آشتی بود که (بوجاکو) نامی ازسرداران
شاه نوجی که اول ازو برکشته بازرافتی شده بلعفت مغلان تباخت دکشته کامل داد دچون این کار روی خلوت مقصد
مادشاه کرده لبعه دلیپ ازجنک شاه ۱۰ منبر اسیر کرد دباد اوابن القلاب زار بکریست دلبض دلسوز لشرا پوجاکو ۱۰
بکشتند دباد شاه باچهارصد کس ازخواص خود سردار - هوسی هو - ۱۰ سپه سالار دوزیر کده دشهر - جوینگ - برفت دراز
انتظام دزیر نوچیزی از دست بردمغلان امن بافت لکین بوجه مشرکت مغفور بامغلان مشتهر سپه چوکور بحاصره درآمد
دسه روز متواتر جنکی عظیم واقعشد دباد شاه نوجی چنه ان مردانکی کرد که مخالفان نیز لب بتحسین کشادند برمتم دزیر ۱۰
معائنه کرده بزجاحت دتمام لقه دحبس بتاراج داد دحریه بمیت کرفته لبعه ارملبند کفت که برکه رفاقت من خواهد دجان لشه
بباید چنه زار سپاه جنک آزما بادی رفیق کشت لپس بمغلان چنان حکم رستمانه کرد که آنها متحیر شده دشاه صفهاد دیده بزمکان
قدم درشیرلبعه چون دراجلشرد زنگ لبعه حربه بمخالفین بردی کاری کمرد مجبور ازمن حمله جان بشش مرعاجز شده دلسیر رفت
دازانجا که کمیت محاصره اعداد سد باب سپه دلشکرفاقه لبعه لسپاهان خاصه ۱۰ بکشت دکوزد لشکریان داد دکام تشت
شهزاده ۱۰ ازخاندان خود برمسند شاهی لشانده خود چون سپاه بغافلت شهر دلبه آخراز منزار حملات مغلان عاجز شده

www.abulhasanalinadwi.org

حوذر البوخه و وزیرش هوسیه (خوه‌نو یا پالصه در دریا انداخت و غرق شد و شهزاده چینگ شنگ (قائم مقام) گشته و دولت
بموجبان منقرض شد و قفور پیش از الغار عهد و داد ون صوبه موان از بخش خود برگشت و مغلان را دست آویز جمگ بدست آمده قفور
بیاد کنند. آری اگر کرد که نیافت غرض مغلان بر فوجی از قفوریان حمله کردند که یکبار از ایشان زنده نگذاشتند و تا وقت تقریر
انچه دانا کنه کند نادان لیک بدر از خرابی بسیار - صوبه موان را بمغلان سپرد و چندی امن در چین پدید آمد لوه از آن
در جنگیه خاقان اوکتای خان بایزده لکه سپاه گرد آورده عزم کرد که تمام عالم را مسخر کند مشیر لکه سوار آن با پسر خود قوتان خان
بلوه چین گسیل کرد تا صوبه زرنیز چین بگیرد و لشکری قهار بگرفتن صوبه کیانگ شانگ روانه شد خان قفور انده شانگ شده و با وجود متعبر
بودن امواج شالسته و آنقدر مجات فوج دیگر بمدد لشکر متعینه فرستاد و میان مغلان و ختائیان قتالی سخت و آشفته سوخ داد بار
عمده افت طراز جامع فن جیمس کارکرین نوشته که در باب جنگ نام بستیم منهوراست که جنگ آوچان گزر شته امد که پیش الشیان نامش
گرفتن سزاوار نسبت اول الشیان حسین بن علی است که با هفتاد و دو تن بشاده از سوار آن اعمر و سعد و کربلا جنگیده و دوم شاپانی اگر
بادشاه یونان با صد کس مقابلا اسفندیار بن گشتاسپ شهنشاه ایران گرده سیوم) یوآوون (حاکم قلعه سنگ ملک چین —
فقره اخیر که این موضع بر حمله بالصاف نظر دقیق دارد دلیل محکم صحابه با انصف کسی بر ایشان نمی‌تواند کرد چنانچه
خالد بن الولید و رفقا الشان در نصف کسر مقابله و نصف بر مقاتله کرده نصرت داوند و در دیر ابو الله سر عبد الله جعفر طیار جعفر قدیس از ایران
نصاری بگذیده بلبه رود ارت سرنگ جمگ شتافت و در دیر ابو الاهول کاز علمای صحابه با انصف کسی بر یکی بر دو شمر دیگری نوشته بر دیوار قلعه بر آمد و با صحابه جمگ
مستعصان قلعه مقاتله کرد و در رفع قلعه بکوشید و گروهی از اهل اسلام بر کار شهادت مطرز شده و در قلعه بفتح مضاف ملک خرد عبد الرحمن خالد
بن ولید ملک جان بگر کرد و چین قلعه بگرفت و گروهی از اهل اسلام رفقا شهنور خود گشته و در تجیقها شانیده امروز
قلعی بیگذیده ندوآنها دست از جان شسته کاری کرده که کس نکند البته بنزد حضرت امام حسین توجه نشسته و بادی دگر سینگ دل بادی در آن میدان
بداد آب حمام چه آن دشمن جان گفت تیر جرد و شیر ژیان دگران دشمنه و در رستم لوکای انجمن حالت صعب اتفاق مقاتله که بمد از ان بدر آن آمد اگر نه
لوه انشانده و گر سنه سینی چشمه فلک شده تنها جنگیده شاه بلجه در نیخا قطعه جنگ و تهور نفیر ختائیان نوشته مواند که بر گاه قوتان خان شیر (سین) را
کر بخوه بلاد صوبه شنسی و جنگ بلده ها نگ چانگ فو - (فرخنده محامره کردن خواست) یوآوون (حاکم مشهور مذکور در قلعه سنگ ان که در راه
بود فوج را داخل کرده باده هزار سپاه بر کنار دریاچه نگر زیده و صبح الصباح بر دره کوه کیتوان سپاه را تعیین کرد و خود با انتخاب
کرده چیده چنگ آز معده و جان نثار الشان نز بمکار ذموده بر دره کوه مثل شاه لوبانه دست لصفه بمشر با لستا و انتظار آمد فوج مغل رسید
همینکه لشکر مغل بر سید از طرفین چنان کشش و کوشش بمیان آمد که بالیشر حد تقریر نست حاصل انکه بر گاه مغلان از چار سو گرد شش گرفته
و لشکر بجمگ را آشته قصد حرف چند تن با فتاده بمه بقتل در آمدند) یوآوون (مذاکور که بارانش لبر بمن حمله اخیر آست این بگفت و بمگفت
استخوان چو و پاره کرد و تا دمتاشر از زور دی بر زوانده و بر او بر خفته بقیه چیگ الشان کرفته یکبار چون بگر شته بر مغلان تاخت و بر بر که عرض تعرض بر سینه
یکدگر زد و کرد و چار گرد و چون گشته شد مغلان شب دخول آن در نیافته و علاوه آنکه (منگ کا نگ) نام سپاه لاز چا جلهای درب
درجهای شرکت کرده و تنگ های متواتر و فشنگ بر مغلان داده که الشان با چار صوبه سپی جوانان گزاشته لبوه صوبه کان شیانگ لشکر نه همدین اثنا
خاقان اوکتای خان بمرد و پیش گاهی لوکای خان قاآن شد لوچندی گشته گرو بید و منگو خان پسر تولیخان قاآن شد و ابر او خوه قبلا خان را صوبه داده
چین کرد و قبلا خان صوبه شنسی را فتح ساخت و تالیف قلوب دی اکثر ختائیان لوی مالوف شده نه لبسر خاقان برصوبه سپه جوانان چه آورد و لا
سپاه لاختائی) و انگ کینگ) خوه گشته پدرانه کوه مغلان پسپا شده ند و منگو خان خوه حمله کرد که کشته گرو بید لبعه قبلا خان شهر خانبان لوچانگ فو

فتح نمود و در انجا چندان خزینه شاهانه که خوه و همگنان لشکر خوایش آمده طالب مصالحت گردیده و قبلا خان گشت لگذیه و خراج سالانه از دی قبول
تبا آمد برگشت و در انجا چهل تمام بر تخت قاآنی نشست و از انواقعه در سنه ۶۵۱ هجری واقع پس الجی را للطبخ خراج مقرر خوه پس منفور نمود
داد و از انجا گشته شد لشنه ن این گشتاجی قاآن خواست انخه در انجا رفته ملک ختای بر خود قرار دهد لکن لوجه لشاوند سر کشی
باعیان ملک خوه شش سال و رستیصال الشان کمر بسته و لبه فرصت از بن مهمات بایسته لگه سپاه بدانسو نهضت فرمود و مرحوم
پسر چواین و هوکوانگ کز شته و اکثری از بلدان ولایت مسخر کرده بسر سپاهنگ لاما صحابه بمخه ختائیان در بی کار بهای
نمایان کوشند و جوهر حلادت و زوان حکمت بنمودند لکن با انهمه فتح بست قبلا خان نامند و بسپه سالار ختگار قهار آمد خاقان قبلا خان توجه
مردانگی دقه روانه نخوه ملاحظه متورد نمگ حلال بی پسپه سالار ند کور ابسیار شفقت و الطاف لوه بخشش و اجراء حقوق کرد انچنان کار گزار فرخنده
راه سپرد خوه و الف فا آن نمک حلال آفادوست با وصف آن عملات گرانمایه دقه زوانی شهریار عالیه پایه قبول نکرد و زنار کریست و گفت حیف
کزین پیش ایمچین قدر وان لبون نمی توانم قبلا خان اوا در برکشیده دمدم بسپار کرد و رخصت نخوه و بایان خان سپه سالار
جمع افواج کرده بسوی خفور فرستاد و او گاه علبور از دقه گیانگ چند افواج ختار گشت داد و چند سر داران بها بر فلوجات نواح
رواه ساخت بکرور زرا دسپه سالاران خفور نصف و افتاده مغلان چیره و ختائیان خیره گشته ند و صدمه ختائیان و اولو انبایان بیکران
شده ند و بعض از الشان می نمگ او اکرده چنگها قابل بسیر کرده ند و بعضا فتح دشوار دانسته عیال و اطفال خوه بها گشته و خوه کشت
نمود ند و بعض گرفتار شده ند بایان خان لبسا پیمایش گر دکه گروهی مغلان بکشیده نگرو ند و همه عمر از اتباع مغلان آگراه داشتند چنانچه
(طی یو) حاکم شهر لوچو خوه چندان جوهر حلادت بنمود که مغلان متحیر شده ند و چون قوخش پسپا شده لبسار خوانده و فراگرد که
ای اهل ختا این نمک حرامیست آنها نشنیده نه پس خوه در برود دست تلوار ها گشیده بهر دو دست می چنگیده و بیکبار گاهی پسپه
نرود و از جهها بارها پا گشت پس مغلان کالبت عاجزی دمبدمت و بایش چون نامردان از چار سو گردیش گرفته اسیر ساخته
و پیش بایان خان آورد ند وی پسر آن متهور چار شیراه لوزرا طلبیده نشانه فنا گشت کرد که مرحوم بها برای اطاعت مغلان بخیانت پسر
سر برقیم بدنهاد کفت که اتباع مغلان بمه نشنیده و بر خلاف خوه گشته کرد یده و انچو خیانت در اشتهار لطان گشت دانسته باشد و
چون در سنه ۶۵۱ هجری چوسکاه خفور بر سد و محامره آنگره با دخفور بیام صلح داده لا مغلان نه پذیرفته و بایان خان هوا دار گرد و در
خانواده سنگ تمام شنه رضی نشنه و حاکم سمرقند است که قبلا خان بخت خفوری بگرد پس تاخت و خفور بها که بحیله گرفتار ساخت صحیح قبلا خان
در سنه ۶۵۲ هجری در گشته ۱۲ سنه ۶۵۳ هجری در گشته ۱۲ بوه صحت چهار سال ایمپر مرکشت چنگیز خان تاتار

قبلا خان بن تولیخان بن چنگیز خان

نافع ممالک چین قبلا خان خفور چهار دختائی تاتار گرده و تاریخ چهار دهم جلد دوم صفحه ۱۲۱۱ نوشته که سوم دیالخ
زبان انگریزی ثابت کرده که مثل قبلا خان بادشاهی در دنیا نه بوده و هرچه جولیس سیزر فیخر روم قدیم و اسکندر و نپولین بوناپارت
شهنشاه فرانس نامی تر از همگر شته انگرد سیرت الشان با قبلا خان تطابق داده و از منصفان خواسته ایم که در دین چهار تن کرا بقدری دیگر
تاریخ لفت اور دو که منشا ان کتب در حالات ممالک چین تمامت می نویسد که چنگیز خان و هلاکو خان شهنشاه ترک و تاجور ایران و
شاهان ایران از بیشه ادیان و کیانیان و ساسانیان از خاندان الشان کسی و نیز از قیاخره روم یکی نمانده قبلا خان بیست زیرا که از دو
کرد یکی بهمت بلند طبیعت و عادل یا بد بر بصره در بها بدی بسیار کری کیتا نخوه و کرد بهتر و جرا تیم کز اربصه رحم و تا تعصب قلوب دهد لت آورد شت
نوا شته چنانکه چنگیز و تیمور و هلاکو چنین چنگیز و شجاع بود نه که بر سو فرشته فتح و ظفر زکاب الشان نگر است و شکست و زنار کس مثل
و زندگان عرف از خونریزی کنار داشته و دعوی سپر کردن تمام عالم بلکه از غبار پروری و راحت رسانی خلق دوره قرار کرد

www.abulhasanalinadwi.org

بحق دعا یاد کرده بنوع ایشان ازین امور ایشان را علاقه موجود در ممالک خاتا و ختن و دریای لنجه و ماشور لنجر مهان
ایشان آرزوی هم داشت سکه بر تمام و نباید ست فته ظلم بطرف کند و شیخ الله دعا گو باشد چنانکه همین ان بیت مذکور شد ملک گرانشیخ
که بر قدر ممالک که زیر فرمان وی بود سکه بنام او زده شد و خطبه بنام او خواندند و در ختن و ماشور لنجر مهان
نظر ارادت و عقیدت دیگر شیر از بحر شمال تا بحر ملاکا و از بحر مشرق تا بحر ظلمات و غیره بوده و خود قبایل و شش که بیگانه خود خاطر نمی آورد و نه حوض ملاکا و شنود و بنام طلب
وصف خانه شده خراج داوند و رقعه اطاعتش در قبضه خویش کشیدند دل نی را که سخنیر شجاعت دیگران ایل کردن نتوانست تاثیر علاقات فیلاخان
بلا ترود در زیر نگین آورد و بهر ملکی را که او در تخت تسخیر و تصرف کشید الف عاشق خاص و عام را عاشق خود گردانید بالجمله چند انکه همت مقرون و همایون
دستگیر و در کسر و شکست درماندگی را که شدید بمحمد شرد و جرخوا طرف و تالیف قلوب تمام مبذول داشت و نظر بنا یده با نیمه صفات حمیده و سنن پسندیده
جمال صورت چنان داشت که هر که یکبار شرف دیدار مبارکش دریافت صرف نظر از وصف و ستایش نمیتوانست و شیرینی سخنش چنان بود که هر که گوش دل بکلمات شکرین آن نهاده بود
مانند مهر خاتم که نقوش مختلف بر نگین دارد آنحضرت بر ملک و ملت خود کار سپرد که علم و تجربت آنها بیشتر از ان بود که چاکر
او جنگ چانگ دیبی جو ناگ هرود و آسمان خانی را بر ایه قوانین و ضوابط و تحریرات مدخل و منافع حاصل تمام ملک و املاک و منافع تجارت
مقرر گردانید و تقویم سالهای پنجمین سه برج و بیست و اعظم موسوم بجبال النور از آسمان سپرد و شرح الات آن علوم و تعلیم طرق استعلام آن بمتعلمان فن
میرحوالی بوی کرد و دانشمندان فرنگ طلعم و اشت که علم و عمل او دوستداری و دوستداری بمتعلمان آموزد و در بزرگتر علما و ایران و عرب و تاتار الهدر و تاریخ
که حاضر دربار بلند امر گردد و کتابهای کتب ممالک خود را و زبان خاتای ترجمه کنند و بمتعلمان آموزند و مجمع این علما را (بان لین) میگفتند و این لغت
تا تحریر تاریخ موسوم فرنگ و در ملک خاتا جاری است و تاریخ نویسی ملک متعلق بدیانت است و از نسبت بزرگ
فاضل جلیل القدر را طلبداشته او را کرسی دبیری بوی سپرد و با استماع خویش که (نام داشت در بلاد بزرگ مدارس دبیری
کتبی مقرر کرد انسته دکتب لغات چین و ایران و عرب و فرنگ را بزبان ترکی ترجمه کنانیده امر کرد که اطفال متعلمان بخوانند و از جمله دیگر
بر حضور بیفزاید بعد از دو سال علم او کاهش نرفته مجمع علما و خاگر دیدار دگاه حضور بیایان ن میکنی عالم صادر کرد بر معانی که در حل حشر
خود بنا خود را ملا از آن خبر کنیده چنانکه وقت فتح شدن چین خاصه خانی عوصه دانشمندان گرفته ند که کرهار اصحاب چاک که در بر رفته اند نمانند
کرهای مانده و استعالیش مجموع اصحاب دلسپر ازان بنا بر تخیر جزایر جایان بگرجهار اصحاب نامزد شده ند دکتب لنجر مانگ چین و ماچین را بسال آنها
لیکن نزدیک منزل مقصود سیده بود که گرباد دی مند و خوفناک عظیم برخاسته نصف بحر غرقی گردید و بقیه ها بر کنار جایانیان کشته شده ند
و منقاد و از کس از اهالی خاتا و کوریا بقیه و اسیر در آمده ند و لشکر یکه بر ماچین رفته بود اهل ماچین بهانه صلح بر آنها شبخون زده ند و آنها
ایرسوانح قبلاخان اندوهگین و غمناک شده اما چون خواهش باطنی و مقاصد خفیه بر ملک ماچین دشوار بود بکید و دیرینه کوشش و ند و پانخ داد که اگر کاه کاهی بجو
حوادث پیش نیایند و مدام اختراقات نامبارک تکلیف لیل و نهار از اهالی تکلیف نمیکرد ند و انقلابات روزگار نیز بازنده و ایرنجو ملوک
مقرر ترین امور است و باعث زوال ملک - بعد ازان در جنبش بر ملک بیگو ناخت و بجو جریه چند دار السلطنه مفتوح شد و منجمله حصوکات مفوضه تفحص
و از ثبات حال ممالک خود سه سفران کرده در سنه ۱۲۸۶ مسیحی تجار شیشه ممالک باستماع مدالت قبلاخان از راه دریا در حضور قرین آمده مفوض است بایشان
برحسم خسروانه پیش آمده فرمانداد که آمد و شد بسهولت آمد و رفت جاری دارند و بسبب بازرگانان نیز خاتا گاه فتنه کرمذکورش در ذکر ملک فرض
حواله قلم شده و این نیز بنسبت ملک خاتا همان رتبه دارد که گرگ جانی بنسبت تن و در حضیره همین از آبادیهای سلف بعد از بوجه
نزدیک بعد ازش تاتار و سط ملک خاتا قبلاخان انزاد دار السلطنت کرده شد و بهر دو آن کمک نزار مغل متعین فرمود و از نیز حفاظت
محل خاصه مفوض و نیز کوکیه و زانه دوازده هزار سوار تعیین یافت تا مبادا البعض تخلفات و دسیسه زان مفوض سالکی کار ی کنند که رخنه بدان

و شوار آید و چون قبلاخان از تسخیر تمام ممالک اطراف و جوانب خاتا و اقوام گردو نواح آنمملکت فارغ شده و بر غرضات گشت بر ملک ما
لشکر فرستاد و بدیه خونریزی بسیار آنملک نیز مسخر کرده بسر عزم آن کوکه بر مقابله ملک هند نیز لشکر کشید و آنچه تغیر روحه اسی نامه
واز جایان و سیام خراج گرفت و بدون مشوره و دستوری او زده خود خواهی غافله کامل بود کار بسیار کرد و مرتبه دانش بدرجه او چیدا
بوده که بر گاه مفوض خاندان سنگ کرفتار آمده بقبلاخان آورده شد از خود شمع کشت و بنا تون جولشیر ازان جرکه و خاتونش
آهی بر کشید و گفت قاآن انوقت شاهی نیست بلکه مقام حسرت جغتای است زیرا که چون تخت بر آمده بر سلطنت سلطان
پسر بهتر روز زوال برای خاندان شما هم آمده است پیکر ما این بیچارگی پیش آمده بر آن خود ملک ن قوم داری قاآن نوشت
سخن لطافت متاثر گشت و تا دیری سر از بالین بر نداشت و مغول خاتا نیز تا مدتها بنده شستند و قبلاخان همانا مفوض خاتا
محفوظ عقیده بره داشت فرزند سم دلسوز گرگونه نیک نهاد متصف بجمیع صفات حمیده و اشت و ناشن چن کن خان نام
لاد جهل و پنج لک پنجر عدد پیاده و همان زنده ی ما از شهر ملک گرد و رده و مازندران مقهور گشت از ان روز معصوم ۱۲۸۹ در ختن تولد یافت که در ۱۲۹۳ تا
آنهم رخت حیات از بزمگاه جهان بر بست و اکابر بقبلاخان سپرد و در برقرار ان ملک موجود قوانین سعید رعیت پرور و رحمدل حکم نشر کرد انشن
درنده مذهب لامه کرد و متعصب زان مریز زیرست تقبار بقه دلشون فتوح ممالک و دور دست ملکوک مردم از نوع ضایع و ملاک گذاشته فخر انشن که در موج چنین
جمیعی محال کرون بود کریب و معاش بر نوع عیوب پنجمین کرده که در بنیاد کسر خی حرمت برچه خواهد از خطه انتخاب کنند و تحریم چنان باشن خطه نشته
بوجه انشمند و زیر مکاد بقه و زیر پیشتر در حضرت عاد اضه باهم و خرابه که بقه خواهش جمع داد تخار دگانه مه اسی ایجاد کرد ی و انبار خانات بنا برد خ
قطع تقرر لفوذ مودی و ترقی علوم و قدر علما و تعمیرات ساختمان عام کوشش ۱۲۹۲ در فتح ممالک جنوبی سلاطین الوکوم بقه و سم آنجا نشر لطف چنگیز و زدم
ادارت بنا و حرف تهجی ذوخت لغت منغلی از دست سلطنت او دسی و بنیال بقه متعلم از ترجمه کتب ایران و عرب و تاتار و چون چنین خان استعمال فرمود و خانان تمام
و حمایت پیرو و خلوخان نیز در حق تیمور خان فرزند چن کن خان نیز و بعهد کرد و لیاچون قبلاخان کرد و دکر ایشان بنگو ناخت چنانکه تیمور نیز ست جدی بجاید
لیکن نامان خان پسر سالار در سنه ۱۲۸۸ بمرد و پنجمین حکمرانده پسر ارذ کوچک مرد بنیاد خوشنود و بنا چون قبلاخان عاجز از اعمال خود در گذشت و موافقان
نوشت و بعهد تیمور خان فرزند چن کن خان نیز و بعهد کرد و لیاچون قبلاخان کرد و دکر ایشان بنگو ناخت چنانکه تیمور نیز ست جدی بجاید
و بنیتی دیگر شهر پانگو نا گرد و نه حاکم اشتهار داشته دانمفوض در عدالت و شجاعت و رعایا پروری و فقرا نوازی بمردی موصوف بود و تمام شهر پانگو نا
در ۱۳۰۲ بمرد و چهار پسر سال حکمرانی گذاشت چون لاولد بود برادر زاده دیگر
کلاب دلیلان شغفی تمام داشته و در سنه ۱۳۱۱ بعد سلطنت چار ساله بمرد پس از برادرش **جن سنگه** بنا **الجوایتو خان** بنا
فغفوریه یافت این معوقد رده ای بزرگ بکفایت حکم کلنگ فوزی داشت و مردمان دیر ابنها صاحب اجمند رسانیده و بنا بر تربیت قوم چنگ
گفت حکیم را تا زنده ماند دست از قدر علما و شعرا برنداشت و در همام ملک محمود سه نمایر تعلیم ساکنین مدارس بنیاد نهاد و فاتح
ایلخانی گردیده تا مدت سی سال بر ملک خطا و تاتاری بر دو پادشاه کرد این قانون تا حال جاریست بجلوس ایشان
در عدالت دوست و دشمن را یکسان می شمرد و فوت در سنه ۱۳۲۲ اتفاق افتاده سلطنتش ده سال بعد پس از دو پسر **چوبلای**
یالا خان بتخت نشست و در سنه ۱۳۳۲ بمرد و چون خطا و ارث **تنگ سنگه** گوی برد چون لسمار بنیاد مراسم خطا بعد داشان سر نهاد
یافت لاولد سال سوم از جلوس بمرد و لاولد رفت پس **ایسن تیمور خان** فرزند زاده قبلاخان بتخت نشین کشت و در عهدش
مردم مدنب لاما بتیت بسیار عروج یافتند و بدین احمد بیشتر کسان از الفرقه در انکار رسیدند و مال مردم خورد ند آخر اخراج کرده شدند
و مفوض در سنه ۱۳۲۸ بمرد و پنجمین حکمرانده پسر ارذ کوچک مرد بنیاد خوشنود و بنا چون قبلاخان بتخت نشست او نیز رعایا پرور و دانشمند بود
طوطی ما خان بر تخت نشست وی نیز مرد و کار ی نه ساخت لاما بود تا اکه پسر دارخدام لامه را استاد و خود بخت و از امرا و اعلا فظیمتر کرد انید و چنان تصرف

میگفت که مبادا در مملکت فرمانروا از اولاد مغلوبان عفلت و زیدی امتداد او بکار او را بانتباه باشد ره را با وجود عیال چنین بخیر
تجهیز و رفت آغاز تمام موجبات ملک مرو سر بر خود دیگر تقسیم کرده بترتیب شاه پسر سیورغتمیش حواله کرد انتظام احوال آنرا دیگر
دشت ایزدی مرو انهم چنین پیش آمد از آنرو فرمان تقسیم ممالک فرصت فتنه فرمود ۷۰۹ هـ قطاع آنان را در جلوس فرمانروا نظم
دی کرد لعهد گرد تعرض نرسانند لشکر در ۷۰۹ آبوند شاه ۷۰۹ هـ بر مرو فرمود اگر این معبور از ممالک صلاح بعهد نرساند آن بلده کوه نیه
قدم بقدم خواهش شمرد ایشان ها و ملکه شاه ممالک حوالت ۷۰۹ هـ بر مرو فرمان بنام ۷۰۹ هـ بعهد نگ داد ۷۰۹ هـ فرمان بلده و بعهد نگ داد دی راست
دلبود جمعیت نشست و چنانچه تمام خویشتن را تباه کرده ممالک آنان کرفت اما کسی نشنید یکی از آنان سلطان بنگ نام لشکر جمع کرده با فغور
وه را کثر خرد غالب آمد حتی کربردار الاسلام باخت و بر فغور تعلقه آمد خت فغور دست باهم کرده سلطان بنام داده کر آخو سمانا فغور حیت
دی ما سخ داده کر فغور که مشمار صلاح تباه کردن مراد را لم داده از خواهت جا کسنه و الاک آنان کرفته سلطان بنگ را بر آورد بیش از زمن ی فرا م
فغور چون این جواب نشنید هم بر آمد و با لشکر سیاه بجانب علی سلطان بنگ بر آمد کر فغور شد شهر با کنت نیز از دست رفت افواه دوان
خطه که صلاح کار او بودند در خانقاه پنشت و سر تهیه در پیش بوده کرانت بنگ لو بر فغور پسلطان لو دی لو بر نعمت دادن
را در بلخ خود کیز د اطبر ی فغور ی پنشت و خطه بوینگ لو خواند نام را د الاسلام نهم از فغور ت فغور آن بر کن نمیدند بر ما جاری کرد
کر بر کنام مشیران کین و ائی که صلاح تخریب اعمش داده اند ظاهر کنند اگر کوه از انفار باشد دلبر ما ندترین یابد و م راست و در دفع صدا
کسان را کر فتار کنانیده الاف جا بجا نهاده شد و ذر دار ان زود ی جاری شد نیز اران امیر ذ عیب جاهل و عالم بلاک شده اند
وچون بنگ لو از خود بیزی و لعاس و اد و تمنان خانگی سیر کشت بر هلاک او آمد شد و در انکار بسیار کشت و خون لو دی ریخته شد
لو ران در دلایت باچین فتنه برخاست و باچین ڈ ما چین بر دود لایات شامل موجبات حیرت شد نه لاکا و صف بیحد ان امیر فغور ان لکه
در آخو عمر جهان قدر دان علمی و شوا کر د که شود بخشی مر ذ ان رواج یافت دار حکمی بر لطائف حکیم کمک فوری شروح نوشته و در علمه سر جهان
شاه جلیل و الی سمرقند او نامه و پیام آغاز شده و از مخفور در باب تبلیغ جان توان حاری و نافذ فرموده که تجار هند و عمان و دیکر مشرق و غرب
قصد چین کرده و خالستر د ر ۷۲۵ هـ اتفاق افتاده پسر از ذ پسر ش جن سانگ بر تخت پسلسله شاهی تمکن کرد ار فرد ر اعلما و هم کشتر جان لطف
بوده اما بترس کر شه و در ۷۲۶ هـ عهد نامه کلان القاب کرد سون سنگ بر جن سانگ نص فغور ی نامه در عقد و قضا مهر حاشیه کی م اوف دی مهر کرد و مخلص
اور اکر شمال بوا حی داد و بکر آنده در دلایت باچین پسلطان چنگ نفاوت کر بنیاد بر تخت فغور ی را نمک حکومت داشت و سون سنگ در ۷۳۲ هـ کلاه مشرانه اروه سال
دی جای آبا و بعهد ش تیمک سنگ هشت سال بر تخت بود ۷۳۳ هـ در ۷۳۴ هـ بعهد نگ کذشت در ایام حکومت این مشت خاک که با ایشان در زیر خاک خفتی است دخانی آرا ذ دهم مر د ش چندان نبود کر بر کاه و نبره تو کات موجبات
کر فتار آمد ما دی چندان الطف و مدارا و فتوت و سوا ری نمود و جهان آرا ش و آرام داد کر چون او کسا نبود چند سال رحمت وطن داد دی ذ فت
و خوا ست کر بخوشی کذشتن بسر آنده مد بکمال الطف ارشطا بر کرد بیچو خاقان ملکت دسیع در اندک زمانی ظرد و قطاع ناحی کر اشت و تالیف جان داشته
کر چند اقوام با ذ بخوشی مطیع و منقاد شده اطراف او در ممالک بعدی با دیکر اقوام تا ذ بر خاش چو پوسته جنک داشتند خاک چاکر در قدم کر شان
خاندان مینگ بانی این خاندان هنگ دو کی نامی پسر مفلس از فود ی پشته بعد کر آنده ضعیف
فغور ی پنشته خاندان مینگ بانی این خاندان هنگ دو کی نامی پسر مفلس از فود ی پشته بعد کر آنده ضعیف
البته احتمال عمر دشان مفقود ی کر کمی بر قرار است بدیهت نوکری لاماها معاد اختیار کرد و فاقات و چهار بلک در همین کار ابعهد ها الفوض
منتفر شده نام خود در فتر سیاه نویس بنید و چون دل قوی داشت ضعف اعضا، تم دشر شده دایام پسیر ا حرکت بر آورده و همین ما کری با
دختر مسر دی عالی رتبه کنوا کرد و در زمره قبله ا نشر پسر ان بالا کرفت کر بر کاه از فوم مغلوب جدید شد بر آن خاقان خویش بود در زیر بکش کشنده و چنین
در آنوقت بر نظام ملک در هم لعهد ی شون هانگ دو کر لشکری عنکس از سر کشان کرد آنده فوج جرار بر سید کر تعداد او صوبه چی کیانک
از مغلان بر فت و بوجه بعنف ی جان امر و لانده و زناه د جمعیت بر عایا کشیده در لوس اها و د لاز ایشان از فقر بجات فتنه و م راست کر دند درین اثنا
حاسدی بر جاست و دشمن قوم بفی منعل بو کر ا شته با این خیر خواه پاک بیاد نخت الماس از کر دار خطه یافت و هانگ دو کی صوبجات هو کوانکنک
دکوانکنک نبی سلو نیز متحرف شد فوج منعل را بزمیت داد و در سر صوبجات بند دست معقول بنود کر در دی و قرا قی کیسر بر آفرشده جمعیت ایشان
متفرق کر دید و چون رعایا از دست جور ظلمه و نبات بیاسودند دعا بلقبه و نذر ذری شاه نوکشودند و نوجشن بوعایو نطولوان فتحات کشت
و صوبجات نو کینکنک و کوانکنک و سه صوبجات دیکر منحر شدند نوران آن حامی ملک رد لسور شمال آورده با منغلان جنک کردن
و نرست رسان تا دار الخلافه بر سید و نو کات موجبان یا تومان تموجین آخر فغور جالب منغلیه آرا نجا کیر نزار آزاد نده خطه
شاهنشاه ملقب کنیدا لموجز از جنین جلوس بر کرت فغور ی تمام احوال فغور ان یاد و دش کر دو آنچه در بلده نظامی را ول
رعایا بقصان ار فته لعه همه از خوار ی بر بان دعا بلده جران لقفا کرد و بهت بو کان دستان و ظائف مقرر و مود و اخراجات خطه کم کرده آن ملک
ازان بر آورده و این طرف از جایا بیکر فت بکذار تحویل خوانش و جیب خاص عطا میکرد و کفیکفت که برای راحت خود ایزد ادا فی کس بنجوا سم چه جای اکه
تمام عایا را بر احت این مشت خاک که با ایشان در زیر خاک خفتی است دخانی آرا ذ دهم مر د ش چندان نبود کر بر کاه و نبره تو کات موجبات
کر فتار آمد ما دی چندان الطف و مدارا و فتوت و سوا ری نمود و جهان آرا ش و آرام داد کر چون او کسا نبود چند سال رحمت وطن داد دی ذ فت
و خوا ست کر بخوشی کذشتن بسر آنده مد بکمال الطف ارشطا بر کرد بیچو خاقان ملکت دسیع در اندک زمانی ظرد و قطاع ناحی کر اشت و تالیف جان داشته
کر چند اقوام با ذ بخوشی مطیع و منقاد شده اطراف او در ممالک بعدی با دیکر اقوام تا ذ بر خاش چو پوسته جنک داشتند خاک چاکر در قدم کر شان
خاندان مینگ بانی این خاندان هنگ دو کی نامی پسر مفلس از فود ی پشته بعد کر آنده ضعیف
فغور ی پنشته خاندان مینگ بانی این خاندان هنگ دو کی نامی پسر مفلس از فود ی پشته بعد کر آنده ضعیف
البته احتمال عمر دشان مفقود ی کر کمی بر قرار است بدیهت نوکری لاماها معاد اختیار کرد و فاقات و چهار بلک در همین کار ابعهد ها الفوض
منتفر شده نام خود در فتر سیاه نویس بنید و چون دل قوی داشت ضعف اعضا، تم دشر شده دایام پسیر ا حرکت بر آورده و همین ما کری با
دختر مسر دی عالی رتبه کنوا کرد و در زمره قبله ا نشر پسر ان بالا کرفت کر بر کاه از فوم مغلوب جدید شد بر آن خاقان خویش بود در زیر بکش کشنده و چنین
در آنوقت بر نظام ملک در هم لعهد ی شون هانگ دو کر لشکری عنکس از سر کشان کرد آنده فوج جرار بر سید کر تعداد او صوبه چی کیانک
از مغلان بر فت و بوجه بعنف ی جان امر و لانده و زناه د جمعیت بر عایا کشیده در لوس اها و د لاز ایشان از فقر بجات فتنه و م راست کر دند درین اثنا
حاسدی بر جاست و دشمن قوم بفی منعل بو کر ا شته با این خیر خواه پاک بیاد نخت الماس از کر دار خطه یافت و هانگ دو کی صوبجات هو کوانکنک
دکوانکنک نبی سلو نیز متحرف شد فوج منعل را بزمیت داد و در سر صوبجات بند دست معقول بنود کر در دی و قرا قی کیسر بر آفرشده جمعیت ایشان
متفرق کر دید و چون رعایا از دست جور ظلمه و نبات بیاسودند دعا بلقبه و نذر ذری شاه نوکشودند و نوجشن بوعایو نطولوان فتحات کشت
و صوبجات نو کینکنک و کوانکنک و سه صوبجات دیکر منحر شدند نوران آن حامی ملک رد لسور شمال آورده با منغلان جنک کردن
و نرست رسان تا دار الخلافه بر سید و نو کات موجبان یا تومان تموجین آخر فغور جالب منغلیه آرا نجا کیر نزار آزاد نده خطه
شاهنشاه ملقب کنیدا لموجز از جنین جلوس بر کرت فغور ی تمام احوال فغور ان یاد و دش کر دو آنچه در بلده نظامی را ول
رعایا بقصان ار فته لعه همه از خوار ی بر بان دعا بلده جران لقفا کرد و بهت بو کان دستان و ظائف مقرر و مود و اخراجات خطه کم کرده آن ملک
ازان بر آورده و این طرف از جایا بیکر فت بکذار تحویل خوانش و جیب خاص عطا میکرد و کفیکفت که برای راحت خود ایزد ادا فی کس بنجوا سم چه جای اکه
تمام عایا را بر احت این مشت خاک که با ایشان در زیر خاک خفتی است دخانی آرا ذ دهم مر د ش چندان نبود کر بر کاه و نبره تو کات موجبات
کر فتار آمد ما دی چندان الطف و مدارا و فتوت و سوا ری نمود و جهان آرا ش و آرام داد کر چون او کسا نبود چند سال رحمت وطن داد دی ذ فت
و خوا ست کر بخوشی کذشتن بسر آنده مد بکمال الطف ارشطا بر کرد بیچو خاقان ملکت دسیع در اندک زمانی ظرد و قطاع ناحی کر اشت و تالیف جان داشته
کر چند اقوام با ذ بخوشی مطیع و منقاد شده اطراف او در ممالک بعدی با دیکر اقوام تا ذ بر خاش چو پوسته جنک داشتند خاک چاکر در قدم کر شان
خاندان مینگ بانی این خاندان هنگ دو کی نامی پسر مفلس از فود ی پشته بعد کر آنده ضعیف

www.abulhasanalinadwi.org

یکتا پادشاه و بی‌همتا شاهنشاهی چیره و بی‌زوال و حکمت کشور و دولت و سلطنت ممالک خود را حافظ و ناظر بود و در اکثر کارها عدالت پیشه خود حکم می‌فرمود لاسکندر ثانی و

کیاکنگ در ۱۸۰۱ء بر تخت نشست این فغفور مجهول و کم عقل و دوراندیش بود و از فرمانروایی او پیوسته

کینه کشی و بی‌رحمی و بی‌دینی و بی‌حسابی می‌کرد و چون بر ممالک خود و دارائی و مال رعایا مطلق‌العنان بود هر چه می‌خواست می‌کرد و از هیچ‌کس نمی‌ترسید و

در عهد او ملوک و امرای اطراف و اقطار ممالک او همه مطیع و منقاد بودند و در ۱۸۰۲ء ابر و باران شورش مطلق‌العنانی بر خاستند فغفور کاشغر با لشکر بسیار

کرده با انواع عذاب کشت و مال ایشان را بضبط درآورد و پسران فتنه دیگر سر کشیدند و سردار قراقان بحری — چنگ‌ای — نام که در قفص آهن

سیاه دیگر از جهان ابزرگ و مشقت کوتاه کرد داشته بهر طرف داده رود نیل بلاد اهل را غارت میکرد و چندان غلبه و قوه بهم رسانید که اگر در سر

سر نخه اجل فغفور نمی‌رسید تمام بلاد مردمش کاشغر مختل میگردید از اگر زنش که هم مردمان دهر مرده کامل و عقیل بوده چون بر

متوفی شدن او و جلوس پسر کم عقل او در اقبالمندی و فتح و ظفر از رفته خفته‌تر بالاتر آمد اخر غنا اتفاق نکه کاسه تهی متاع دنیوست

روانی کار نیکنت و چند یام صلح میان فغفور زستا و فغفور کاشغر آنرا خلاصه محور است قبول کرد و فتنه فرو نشست و در ۱۸۱۳ء او موجبات پیچاوپیچ

دشمن نامنگ گروهی چند از اردوان سر برداشتند و دست بغارت و تاراج کشودند و فتنه برد و تخانه فغفور تا ختند اگر دانا توقف

شهزاده چنگوا ران جان نثار بوفوری نمیداد یا از پیش ساخته فغفور جاطفا نرا سرفراز کرد و آن شاهزاده ولیعهد گردانید که بودی کمک

نوبنیاد و معضد آن دولت کمنه کمان سزای واقعی یافتند و در ۱۸۴۶ء قحط عظیم اتفاق افتاد و تا سه سال قایم ماند و بوجه خوبی ازان در موجبات آن نالی

چون چنان فتنه برخاسته کرار فوج اطفال منش نشد دیر یا شیر انداد آن گردید و در ۱۸۳۰ء فغفور نامراد و بی‌سر و سرگرد دامنش نام سلطنت

صد سال بعد پسر او زنیرش **تاوکوانگ** در ولیعهد سنه بعد بر تخت نشست و تحفه آرزو خلوص در نیازای کوچک که جدش کنگ لنگ

ازانسان ملک خود سر کرده بفتنه برخاست و سالی چند قائم بلد ماغیان سر کوبی نماند پسر ازان قوم میاد و سی کوستانه

دفعه از کوه فرود آمده **چان** نوبنیاد کردند که چهار بلاد ملک ختا یکدفعه دلسکر ختا مهزم ماند و مرکاه فوجی دیگر بقهر بالسان

فرستاده فتح نامه در ۱۸۴۲ء آلسزان فتنه فرو نشست و در ۱۸۴۳ء فاتحین ملک ختا و انگلسان جنگ اغاز شده و تا ۱۸۴۶ء

لبیار جنگ و جدال امتداد امکمزران ختائیان بمیان آمدند و در برخی جنگ امکمزران فتحیاب شدند و قریب نصف ملک ختا بقبضه آورده

آخر فغفور مجبور شده صلح کرد و امکمزران بکشور خود واپس شدند لفصل اهل آنکه شتین قوم بر یکمیز در ۱۸۴۹ء عهد فغفور نیک چی از خاندان مینگ از جای بلاد

دریای شور رگ کرده در جزیره ملیبار واقع سواد هند رسیده بهند ملکان القبض و تلف و آزار دند و در اثنای چند جهاز اتفاق کرد و در بندر تجارت و بدو طمع تجارت خنا

وول آورده و در ۱۸۵۱ء عهد فغفور او سانگ برینگ چی نگر اسم انیل بر یکمیز بسر حد رسیده از تجارت انجا متمتع گشت و بدو معاودت قوم خود را بجای کاشغار بلاد ایشان

منت جهاز تجارت زستا دند ختائیان اول بر سیدند و خواستند که اشیاء اهالک سازند گر یکمزان بلطف زبان راضی ساختند و شهر کاشان بنا بر تجارت

و شهر بکاو برای سکونت ایشان مقرر کردند آنها زجر و عنف ختائیان برانگیخته و حرف زرگه بر جوکه آنها نشستند در بندگاه تجارت جای داشتند و سوای مکان

و کاشان شرکوشی نا ساب ساختند و در ۱۸۵۶ء قوم والنده یزبانا انگلسانیان مجادله کرده تجارت نحو از بندگاه اسپانیول بندکه خوانان ز تجارت ممالک غربیه

دارایشان — بث مان — نام شهنی با چه جهازات والنده یزی در جزائر شرق درآمد و در شهر بانبوغ از جزیره چاپان کوشی بنا کرد لیب در بندر سیب در ۱۸۵۹ء

عهده و شنغ خان با نجا آمد که بدینگ فغفور سنه ۱۸۶۰ء جهاز تجارت و خانه زستا و لا ختائیان نا خوشنود شدند و جهازات ایشان واپس کردند

و در ۱۸۶۲ء چون والنده یزبان در بندر اسکلم نامنتهد بحری از جهازات بخت رو آورده خفته و بحر و عنف تجارت کنون خواستند و با یکمزان سالی تجارت آغاز کرد

و آمدنه نهمت خواسته واپس رفتند و در جزیره نیگپو که (ریمان) جوا نوکینگ و فارموسا و اقعست و بدو کشت و خونی و رتهای اتفاق در زیده و بوجه‌ی و فارموسا

معروف شده و ارکه بنام (ذی لاندیا) تعبیر کرده تجارت شغول کشتند و الشهر آباد شده و تجارت را زوقی پدید آمد الا کاک زلکا غار گر پسر چنگچی لنگ

خیاط ملازم والنده یزبان کر بلا نگری بر جاسته بوفا مرشد و والنده یزبان ۱۶۲۱ء از فارموسا بدر کرده و بکلی خانمان شده تجارت کردن نخواستند در

عهد کنیز لنگ فغفور زراعت ۱۶۲۶ء آبود سعی جسوا اجازت قائم کردن کوشتر و رکاشان با فته کار تجارت آغاز نمودند و روفتی آمدان بندگاه و

کر ۱۶۳۱ء عهد فغفور کیاکنگ ملک ایشان که در ریورچ بنزلین بونا پارت کشته فرانس بسته و چندی تجارت ایشان در کاشان بنیاد

چیول امن دیگر استوار تجارت بارانسو رد و انگرد نه‌ا روفق سابق یافته و بسیور مانده و ازین ۱۶۳۵ء عهد فغفور کان پی تجارت بسر در انجا کار اندر افتاده و اینجا

در راه اماره بهمین آمد و شده و سلسله سود اگری میکرد نه اندر ۱۶۴۱ء اجه نزاع سر مری که بسیار قریب بسیه بود میاد و بس چون جنگ و فتنه

و تجارت موقوف گشت و در عهد کان پی (معاصر عهد دس رت شده و در ۱۶۴۹ء عهد پسر کان پی فغفور چنگ جان، و پسر و جنرعهد

و چاپانیه بمیان آمد و تا ۱۶۵۳ء او اول سلطنت کین لنگ آن عهد انجا نه باز لنگست و کلمه دس کا تهین تجارتگاه از انجا نقل کرده در شهر آنجا مسدود

ملک تاتار مقرر کرده تجار خنا در شهر بیجا چین تجارتگاه جوی ساختند و باز ار تجارت نما بود و جا لک کرم شده حاکم در ۱۶۶۵ء اخراج اسباب بدو جا نعمت

دو کرور شانزده لک روپیه کباب در آمد و در عهد فغفور تاوکوانگ در ۱۶۹۵ء جهازات فرانس در کاشان رسیده واپس گردیدند ۱۷۰۱ء

بطور دیگر در انجا رسیده و علوم هیئت و هندسه نامور بیا یافتند و از حضور فغفور مناصب جلیله سرفراز گشتند و لیو چم حاکم کرزان در ۱۷۳۶ء

در عهد فغفور تاوکوانگ میان شاه فرانس و فغفور کمال استرضا عهد نامه نظم در آمد و ابواب انجایت کشاده شد و باهم جوشنه شده و در ۱۷۴۳ء اجانب ال اکر

دال ختا عهد فغفور کین لنگ کار تجارت آغاز شده و در همان سال جهازی از انگریز کرد اصل کاشان گویده در ۱۷۴۴ء عهد تاوکوانگ نشهر دو جا لک

عهد نامه شده انگلیز ایران جمعیت تجارت را کرد انگریز قوم داصل کشور انجا مقیم در بندر مکاست ختائیان راکه با قوم انگلیز لنگ لنگ آمده بود آمده

بهر خرجان می آرم باید دانست که در ۱۷۹۶ء عهد فغفور شینگ لنگ از خانواده مینگ ملکه از نرشه بادشاه انگلسان بفغفور نامه نوشت و لنگ سفارت

نامزد تجار ملک خود در ملک چین کرد و جهاز نامبرده در اثنای راه در تایی در آمد لیب در ۱۷۹۳ء عهد جارج سوم پادشاه انگلستان چنه تجار انگورکر

با فرمان شاه مذکور عهد و پیمان پر تکمزان در عملداری ناظم گوه رفتند و کنتان و وڈل با بحری از چنه جهازات در شهر مکاو نزت حاکم پر تکمیز

ملزم پیش رو می شد لیکن کپتان نشنیده و تعام بگر گست و بنجا پر کس در زور تی نشنوده تلاش دعا نه دریایی کاشان فرستاد اخبار مری میجی و نشان

میرفتند ناگاه بجزایر البحر ختائی بر لیشان یوست اگر فغفور مزاحم ایشان در یافته لطف در آمد و لیه کشکو نهال بسیار ایفقد اجازت داد که چند کس از انها و جهاز

ختائی نشسته کفتاشان روند و از ناظم انجا اجازت تجارت بطلبند همین که فرستاد و کان لیشان نزدیک کاشان رسیده نوچه ختائیان از انسو

در آمدند و گفتند که اگر شما در شهر مکاو واپس روید مهر را نجا بندو بست تجارت شما خواهد شد آنها مراجعت کرد ند لا در بخار رسیده معلوم کرد که اجازت

نخواهد گردید ایشان بجز خمه گرفته بلا زاحمت در کاشان واپس رفتند چون قرب کاشان رسیدند ختائیان چام کرد نه کر شش نهمه نهای لنگر انوا زیده

حسب الخواه شما عهد نامه نوشته خواهد شد روز هفتم ختائیان بوض نهد نامه گذرانیدند انگریزان در غضب در آمده و چنان گوله باری کردند که کوه ختائیان

بند شد و انگریزان بر قلعه کولب دریا بلده قابض گشته و صلح شده و علاوه اجازت تجارت یزد انگی یافتند که خلیج از یکاشان برجا که خواهند کوشی تجارت

تعمیر سازند لا ابز اجازت بقرب بلده ختائیان در پای کوهتن بجز فرنگ و استیصال ایشان شده نه انگریزان معلوم کردند و در شهر مکاو بر جوده

گرفته بتدبیر انتقام رد اشته نه و بجز خنا را شکست داده و شهر فارموسا فتح کرده داخل کاشان شدند قلب ختائیان از پر یکمزان جرمانه ایر

ن مزعومی خود زیر یکمز بگرفتند و از انگریزان بوض دو هزار مثل دو هزار تایی و پنجاه بند و قر سالانه تجارت آنجا رضا دادند و چه ذوالطبعان تجارت

انگریز ابز اجاصل شد لا بوجه بدسلوکی ختائیان از ۱۷۶۰ء تا ۱۷۸۵ء در جزیره فارموسا بلده کاشان رخ نکردند تا ۱۷۸۵ء بر لیکو و تجارت

طوعا و کرها با ختائیان دساخته ادات بسر بردند و آمد و شد جهازات فرنگ در کاشان آغاز گردید لکین فرستنده کوه فغفور کین لنگ گروهی از تجار

ملک خود را انجا مقرر نمود که میان سوداگران ختا و فرنگ واسطه باشند لهذا اختیارات فرنگ محدود بسود اگر گشت تا آنکه اهل فرنگ در ۱۷۸۷ء

لکم ریه صرف کرده دوبا قریه سابقه بهم رسانیده و باد یکران شهر سم و شهرای فرنگیان جا گرفته ۱۷۹۲ء لارڈ مکاپ سفارت دا نجا رسیده

در ماه جون ۱۷۹۳ء بکاشان رسید فغفور کین لنگ خبر آمدش از شنیده شنیده حکم داد که بفرشاه لفون ۱۲ اژدر آکینه حسب کرده بفرد

کمال اعزاز داخل پیکین شده و انجا شهر جهول را سرپرده مهمانی آراسته و نزهت و مراودت و ضیافت و فغفور در لوام کرامی بسیار نوازش نمود و در ایشان

بهمان اعزاز در تو قیر بفغفور رسیده و حسب داب ملک خود که پیشرشاه لفون مقرر لفه زانو بر زمین گذشته و کلاه از سر برداشته کورنش بجا آورده

در علوای ری چون بلوه و فساد بسیار گشت و بالا گرفته باعیان متواتر شکستها بفوج چین دادند و در سلح خانه بزرگ مقام سارسنگ که اندرین
یک ایک بند قهابو و قضیه کردند و سرکشان کوریا تا خاتمه بردار السلطنه تبریز بیندند که دو هزار فوج چینی از مقام تیلس گرجستان آنها
فرستاده شده و جهازات انگریزی در پورت سعید مقیم شده بودند که روز چون سنه ۱۰ و ۱۱ جهازان بنمایندگی حضور فوجی کثیر اردانه کوریا گردند
دشت کوریا گاه گرفته جهانیان پناه برقت سرکشان در کوریا بر مقام سیاول قابض شدند و ناهنجم جولای سنه مذکور در مخاصمه با چین و جاپان
ترقی بعد ۱۱ جولای سنه ایله از احتمال قولشه زبردست سلطنه چین در معامله کوریا از زبردستی ثالثی خواست دو درخواست آن محمد زاد
گفت اگر جاپانی دست بردو سلطنته کوریا را خالی کنند، با ایشان متوجه کینم دشاه جاپان خواست که شاه کوریا کماهو حقه اداره
سر پرست خود تسلیم کنند و در زیدنت چین ۱۰ احراز نماید و بمقام سلطنت حقه مشهوره شاه جاپان کرده شاه کوریا کماهو حقه اداره
و بطور دوستی خواست که کوریا و از آن خود گذاشته اند که دیگر کسی و در اجی با سیم نزاع در داشته ثالثی را حاجت نباشد و از خود
حضور ایشان نکنند و ایشان خواهی گزیده بعد ۱۰ سال بر نهج ۱۰ سال دیگر ساخته بود هر دو دست بردی رفتند و در خود
کردند دوستی کفک کرده بتبریز جاپانیان بگرفتند و از زندان خبر گوشتبیته از جاپانیان ۱۰ کس ساخته بود هر دو دست بردی رفتند و در خود
از ابتدای زمانه کاری نوارح و بمرتبه قیام و بمرتبه روز بر جهام بنگرادم و آرزوی جانبداران احرام شده حرف از گیاه دانی انظار میکنم
مناسب انکه دیگر حرف بمعاملات دنیا سیالائمه که جز خدا با کی کاری ندارم اینها لشنیده مرتبه ها ت ملحوظ او بمیز ارشیر الغرافشند
دو بمعاملات حقه ۱۰ معرف مستقیمه تر شده نه الکفاه گرنه مسکین ترمومن حوض علاقات معقول خداوند کار با مشوهات باری بیشتر آنند و در نزدیک
تر از السنه اظهار حالات خود با بکنند تا که کمی حصص شما و اسمت نخواهد راحت و موجب حوشحوی حالی شما حکم نامه فرمانهم میکرد که آن
سایر اوطان نزدیک تر شده نه یک جمله بود و سبب انها نا بکنند و لقمه یکم گرسنه نخواهد بجمله چیز ایکار کرد ۱۰ نالشه آن چند
و جاپان نیز ثالثی اگر راضی گشت و اقعه ۱۰ جولای سنه مذکور مشهور شده که جاپان اگر ثالثی نخواهد کرد از کوریا بیدخل کرده و اگر
واسطه چیز دیگر کوریا بجاپان خواهد خود کم نخواهیم سخت نزار انجا خواهیم رفت بعد ثالثی انگلستان
ماده بسته شرائط مشروطه که خواهد شما از کوریا جاپان خود کم نخواهیم سخت نزار انجا خواهیم رفت بعد ثالثی انگلستان
تسلیم کرده آمد لا بیشتر از هم جاپانیان بر قصد کردند و از نیک تا ریخ ۱۰ جولای سنه مذکور و بمکرر یا قصد چینیان ملاکند
بعد از آن خبر شنیم اگست ایله ۱۰ رسید که بر مقام یاسن (دوما) جاپانیان حمله آورده نه نکبت سخت و لقمان بر انگیخته دلسان شده
دار خبر نا بر دهم اگست ایله آمد که واقعه ۲۷ و ۲۸ جولای در مقام اسان (نصابه) سه دو هزار جاپانیان لقمات رسیده و ۱۰ و ۱۱ هزار
چینیان از سیچوریا داخل کوریا گردیده و یک جهاز چینی کوشنگ نام که از ابار بردار بود جاپانیان اغراق کردند و حرف نکنیم صد کس
سه و دو در گمان جانبر شده نه و اقعه ۲۹ جولای سنه مذکور در اسان گذشته پنج ساعت ثقاتم ماند در حتک حتمان
سنگ یافته و جارا تهدید سایان حتک جاپانیان بگرفتند و از طرف جاپانیان هشتاد کس کشته شده نه و دوازده نفر
قوم جاپانیان در فیوسن (دشت هزار دره) جنس (رفت تا البرف) سیاول (برای مقابله) کب هزار کس آماده باشند
گراز سیچوریا داخل کوریا شده بود الوهر مجتمع تجارات جاپانیان واقع دهم اگست ایله محاذی بندر کاچ بعولی نمود در سه فوج
چینیان از سیچوریا داخل کوریا شده بود الوهر مجتمع تجارات جاپانیان واقع دهم اگست ایله محاذی بندر کاچ بعولی نمود در سه فوج
بر چوکه توانست بر قلعه دیسولی در آرتیر تباخت و گرا بار بسیار ۱۰ ۱۱ قلعه بم لقمات جاپانیان دشکنه قبضه نشده و واقعه ساکوم
اگست سنه مذکور بر فوج چینیان در مقام چیکیانگ جاپانیا نیز ابر حتک شده بشکست فاحش دادند و از موجاپانیان آن زیاده
حضور بسیار لشکر آنها را لپسپا کردند و آنها افتان و خیزان خود ۹ بمقام چنگو دلپسر رسانیدند و وقت و در ای موجه کشته

روز دیگر چینیان باز برانها یورش کردند و بوقتال شدید جاپانیان ۱۰ لوله افتقال کثیر ایشان لوا سوچه بسیار گذاشته بودند
باز جاپانیان جمعیت جمع کرده بانه هزار سیاه و در مقام وچ سیول بمقام میکیانگ رسیدند و چینیان مقام (از جاپانیان
بگرفته و پونمس موجه بسیار مستحکم بود که در راه سیاول و فونگیانگ است دو فوج جاپانی در انجا نا قبضه بمقام گذاشته
رفته کوا از سیاول بقا عده شتابدیه است چینیان از کوریا بچهار سیاه طبیعه از کنا سوکنگ نیز جاپانیان را
بقصد کشته داده بیرون راندند و بر گاه جاپانیان خواستند که در چیلی (پیت چیلی) داخل شوند از چینیان دو جهاز لوند بگرفتند
که فولادی بود مکه از جهازات کم در جله دیگر آیند و ایشان نه توانستند نه قوت در گرفتن مقابله جهاز جاپانیان
در دی جله استه رخ بشنیز لیوئین حرف تا بیه ۱۰ انچه دیر بوشیده جله ابر جهاز بیکوف گوله مقابله شد با بیمه جهاز چینی بکمال قوت
و بمقام مقابله گذشت نه که پاره از مشوشها - جهاز جاپانی بیمه و امیرالبحر آنکه شده و جله جنگ پنج ساعت خیلی نشان
مشوشها نفرانده خسته گرسیاه جهاز چینی او بر گشته و جهاز چینی مقابل شده نه گرجهاز لیوئین نفرانده
از انجا برآمده بمقام (ویهوی) گذاشت از مقوله جاپانیان رسیده و خط از ویهوی بنا گاه رسیده و مقابل شده جهاز چینی لیوئین
لیوئین در نجا رسیده و انجا سیالائمه که مجموع بر آنه نه دکان نرسیده که چون بوشه جهاز نفر دیم کوریا گاه از خون ویهوی دگرگشت
و اخوان و منوسهای مقتولان انبار بله و جهاز کشته تر بیت شکسته که در یکه بیشه قابل روانگی در دریا نشود جهاز جاپانی خود را خراب نموده بله و انجا
ایشان که گورنمنت جاپان بگورنمنت چین مخالف دانه که اگر شما در سلح خانه گیا نگذاشته کار جاری خواهید داشت مادر شکنگانی قدامت
بر پا خواهیم نمود و در خزانه گورنمنت جاپان قابض شده و در ایشان قلعه بندی مسلم کرده نه تا از مقام صد گرد و نه چینیان از
و در انجا موجا پانها و جدید ساخته تا حفاظت بشمر نمایند جاپانیا از دریا بملک خود طلب کرده نه و در ای کمان فوج جاپانی مارشل یاماگا
روزنامه کوا خواهد بیک لکه سیاه خواهد بود شتر شده که بر نیکن خواهند تاخت و واقعه بود و دوم ۱۰ نشته چینیان در نیو چانگ بر جاپانیان
حمله آورده شده نه و دوازده زمان جاپانیان در جهازیه و خانه فیلنگ نام که از نوبک لو و نیاه بر و نه و بر عهده نائد گیمیتا تاریخ چینی در جهاز نشسته
و بسطها کرده نه و بر دریانه ۹ دریای یلو جنگی دیگر میان چینی و جاپانی دا مخته ۱۰ هر دو لشکر دست از جان شسته بجنگیده نه جهاز جهاز چینی غارت
شده نه و نه هزار جاپانیا نکه در رنگ گاه رفته بوده نه در انجا سه چهارم حصه فوج چینی شسته و ما نانده نه گریخت و در ویت
جنگ در یا یلو میان جاپانیان مانده جهازات چنگا دشمن جهاز تا ریخ ۱۰ جولای سنه مذکور از دریا جهاز چینی غرق کرده نه و یکی شکسته و از جهازات جاپانی
یکی سهم قاصر نشده نه گر از عدم جهازات که بر بود و جنگ نقصان کثیر دیده بود و اقعه ۱۷ و ۱۸ سپتمبر سنه ایله در قرب شنگای بر قشون جاپانیان رسید
که فوج جاپانی نا بر دو نانه خلیج پیچلی در شمال چیفو داخل گشته بود نا جنگ چینیان را فوج یلی خنگ را آنجا گرد که او خود در سنه ایله جنگ
رفته انتظام جنگ نمایند و گرم بجنگ شود چنین که یاد نگاشته گذشته فوج چینی ۱۰ میل از دریای یلو بمقام چیلیس جنگ جم کرده نه
بمنچوریا نا بر دند بعد چون قبر ارشکریان نسبت سامان جنگ از فوج چینی جاپانی بر مقام انتظار بیش میبود قبضه خود کرده نه و مقام
رعایای جاپانیان آماده شده که همه تن سنوده بجنگ شتافته و فوج نگاه دارنده جاپانی بسیم طلب کرده شده کنیه فوج چینی مقام چیلیس جنگ با نیز گردیده
و سپاه و سامان جنگ بر بادگونه بزحمت و بهمپیچ دار السلطنه چینی خشنی بر گشت و بر اهل چین خالت باسر طاری شده و اعتماد بر دستم
اکتوبر سنه ۹۴ و قریب نیمه از خزانه گورنمنت جاپان قابض شده و در ایشان قلعه بندی مسلم کرده نه تا از مقام صد گرد و نه چینیان از
کوریا نی امید جنگ ظهور نیمه خود را نشان هر دو فرقه خانه منچو که در رنگ تن نیمه از طرف اندرنجو ملک منتقل گرد و نه ریز اکر جاپانیان تمام سپاه
و پاشنه کوریا نسبت منچوریا دولت و تا زاده آمد نه حتی که فوج انسان و نجس و نجس ۱۰ سپاه آنها در پالیت داخل شده و ۱۰ هزار لشکر جاپانی
در دریای یلو غنیمت و در آمد نه بر فرقه گورنمنت چین جنگ یلو سنگ ۱۰ سپه سالار منچوریا نگرد و حکم جنگ بجنگ نه لیسر ایشان نیز حرکات

www.sibtehasanalinadwi.org

دارند و در نامه‌ها سالی دو بار برایشان هدیه می‌فرستند. اکنون ایشان را تالف قرا هم و لیک شده و آصاب زرد قات آنکه آدمیزاد و
و صاحبان سپاه قات نفس بهائم از ندهب لاما گرد و دارند و در رسم و ملاقات مشابه ترکیب و تبت و در بارها نگه در سر حد ایشان جاری رانده
انورات و درات ملا با فته میشود و آنها آن قرار که گذاشته طرفین و لقادر میسازند و لیض مالگزاری همه اخباری لاما تالف محصور میشوند دیگر

قوم لولو که در صورتین نان بیشه بیشتر خفه مختار لو اکنون ناگفت محصور است دارایشان و رفتند) مانند رین و غیره عهده دار میشوند و فوج پیاده
دسوار دارند مذهب ایشان خنائی است و رسوم و عادات اخلاف ایشان دیگر **قوم میاوسی** ایمقوم در شکل و صورت در پیش مشابه بقوم
رشید ارات شاخانیان در ۱۳۵۵ ابجرد رفرمان فغفور آورده شیه **جزیرهٔ ثائی یا فارموسا** ما ۱۳۵۵ از حالشر خنائیان خبر داشته
حالا که از بندر ۱۳۵۵ کینگ و شهرهای ثائی گروزه راه دارند و این جزیره دو قسمت دارد و میان بر دو سلسله کوهستانیست و در ۱۳۵۵
و المنه بر یان اورات رفته و فلوچ ساخته آنرا بای تخت خود ساخته ن زیلاندیا نام کردند لیکن بوسیلهٔ کاگ زنگا نام فرانسی آن حدود شهر
بگرفت و دلندیران لا از انجا خالج کرده نخه متعرفشه و این کاگ زنگا سپه خیاطی ملقم و دلندنشانست در عهد فغفور کائی این جزیره
بقبضه خنائیان در آمد بای تخت ثائی دان مشهور است و لسیار آباد و از اجناس تجارت معمور و بندری عظیم الشان است و این جزیره لسیار
زرخیز و الحه و پر از میوه جات قسمی و در بر جزیره از دواج لو بهره اشان عشق و محبت با همسر زن و مرد مسکینه بر کاه نوجوانان و دختری را بنیه
هفت روز در عقبشر نه نوازان روان میشانه اگر مجتبشر در دل دختر جا گرفت او را در خانه خود برده با پدر مسکوید که مرا زیر جوان را بنیم
پدر شزاد و بعقد ازدواج بیکند و دیگر همدیگر را نگوئت میکنند سلطنت **کوریا** که در زمانه بوجه اوستاجات و چیزهای دیگر سلاطین
حشری بر سپه سلطنت چین پرداخته در کمان اگر کوریا کوشیده دختران کاولی خواسته و در شمال رشته بنر کستان خنائی پیوسته
در سه طرفش دریاست اصل قومش از تاتار است و پادشاه آنملک خراجگذار فغفور بیکنر و ملک خود اختیار کامل دارد لحون پادشاه ملک
فوت بنموده اجزا و ختارفته و بعهدش پادشاه متوفر سمسند لشین میکنند در ۱۳۵۵ اهل جهان را نملک قابض شده بودند در عهد مانحو تاتار
شاه کوریا مدار فغفور گرفته جاپانیان را خارج نخه و باطاعت فغفور در آمده و ایملک وسیع و زرخیز است و در شت صوبه و چهل سرکرات
منقسم است دارای ۳۳ بلده بزرگ آباد است و زائد از صد اقصار کوچک و اهل کوریا اکثر منکو بنهاد و حرمی و سیم و شای علوم
و رفه فهم اند و شای تسلم و تقرر دارند آن چنانند که بر کاه کتب فروشی در انجا بیرسه آنها پاک و ترف شده و لوشای مفید در بر کرده
و عهوتحه اول گمیده میکنند لبه کتب را ملاحظه میکنند و دست می نمایند و در دکان نخه و تا سه سال وفا نمیسازند و در صدد قهما
نهاده در خانها نخه ی نهند دائم پدر و مادر سه سال و فرزند برادر و خواهر سه ماه میکنند و اتمام اخبار با فراط در اخبار است و معاملات
طلا و نقره و آهن و مس از کاغذ از پنبه رو نقرار و نرم لکن آمده لصاویر میسازند و همه رشیا بر سم باج بفغفور میدهند سلطنت ماچین
و از سه دست و الحه یک گام فوج دیگری تان کینگ و در نهایه صور دار میباشند و موم خاص طبقهٔ ماچین که در انجا پادشاه
میباشد و دو صد چهارده سال پیش از مسیح فغفور چینگ دائی بانی دیوار ختا - ماچین بالقبض و الوقف در آورد ال آنزا آدمیت آموخت
و تا صد سال در ملک فتنه ها بر پا بود و کاهی بتوقف فغفور مرآمه و کاهی در قبضه و دشاه دیگر ای نزد ماکی آزاد و دیگر قبض بلوند
الغرض فغفور از عاجز شده شخصی را بخطاب تان کینگ معزز کرده و باج قبول کنانیند خفه علحده شده و انیز اخفه در ۱۳۵۵ و فتنه
در ۱۳۵۵ باز در ملک فتنه ها بر پا شده و دوباره قبضه ختائیان گردید و بدو بست و دو سال دیگر آنها را خفه فنا گردند و در ۱۳۵۵ ملک ان
ماچین گردن از اطاعت شاه ماچین کشیده سردار انشان خفه شاه ماچین خوانده و خفه شده و مدتی شاه تان کینگ لقب داد آنملک
بدست اختیار سپه لار بود او در ۱۳۵۵ از انجام اختیار ملک بدست شاه آمد و بتدابیر لائقه ماچینیان را نیز با خفه گردانیده پس از ان
قوم میمن بغاوت کرده بزور شمشیر لست و سال مانده پس از ان شاه ماچین او را خراج کرد و در ۱۳۵۵ تمام آنملک

در

در قبضهٔ شاه ماچین در آمده و در ۱۳۵۵ بر سکام بوج بزرگ ایل نخست در ریگ مانده و طلا و آهن و دندان فیل و صنعتهای دیگر
اقسام چوب فتنه دوم و مرچ سیاه و دارچینی دارد ابریشم و پنبه و شکر و ش بی مانند است و در ایام شدت گرما میوه در انجا میشه
سرما میشه و میوه شهر **هوئی** پای تخت انملک در دو فرسخ کرده بر کنار دریائی واقعست و باغی بسیار آراسته دارد شاه انجا
در خراج تمالف لسیر کار محصور میرساند و اهل آنملک خلیق و سلیم الطبع لذوند مت ایشان مصاحب بعضی دیار اقدیم و خوار اوامد
ج و دانسته و بعضی بتناسخ قائل اند و بعض عابد آبوده و عوام بر سنج ها می پرستند **ملک تبت** دو صوبجات ختائی سی چون دیگر
بین نان و ملک بر بهما و ملک تاتار قوم مغل بر چار سوی تبت واقعند و لشر شقا و جنوبا نشسته در واقع شمالا و جنوبا دو صمد
هفتاد و شش کرده است و تبت بر چند تمام لاسی سهرت یافته الا لاسی عرف همان صومعه است که انجا پای تخت لاما گرو است
پادشاه تمام انملک ملقب بلوخان تا ۱۳۵۵ ه با فغفور ان راه در سمی نوشته و رسنده نکور طوخان) قبتمری (انجا) **لوکان** نام
ذریهٔ انچی خفه بفغفور فغفور کورلش بوض رسانیده و قبول درکاه شده و تبدیل خفا بین بر دو اتحاد و شد بوجه سال از ساجوی فغفور دختر خود
بوی داد و او را مستظهر سه ملک خود لو دسع گردانید و نوه خنار اتمام سر دار آنها تاج گذشت دو صد سال آن خانواده بهمین هیئت پادشاهت بود و شتند
و در سلطنت منغ مه پرار گشت و چند نه دار لشر خود لمدشه ند و چند انشان عراز قوم لاما لباب دو تمنی ذریه داری شاه ما نامگشته قبلا آن دو خفه
شخص لو از قوم لاما اختیار کل ملک تبت داده و برتر لن ی رسانیده و خاطب برشد که در هند او لاگرو و خوانند از همان تاریخ
ملقب لاما گرو و معرفشده و معلم و پیر قرار افتند و فعلا آن شوروجاه دشاگرد اشده ند و در ۱۳۵۵ ه همه لاما گو صاحب جاگیرها و حکومت
لو دند ملقب سلطانی متمازشد ند نگر ا نیمه ها کت لاما گرو لو دند تا ۱۳۵۵ ه بجرد و چهار قرن فتنه ملک در امر نخفه لکن
و رسال ۱۳۵۵ ه فلمانان با فوجی قطار در تبت رسیده آن را تاراج کرد ند لاما یان بکر کنیند فغفور - کان ی - دکر انها ۹
تهلکس گردانیده و لاما گرو در تخت تبت لنشست و امرای آنان کر تجارت رفته بود ند از فتی تاراج یافت گو ده تبت ۱۳۵۵
باز ملک مامون گشت لا و در سنه ۱۳۵۵ ه مسرور رسد یا ی نیبال تهاجت و خاقانه - **بنیوئو** لو بمو - کرد ولت بنقاش تاروان بشر الوان
پشیزی بخفه همه تاراج بر دو این خانف چند ان دولت و ثبت دا شت کر در احاطه آن چهار پانصد حرف خانهای گوناگون یمان نو ند
و همدر انجا دو لسترای لاما گرو با چندین هزار کره لود که لکلفات دارالش و ۱۳۵۵ ه ترسیم ۵ ترسیم بحوا هر ملها لفصل خفه آنجا نے خوانده با خفه آنان لا
فغفور خون خانقاه مذکور ۹ بنزحالت دیدغضناک شده و بنیالیان بیاد تخت و در رسدان - **تینگری** - خان گشت و خون گزو ند
کر هر دن از حد کر هر شمار احصا و تقریر است و در نیو مو کر لکشیه کا ملک را لے نیابت رسیده اکثر اموال و اشیه خانقاه بت و از کس
کو ند و نذر زر سالانه بحضور فغفور قبول نمو ند ران باز در ملک تبت و لامه امنر است و در میان لات و نیع مکی نام فرمان فغفور از
و در رسم دین و نه هبی فغفور تاج او لاما است و اعلک تبت بزرگ و مت کو هک و بهوت دکو هر است
کان جیل ناج و رغز لنر تبت کو هک دا شت هند کالنر لک اسلام و اهل اسلام در انجا کثیر اند و در شرق آنر کوه تبت بزرگ ملک
لاما گرو است دملک بنوت و جنوب تبت سهر ک و غز نیبال و سمالے آشام و تبت بزرگ ما هکارخانه است در منتهی
مطلق قابل زراعت نیست و بجز کمی برف چیزی بنظر در نمی آید بغیر جاکنده لسیار پیوسته خفه و جوا فراوا در بیخ نا پید
دگر از مردم بر جوانست اما با دجفه نا یاب کاه و علیف بوض کمی نکند حقتی در انملک کاه و دکی نصف دمبش و دمبه و عنبر
جانوران وحشی و خارج دیگر حرند و کر بند بسیار دا ده و شیر و کوشت انها غذای مردم انملک است و فری کاو در انملک
و رتبت لسیار خر بصورت دگران قیمت و لسیار شیر و در مسافت و تمام جمشیر از تبت می آورند و کاو را و آگنده و نا پیش کرده میسازند
همه شیر شر سا ها گنده و بدو لا میشود و لذیذ است کر آنرا خشک کرده بممالک دور دست برند و بفروشند دارند مش چون گاو میسازند از شیر

www.abulhasanalinadwi.org

گوسپندان شال وده وشاه اباد و دیگر پشمینه میبافند و مشک هم بکثرت در انجا میسیه است علاوه آن معدنیات نمک وطلا و نقره و آهن و مس و جیوه
وسیاب و شنجوف است و اشخاص باز اطراف کروه آب گرمیشود و بهمو- پانزده روزه راه که در دو دوازده کروه است در کنار راه لشیر لسیار حرمی یابند و در جاهای
عمیق آب نمک لسیار است و اهالی آب لسیار میخورند که اما گر دلاما رسم پیدا کرده باب تجارت بکشایند در رسنوات ١٨٤٤ ١٨٤٥ اسفیران در ستا دند تذکر معاهده صورت گرفت
باشنده کانش سلیم و حلیم و مسافر نواز اند و رسم از دواج ایشان چنانست که یکزن در پرخ یا بعقد آن دکاه در ده دوازده نفر شریک النکاح میباشد و دلاما و او
بهریکی از شوهران اش منفعم و انا مرد و ایرا و لب کی پیدا کشر زنان در انملک است دلاما گر دکان خود را بغسل و کفن و عطاری مخصوص می الکنند و بخرید و فروش حالا ان
و دون جابر پیدا شدن قالب یکو و عالم دکر بهتر مے الکارند و لاشها بلامہ ہی توسط دیه کفن داده و خوشبو معطر کرده و بصالح پر کهه ذراقبار
نقوی و طوئی در معابد می دارند و مردم پرستش آن میکنند و ایشان هوتوکیو (یعنی مظهر بوده و بهنده آوتار بوده کفته میشوند و متمول
مثل پادشاه اند مکر دکنت حکم لاما گرو میباشند و ما جکزار او سنته ، دیر ہے لاشهای لاماپان لودن چنان قاعده مقرر است که لاش مرحوم
خاکسپار میکنند و در یتوپر بوده پر کهه و معابد می نهند دلاما گرد در لاسا میباشد و تمام روز تا نیم شب چار زانو مصالحی در دست
هر سنه نشسته مے ماند و از کهه اشاه و حضور پیش رو سجده میکنند دا و نظم کنی میکنند حرف حضور او و موزی دکمر سا بر سر دست میکرداند
و دیر ہے دیکران وقت سجده کردن ایشان همان عصا را که در دست می دارد بر سرهای ایشان مس رے کند دلاماپان زن نمی کنند و طعام
لیذ میخورند دلاما گرو پر سلل در دجه خرچ تبت ہای طلائی و مسی لشکل بوده و مشک و عنبر و مرجان و جواہر دشمینه و شمشیر ہای عمده و آلات کلف
میفرستد از حضرت علی کا پتور مطبوعه ١٩ اطاریشه که در عهد این عمده به کهینو لاما عاصمت دکال پاشنه کوان ڈوردجی - است
دلامه دولت تبت و عقیده ایشان بمجے نائب السلطنت خدا حافظ در بزرکه ترین عبد عظمت و درجه تسلیم کرده سینه پر از زری تمام لاماپان
و خواب سم بنظر نے آمد علاوه آنجانور ہر قسم و حشرند و مرغ و کوسپندان پشمین و دنبه کا شیر کثرت اند و معدنیات ہم
وجواہر ات باقی جها حضور ص طلا و خالص و الماس آبدار و دام پشم رنکین و قیمتی در انجا بدست بے آید عرص جانبات و معدنیات و حیوانات

همه موجود و در لطافت آب و هوا رنک جنان کفتنی سزا ے شهر کانش بهادر و زور آور و محنت کش اند و فن سپاهکری را خوب میدانند
امکن ا اینه خوب ساخته و مشحون بمراج اند و در جنک صف یک شهر لسب کرما ہی کنت پادشاه انجا ست باغ همه قصبات مرکز شهرها ا ست
و شنه ٩٥ تا و پادشاه اینملک خود مطلع فرمان کردانیده و اینملک و دست مسلمانان هم در انملک و اقوام ہمن تاتاری منز لزان عقیده فهمیده اند و در
عهد فلان حاشفل و اخل هوکات خاشتند و در شنه ١٣٠٠ از ماضی حضا جو اشه سروداری از رکا بلعف شاه مهور سنه و با جکزار فهمیده
شده و در شنه ١٣٠٠ قوی از تاتار بر آن مسلط کشت و از عهد فهمیده کان ہی و اقع و در شنه ١٩٠٠ چون باز با جکزار فهمیده کردید حال ہم چنانست
لوائے اتباع چنر چزائر لوچو بے و بش چزائر کر در میان چزائر کویا ده فارموسا و عاپان و اقعه و لقب او پوشته اند و در شنه ١٨٠٠ آشاه آنجا محمد مطیع فهمیده کردید
شنه بهر فهمیده عادت منبک کفیر فهمیده در انجا زیست و د او چیان در چام رشته خوش لقب کرده کوکوشاه او چو موشیشه خرام قبول فهمیده شاه اولین خاندان پاکو
عهد لقب شاهی بوا لیه ایجاد داده باشند کا این چزائر ثبت پرست انه دا از هفته سال مذهب او ده بهزار خانه ا بجا رسیده چنانکه تجمیز و تکفین مردکان چون
خانیان میکنند امامور کانرا می سوزند و لقوب چزائر چاپانی رسوم انملک بزراع مانده و در علوم و فنون کتب لغت خط در انجا حارات و از مخترعات انجا
کوکرد و مس آنه و لسلطنت منبت و مردم انجا خوش طبع و شایق رقص سرود انه

سلطنت جاپان

و ایشان ایر سلطنت بر چند تا تار نشسته کمر طاکر چک و از با جکزار آن فهمیده بعد از عهد شاه حال مکیدو میسوہیتو چنان نامی مرآوه که کام با
عالم از و دا کاه شد و فهمیده نهضت کفتو ملکش چون تار عکنوبت از هم لشکست چراکه تمام تو اعد ا بر نهاده اصول قدیمه ملک خود لاغو ہا نه کذاشته همه تر مترجمه
اصول و قوانین دانایان فرنک کشته انچه در اروپ میکنند همه در ملک خود جاری ساخت و از انجا خود ہم در یکه ده شنه قوانین ساه اکبری تهیم کرد میشت
تمام فوج را چون فوج انکریزی مواعد و انسلکه بجوانیان بهر سانیده در بر امور سلطنت چاقو و چیک کشت کنیان نیک پیشه چنے شد چنانچه
نوشته کر در انملک قومیست سوماری نام کر از آبا و اضداد سپاه پیشه است و حضرت بزرک از فوج جانیان از همین قومست اول فوجیز با صول
فرانسیان بعده انکهی حسب قواعده جرمن است و کل فوج انجا شصت هزار است از انجمله پنجاه و هفت هزار برای انتظام ملکی است و شش هزار لب
لباب لشکر اوست که تمام کارد شایی شهرت دارد و پیشرو سپاه کان فوجیز جانی هندو قهاست که کهیزده و چهار صد میر دلش نه میزند و قواد
سوار آ در سپاه او کمتر است زیرا که برای چالشر و تاخت و تاز در سیان بوجه کرنت زراعت میدان و زمر چاکی در انجا منافوم پیاده اشر
برابر عمده ترین افواج یورپے است و چاپانیان قوی و تنومند و در حرکات و سکنات مثل کورکهان اشر چنده در قوت محنت کشی هم انکه کرده
و سخت کوشی از دار قدا بهتر انداز و چالاک و دو رتاز و در سفر لشکر تیز فهم و لسا رمحنت کش شسته همه لیاقت مقام کرد و اقوام همه بجوزیا
عهد آویز و لست دوم حرف الف آف دی سوا شه باعیان لیعنی حرف شکنی دلفظ دی کا خانه ارکه از چین ارکه کا قاف دا شت نمیز فشده و با شت
بر وار السلطنه تخلیف نموده بر نجا فهمیده و از کوا نیه سلطنت عیان کرنم حضور در کوریا فائض شد لیه حمال کوریا سلطنت کوریا
مبادا و مدت چنین دراید - نمر فهم کثر دراکا و سپاه و شاه کوریا پناه پیکیان بعد و عمل امور حب بام چیانان چنین شد و چنین چنین فهمیده
که رفع نزاع کهه عصه و در سر ہا نبالیه و در آمد آخوار عیان عیان پرشفقه ی سه جاری ا چنین تیار بده دل جانان عزیز سه چنانان لفظ جان ا
بر داشته و لسیار حرد صعاب و جکلیس شاه آدمیت آمده در آخر چنیان بکلک مغلوب و از جان تهک شده و از جای کاه کرار لب لعده و پیاپی
مدکه دا نده و چنین چار کرور نفوذ نا دانان جک بمانای مردلعه و او چکرزے طلبسه و سپه صور بخوزیا و موکوئین دنیا دار اعلم خاص و جزیره خاروس و
پیوتوے خوانده و از خاک قابیه و در ماه حضور حال کورنک سیس و در شهر پلے بانک چینک و اقع شده و لفضیلت از دکر چیز کرنشت
کو چینک کر بنیاد این سلطنت کو چک و مملکت روس که سه حصه تمام آبادی عالم است و در بیز نامه واقع شده حیرت خیز و از اعظم و اب سکر شته
است و لفضیلت از اخبارات پریه وکیل نکاشته می آید — و در اخبار وکیل امرتسری مطبوعه و دازدهم کتوبر سنه ١٩٠٣ ذریعه تار لندن آمد هشتم تاریخ
مندرج لفظه و رسیدن نامه ذوقوع انجا لات انبطر اراقم در آمد که واقع چهارم ماه مذکور سفیر روس مراسله کورنمنت خود بمضمون

www.abulhasanalinadvi.org

سایا بیٹ معتد بہ جمع مستعینہ تو ان آنکہ بستہ از روس لوتھی سے و چہار کس بر گشتہ برآمدہ موانست کہ در دریا یا لو تو گزر کنہ کہ جاپانیان ہمہ بنا یا
مسر کردند سہ کہ از سپاہ دو دو افسر بشمار رفتہ بودند و دیشما مشرق گورنا توجہ روس کہ بنا یا
از جزیرہ ہا ریو تر مقام ہای تحت کوریا و محل فرودگاہ ہای افواج جاپان کہ بیشتر عساکر بر ہوا حل دریا یا از مقام
مقام او تنگ غلبہ روس بنا یا تا بعد و در گزشتہ حملہ حفیظہ افواج دریا یی یا لو کہ سیدہ بست کسر از فوج روس کہ شتہ یکی
روز شنبہ گزشتہ حملہ آورد تا شب خصومت قائم داشتند و در گزشتہ یکی عساکر جاپان
موجال ہای روسیان بقبضہ کردند و اخبار از انگلستان و بارتیمنٹ الکلاش رسیدہ کہ جاپانیان تو در دریا یا لو فتح نامہ
اخبار تائمز آدہ کہ در ایام جنگ جزایر روس حالیہ بسیار اہتمام کردہ بود و در ایام جنگ محمود یا دنقایان بود ند
پیش از آغاز جنگ حتی سنگلہ افواج دانسہ و جزایر کوریا کہ بنا یا تو فتح نامہ جاپانیان بود ند
سی بر مور چالہای روس اشتہار ہی آغاز کرد و بنواخت یا نصف ساعت تاخت و بنواخت یا نیم ساعت از آب دریا تا بالسیہ گزشتہ
بر مور چالہا رسیدہ و نانہ ساعت روسیان را از سلح و قلع گمر بزا یہ و آتشخانہ و ردو جای ایستادہ مقابلہ کردند و دیگر از جایگاہ
مشتصد ہشت کسر زخمدار کشتہ شدند و جاپانیان از انگ غنیم لست و ہشت ضرب آتش بہ حضرت لیف افسران و بسیار از سپاہ
گرفتار کردند و دو جزلان روس نیز مجروح شدند و روسیان نیز امید کہ جاپانیان تسلیم کردند ایم خبر آمدہ کہ روسیان بگمر اشتہ اند
مجبور شدہ بودند بہ جمعیت تا بادی آشتہ زدہ بسوی (انگ چنگ) پسپا گردیدہ بودند جاپانیان تا سہ ورسانہ (ورسانہ) قبضہ کردند ہا لو فتح نامہ
روسیان در ریکو گزشتہ کہ بر دریا یا لو دا خلہ بعد ہای روسیان کہ در ہنگام دخول جاپانیان مجروح شدند کہ بقتل عساکر روس
بخود ایشان آتش اشتعال کردند تا انکہ بانر تمہ دخول فرا موش شدہ و کسر سپاہ ایشان مجروح خستند کہ خون ایشان بر فرد مرحوس روسیان بہ
روز شنبہ کہ و قبول حرکت کشتہ ان روس رجعت یا دوم ایشان تا دو ساعت نجیہ و رجعت فرار ہی جمع تام ماندہ آخر نوشتہ
از دیگر مدرجات دو کرنل از جنگ کشتہ و چہل تن از دیگر کشتہ افسر سپاہ کشتہ گردند و مدرجات انسداد
مدخل بندر آرتہر دریا بہ تحت طبان شنا دہ شدہ و نقول رایتر در ہنگ روز کشتہ دو صد سپاہ دیگر ہلاک و مجروح ظاہر شدند و از خبر نامہ
نامہ اخبار انگلیزی کہ از خاص دریا یا لو زستادہ بود طاہر است کہ در بحر کہ روسیان مشرف بہلاک شدہ بر شستہ و در غنیم انگشتہ و از گردشر
گرفتہ بود الوف بر سمار روسہا جنگ افسران روس تمام اہالی یورپ حیرت گرفتہ از دست ایشان نیز کہ تحت چنگ گردند بجمع فوج جاپان
و در جزیرہ ہای (لیاؤتنگ) فرود آمدن آغاز نمود و دیگر جانب (نیو چوانگ) گام زن شدہ و در روسیان رعب حملہ مرد خت بحدا
چنیان نیز خانہا خود مستحکم ساختند و دیگر جانب دیوار اعظم چہار ہزار فوج اجانیان تعلق حرکت آمدہ آمدہ ہا بمقابلہ جزیرہ و اطیب
در جزیرہ ہای لیاؤشان فرود کنر شدند و جاپانیان چہل میل انگلیز بندر آرتہر بمقام (کنجو) رسیدہ و ہا خشر حصار جنگ و دار و دار
الشان نیز در لیاؤتنگ فرود آمدند و فوج دوم بتنگ نہ الشان بالسکر دن بندوتہ مرمور چالہا را ہی قبضہ کردند و بعد از
بوہا بر عزم آتشبار ہی آغاز نمودند و آلبرا ہر دیگر فوج جاپانی نیز داخل شدہ از جزیرہ لیاؤتنگ تقسیم کردند و بہ ہنگ آمد ہشت
بندر سرگ در ہنگ کہ پنج ماہ مذکور افواج جاپانیان بانر شصت ہزار مرد ہا در تعمات (پت سیبورگ) و در اکر الطہ
رسیدند و بفور رسیدن الشان جمعیت چوبکہای روس لیسیا شدند تا شاہ پنج دہ ہزار جاپانیہ بر جنگ نزدال آکس دو ست
فوج الشان جانب مغرب چون رو ز نکدہ بود جاپانیان راہ داخلہ بندر مذکور دو ست غرب روسیان ازان کوہا ساختہ و آمدہ الجز
روس الکیسیف دگر اندوڈ یک بحوف آنکہ مبادا در بندر مقصد کنند جہاز بکر کنند و در بندر مقصد جہاز روس بسیار کم ماندہ و رسد مترتب
مقصد گھاف کیس نہ ماندہ و لشکر جاپانیان چون مورد ملخ در جزیرہ ہمار لیاؤتنگ از ہر سو گرد آمدہ و سلسلہ آرتہر قبر و لبر بحوی بر بندہ

دگر اندازہ ہی کردند اگر ما امنیہ جانف نداد راگر از جہازات کشتہ ماند و تیر زدہ افسران و سپاہ جاپان در بیمو کر کشتہ سد ند و جمعیت
چونکہ جاپانیان جانکہ و نہ کردہ زیمو قم شصد کاسکان بر قلعہ متحکم قبضہ کہ لودند جاپانیان بجمعیت معقول بر انیشان حملہ آوردند و دو صد
روسیان راحنہ ان تہلکہ نہ کہ بجز گزاشتن نوجوال از دست روسیان کاری بر نیاید و لبہ رفتن الیشان از انجا وقعت چیزے
داد و تمام شتہ جاپانیان داخل شدند و دو رابہ حملہ نیاینہ بندر آرتہر نیا بہ امیر البحر توگو چیزے است کہ مبلغ رسیدہ ماہ اخیر جہازات نا
ہر آدے داخل شدن در بندر آرتہر بحفاظت جہازہا کہ زوسفائن تا رپیڈو بحوالہ بندر مذکور رسیدند فوج روس از سرح لائن جہازات نا لو گیدہ
مقام مقصود دو میل با تھامنہ لبہ کہ تو نجانہ روس نشینے تمام آتشبارے آغاز کردو لنا جہازات نا بلنگر گاہ اندرونی داخلشدند جہازے
از نا مزدیک کنارہ بلنگ (اگر لائن ل) لنگر انداز شد غرق گشت و جہازے دگر در وسط لنگر گاہ لنگر انداز جملہ تبارپیڈوے مخالف غرق شد
و جہازے دیگر اندکے از کنارہ غرقہ بگو لائن ل لنگر انداز شد غرق آتشہ و اوجہ ناتمامی عرض خوفیہ الشداد اوراق بندر تخت
انوسر کردیم و در زیر دو اوسر افسری دو دو صد علاوہ از ناکہ از مقام داخلہ بندر یک میل لیسترلو بندر تا بہ تمن جہازات غنیم انشار ہی کسر و ند کہ موجب تخت
جہازہے تباہ کنر خطہ جان بسلامت بر و ند دو جہاز نا از ناکہ از مقام داخلہ بندر یک میل لیسترلو بندر تا بہ تمن جہازات غنیم انشار ہی کسر و ند کہ موجب تخت
نقصان آنہا خطہ و تباہ کنر جہازہے بحرت الشرافشان و الہر رفت کہ اگر آن فرصت یا فتہ لبہ حاکمہ اہل جہاز ناکہ دو ایشان دگر اندوڈ گو لائن
جہازے بحکم فحض انتادہ در چہ بندر تباہ کن جہازات و سفائن تا رپیڈوی ناگردہ باری علیم شد لیکن تا ہم فرصے نرسیدہ تمام شد لتعمیر امیر البحر توگو جاپانی
و الحمد للہ و المنہ بہ پنج سہ الیہ بیک سالہ روس کہ اندرانہ سہ از سہ ہزار سوار ان ابو دند ار مقام (چونگو) بجانب شمال گزر کرد و بہ مراہ ان لاشہای جاپانیان
کہ مقتول و لبسیار مجروح حال لعہ نہم اپریل ۱۹۰۴ روسیان بر ساحل دریا یی تومن بر شصت قصبات بزرگ قبضہ کردند جاپانیان فوج جاپان
حرف بمبدو تہا بر مقام (آلنگ مانگ) واقع شمال کوریا قبضہ نمودند ۱۶ اپریل سنہ مذکور خبر آمد کہ جاپانیان روز جواز نوا فتحیت
بہ ساعت تا نیز دہ بر بندر آرتہر گولہاری کردند دو دستہ از فوج روس جواہر سیدہ دو تا نجانہ بر شصت نفر آب بودند لیکن روسیہ جہانیان
ضرری نیافتند حرف بیکس مجروح و دو کس چینی ہلاک و مجروح شدند و جاپانیان چہار کس مجروح شدند کہ امیر البحر توگو نصف شب از تاریخ تا زدہم
بر بندر آرتہر حملہ کردہ جملہ دوازدہم جہازات روس را بر فاصلہ نا بزدہ میل بگیر یزاندند و جہاز روسی با لقب جاپانی در خورد رفتار شدند
و از نیز مقصد کس از روسہ و جہاز افسران ہلاک شدند و دو کس از جاپانیان تلف شدند لاما یان تبت و نا بزین کر تفار شدند
کر نیت اہتمام پل دریا یی نون آمدہ بودند ۱۲۱ اپریل ۱۹۰۴ از اخبار دگیل از تارتو گیو و رفت کہ حال بر دریا یی یا لو پنجاہ
مقام است و جمعیت جاپانی روز بہ ترقیہ اللہ و بہ سواحل دریا یی یا لو بجانب شمال بیشتر گام زن است و از خبر نامہ تبت و از خبر نامہ تبت روسہ
منکشف شد کہ در ینولا بیشتر جزل روسہ سر لکر فوج مستعد موجود بست کہ حیا کہ دو لکر فوج حملہ کہ چہار دہم اپریل بر بندر سہ انداز شد
جہازہے تباہ کنر کسر از افسران روس و پنجاہ و پنج نفر سپاہ تلف شدند و در صیغہ جنگ جاپانیان ہزار از مردم جاپانی
از بہر جمعیت خدمات خود را بسیار جنگ بیشتر می گردند و آنہا کہ قابل پیش رفتن بعد نیستند دیگر بلاد مت در آدہ میشدند تا انکہ تمام
ضرورت پنکلد والینٹر (لوگ سپاہ) نہ الوف فراہم سیدن می تواستند و از خبر آمدہای تخت کوریا در تبت شد کہ جاپانیان برای تا
بر دریا یی یا لو با لکل آمادہ شدہ از سہ جانب متوجہ حملہ گردیدہ خواست کہ پیش از تمریف نزدہ ہزار کس بر دریا یی یا لو عبور کنانند و قصد کہ کہ بمقام (چینلین چنگ) بر سر روسیان حملہ آورد حصہ از سکندو آرمی کور موفوج دیگر بر تا کوشان
و ساحل منچوریا دلیفٹ ننانت دیگر فرود آید و از آنجا با تمام لشکر منصرف شدہ بجانب (لیاؤتنگ) عام حملہ آوردہ از بیام تا بر تخ لندن مسترلہ اظہار کہ
و آنچہ ۱۲۳ بر بدہ سہ و ہفتہ کہ بقول امیر البحر الیکسیف روسہ چند سفائن روسہ در بندر آرتہر بقصہا تیار میشدند کشتہ شدہ از انجا لشکست دلفت
آر کشتہ و لبسیار از سپاہ تلف شدند و امیر البحر مذکور بادر داشت کہ یک ڈویژن سالم از جاپانیہ در شمال (دیجو) است در حوالی جزیرہ ہای کہ

www.bibliasanaliadm.org